



در بیان کتاب بنده شریف و مختصر

در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...
در بیان کتاب بنده شریف و مختصر	باب اول در بیان...	باب دوم در بیان...	باب سوم در بیان...	باب چهارم در بیان...

۱۳۷
 ۱۳۷
 ۱۳۷

شاره
 ۱۷
 ۱۷

۱۷
 ۱۷
 ۱۷

۱۷
 ۱۷
 ۱۷

۱۷
 ۱۷
 ۱۷

۱۷
 ۱۷
 ۱۷

۱۷
 ۱۷
 ۱۷

۱۷
 ۱۷
 ۱۷

卷一

از کتابخانه خانقاه عروج محمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختار

خبر از حضرت امام رضا علیه السلام
که در روز شنبه ۱۷ جمادی الاول
۱۵۵۲ قمری در روز شنبه
۱۵۵۲ قمری در روز شنبه

وخص کتابخانه و جلد بهایه. تم
از کتابخانه خارج نمود

و بطوری از جواب جواب و بقیه متعده و انواع مختلفه ابواب موعظه و نصیحت
بر روی ایشان میگوید و مآذله و بیان و محبت و برهان ایضا از امتیاج حضرت
خانم رسالت است و دعوت میفرمود نهایت هر که را روی به یهود نبود **۴**
دیدار روی نبی سود نبود **۴** و در آن اوان قصر بستی تمییز و غالب اوقات
از افادات آن جناب بهره یاب و آنچه میفرمود مقتضی دانسته محافل فائز سرور
از نانی رسید با جماعت نمود کمال تقی میفرمود و پیوسته غم این غمناک در مزاج خاطر میگذشت
که کاش کتابی نوشته آید که مشتمل بر تمام آن اذله و براهین و قواعد و قوانین
که هرگاه بعد از این یکی از این قوم حق نامش خواهد که بقیه بشهره و و سایر رخنه
در حصن حصین دینی نبی حکم استی اندازد و یا باعانت ابلیس ابواب میکش
و تلبیس بر روی مسلمانان کشاید شاید بر سیده کامل در این کتاب و تدریس
ابواب رفیع شهمه و شکوک او را توان نمود و تقابل از تلبیس از چهره شهمه
مقصود گوید و سهولت از محمد جواب نامه ابواب بر آمد بلکه اقامه محبت بر خیم
نموده او را بدین اسلام دعوت و هدایت کرد تا این معنی موجب رفیع درجات
آن مرحوم گردید در روز قیامت در ظل رایت حضرت رسالت راه یابد و از
آن اوان الی الان که چهل سال است با اعتبار علایق و عوایق روزگار
و مصائب و نوائب ادوار حوادث لیل و نهار و اختلال حال و توزع بال آن
و بجان نیاقت و هر قدر در شاه راه مقصود بقدم سعی و کوشش پیشین ستافت
کارکنان قضا و قدر را مانع حصول امنیت خویش یافت تا اینکه در اوان
نجته نشان و نمان میمنت اقتران که از پیش همت و الا نیت و حسن نیت
صایه طوبیت بندها سپهر مکان سوکت و اجلال تو امان حشمت اقبال
هم عنان باسط با عدل و احسان ناسر رایت بر تو امتنان مهر سپهر

ایالت

ایالت و جلال قطب فلک شهابت و فخامت نور حدقه کیاست و فراست نور حق
فلانت و منانت عجم در خشان لبالت و وزانت لعل بخشان بخت و منانت کوه
بحر بخاوت و سعادت مهبط نبضات حضرت بردان مظهر الطاف قادر جان فید
امیرای ملک ادای جهان امیر صایب قیدی فلک نشان خان ظفر قرین سعادت قران
محمد تقی خان لازال مراسم العز و الاقبال بمیامی و حرمه مسیده آلا رکان سلطنت
فیض المساحه دار العباد بزد و نواهی آن بنوری شک امصار جهان و نمونه کوار جهان
گردید که هر که سهره انصاف و دیند بصیرت کشید و صورت اوضاع این جهان را دید
معنی نلک النجته الیه نورت من عباد نامی کان تقی و انصاف و هر دینی مقوری
که کوشش هوشی کشود ندای غم زوای اداخلوها بسلام امنی را در شان این بلد
امیر استود ساکنان و متوطنان فی از بی و جوان و توانا و توان در میهد امن
و امان و در بستر اسایش و الطینان غنوده و کوشش صادران و وار و آتش هر گشت
اواز و از خواه و مظلومی نشوده نه در از دست تقدیر بجانب مال و
زیورستی در از نه بد چشمی کوشش چشمی بطن عرض و ناموس کسی باز نماند
بیهمالشی در تنظیم نظام دینی و اعلاء اعلام اسلام بی مثل و انباز و در احکام
احکام شریعت خبر لا نام از امر و حکام ممتاز رافت و رحمت بی عد و شهمه
بنیان از این مهران و ضعیفان از اعکسار و دلتراز و ابر عطاء کهر با شش در پناه
مابدا استغنا و بچا کار از اجاره سیار لاجرم در جنبی زمیانی و چنان مکانی
دایمی دوام دولت ابدی اختتام آن و الا مقام فرست را غنیمت دانسته که
غنیمت بر میان حکم بقدر بفرم قطع این وادی هو لئلاک بای همت را پیش
گذاشت و آنچه از آن همت پناه استماع و بر حقیقت آنها اطلاع یافته بعلو
انچه خود را تبلیغ آثار و نفی اخبار استنباط نموده محیط ضبط در آورد

و چنانچه خدا خواهد و مقدر شده باشد از راه جنبی است که انشاء الله کتابی نوشته
آید که مشتمل باشد بر رد دعوی تأبید و خلود و بی یهود و رد ادله و شبهات
انها و آیات و اخباری که دلالت دارد بر اینکه لامحالہ پیغمبری خواهد آمد
و شریعتی از آن خواهد آورد و شرافت آن پیغمبر آسمانها و زمینها را فرا گیرد
و در بعضی از آنها قبسی وقت بعثت و در بعضی نصیح بنام نایب اسم سامی
آن پیغمبر و لا کفر شده و در باره کیفیت شریعت بیضا مذکور و در برخی تزیین
و توصیف آن نبی مرسل مذکور باشد و هم جنبی اخباری باینکه جماعت یهودی
او را قبول نخواهند نمود و در مقام تکذیب و اهانت او خواهند بود و باین
تقریب ذیل و خلاصه و بی قدر و اعتبار خواهند گردید نوشته آید و هم جنبی مشتمل
باشد بر اخبار بیکه اشعار دارد بر اینکه بعثت آن پیغمبر و لامقام بعد از ظهور
و غیبت حضرت عیسی خواهد بود و هم جنبی مشتمل باشد بر اینکه مائیکه در
انبیا از آن خبر داده اند حضرت عیسی است و غیر از این اخبار آنچه در هر مقام
ایراد آن ضرورت باشد بر او شود و چون تمام این کتاب است که و سواهاست و در
رد یهود پس هرگاه از امتی که دینیم بحضرت یهودی رد الیه لفظ بامعنی ظاهر
بالحقیق مطابق خواهد بود و هانا اسحیح فی المرام را حیا من الله الاعانه و به
الاعتصام و سائله التوفیق للتمام و این کتاب مشتمل است بر چند باب
باب اول در ذکر آنچه خداوند عالم بحضرت ابراهیم و اولاد آنحضرت
و عده فرموده و آیات شان و مرتبه حضرت اسمعیل و در اول بار اشیای
از تودیه حضرت موسی و آیه مذکور است که ترجمه اش اینست که فرمود
خدا بابر ابراهیم که بیرون رود از زمینی تو لکن گاه خود بآن زمینی که بنیام بنو
و بگردانم ترا از برای قوم بزرگ و بلند گردانم نام ترا و از برای کم از برای کنندگان

نیز در این باب از آن خبر داده اند حضرت عیسی است و غیر از این اخبار آنچه در هر مقام

ترا و لغت کنم از برای کنندگان ترا و از برای کم از برای کنندگان ترا
و ایضا در همان بار اشیای بعد از ذکر چند آیه میفرماید و از برای امر آل ابراهیم
آخر هم بشارت از طمع سنانا عتقا و زنده منی ها فرماید انا انشام صفا و نوا
نقبا و اقدما و اباما حتی ایت کلها ارض این آثار و اولها انفسا و نور عتقا
عد عولا و استغنی ایت زرعها کعقرها ارض این ایم یوحنا ایسی لیموت
ایت عفرها ارض کم زرعها پیمانیه یعنی فرمود خدا بابر ابراهیم که بعد از جد
ممد لوط از نزد او که بکسا چشمان خود را و ملا حظت کن احوال این مکان را
که در آن مقام داری از اطراف شمال و جنوب و مشرق و مغرب که هر آن
زمینی را که تو می بینی بتو و ذریه تو خواهد داد تا جاوید بگردانم نسل ترا
مانند خاک زمینی چنانچه کسی خاک را تواند شمرد نسل ترا نیز نتواند بشمارد
و ایضا در همان بار اشیای بعد از چند آیه که مشتمل بر بیان کداری جهاد
کردن حضرت ابراهیم و با بادی ساهان زمینی کفانی و انخوای و طلب کردن
آن حضرت فرزند میراث گیر و وعده دادن خدا فرزندان و ذریه بعد
سنان کان استمان و نقل گشتی آنحضرت جانوران و برغان محبت حصول
اطمینان و غیر ذلک میفرماید و یوم ههنا کانت اذنای ایت ابراهیم برست
لوز و زرعها تا نانی ایت ها ارض هزوت می نفر مضمونیم عد هها هاز
هکادول نفر پرات یعنی در آن روز شرط کرد خدا بابر ابراهیم که بعد از
آن زمینی بدو بدهد ابراهیم و از نفر مصر تا نفر فرات که در آن روز آن
مملکت در تصرف ده نفر پادشاه کافر بود که اسامی آنها بتفصیل در همین
مقام از تودیه مذکور است **موافق** که علماء مفسرین بی اسرائیل را
اعتقاد جنبی است که وعده ها تمام در شان اسحق بلکه یعقوب و ذریه

کتاب
مؤلف

او در مت میآید و دیگری از اولاد خلیل را شریک با اسمعیل نمیکردانند و
 و تقاسیم خود نصیب میباید و در نظر جبر بسیار است و باطل
 میباشد بچند و **میلول** آنکه فرموده است که نسل و ذریه تراستوان شمریم
 و بنی اسرائیل همیشه طایفه مخصوصی بوده اند نه بطایفه دیگر اینچنین
 و نه کسی را بخود داده اند و در زمان موسی و بعد از موسی چند
 دفعه بنامه در آمدند چنانچه در وقت خروج از مصر و دخول در بنه
 و خروج از بنه ایشان را شمریدند و عدد ایشان در توریه و غیرها از کتب
 است **دویم** و عدد فرموده که کل آن زمینی را بدیته تو خواهد داد و هر کس
 اسرائیل کل آن زمینی را در تصرف نداشتند و آن ده پادشاه که اسم ایشان
 در توریه مذکور است بنی اسرائیل در وقتی که از بنه بیرون آمدند و زیاد
 از پنج شش نفر ایشان مسلط شدند بلکه هرگز بجوایه نفرات عبور نکردند
 چه جای آنکه برانجا مسلط شوند و هر قبیلای آن زمینی هرگز بنام حضرت
 ابراهیم خوانده و اقربا نگریه نداشتند بلکه هر یک طایفه **میلول** و صاحب
 تسلط در زمینی خود و منسوب بقبیل خود بوده اند چنانچه برآمد تبیین
 کتب سبور و تواریخ و قصص مسطور و یقینی نیست و دیگر آنکه در آیه مذکور است
 که کل آن زمینی مال اولاد آنحضرت باشد تا انقراض عالم و دست اولاد
 حضرت اسمعیل کوتاه شد باندک وقتی و الحال بتصرف اولاد حضرت اسمعیل
 در آمده است و تا انقراض عالم در تحت تصرف ایشان خواهد بود **سیم**
 در همان پاراگراف میفرماید که سار و وجه حضرت در خدمت سوره خود عرض کن
 که چون من عقیقه تو خلوه کنی با کنیزک من هاجر مصری که سارا باران و بسیار
 بشوم به او چون حضرت خلیل را با آن کنیز خلوه نمود و او حامل در کنیز ظاهر شد

در همان

در خدمت خاتون خود تقصیر نموده بلکه آنها را مساهمت و هم چنین میفرمود اینچنین برسان کرد
 آمد سگایت بنو حضرت خلیل بود و آنحضرت سار را بر هاجر نقطه داد و سار هاجر
 و بنامیده هاجر از پیش او گرفته به بیابانی رفت و در آنجا چشمه ای فروشته بر هاجر نازل
 شد و گفت آنجا می آیی و بجای میروی هاجر جواب داد که از خاتون خود گرفته ام
 او را امر مبارک کن بنو خاتون خود و جفا نکند در نزد دست او نمود بعد از این
 فقرات مذکور است و **نومر** لئه ملتخ ادنای قرا با اریه ایت در بنه و لایساف مرو
 و **نومر** لئه ملتخ ادنای هیناخ هانا و بولوت بن و قارات شمو و یساعا علی کی شلح
 ادنای ال عن بنی و هو یفید بر ادم باد و بکل وید کل بو و علی علی بنی و ایا
 لنگون یعنی گفت با و فرشته خدا که بسیار کنم بسیار کردی من نسل تو را که شمر
 نشود از بسیاری و گفت با و فرشته خدا که الحال تو آبتنی و خواهید زاید
 پس بخوان نام او را اسمعیل که شنید خدا در ویستی تو را و انفرزند خواهد بود
 پیره اذ نام دست او در هر دست هر دو و بر روی هر دو برادران خود مسکی
 خواهد گرفت **مواقف** گوید که لغت پیره بنویسد در نسخ توریه مسطور است باین
 خواست که اول پاه فارسی است و بعد از آن راه فرشت و بعد از آن فرقه و چنانچه هر
 بر راه مقدم باشد می بود بمعنی شرافت می بود و کمال مناسبت بمقام دانست اما
 بنو موجود در نسخ توریه آنچه از سارا شیم که از کتب لغت عبری است معلوم میشود
 بمعنی پیره مند و بیابان دوست و محرانیش و سکار کی آمده و هر یک از این
 معانی بوجهی مناسبت بمقام دارد اما معنی پیره مند ظاهر است و معنی بسیار هم
 بسیار مناسبت است که تا یکد فقره اولی بوده باشد یعنی کبر الشل و چنانچه
 بمعنی بیابان دوست و محرانیش و سکار کی باشد مناسب خواهد بود چه حضرت
 اسمعیل در بیابان باران ساکی میبود و سکار هم بسیار میفرمود و ممکن است که

و آید بعد از آن که در خدمت او
 هاجر از برای ابراهیم و اسمعیل
 و او را بنامید هاجر و اسمعیل
 از آن حضرت ابراهیم و اسمعیل
 اند که در بیابان نازل شد و او را
 که در آنجا بسیار نازل شد و او را
 این مولود را اسمعیل خواندند و
 من خدای الله ابراهیم را خواندند

مواقف

از بیابان دوستی و صحرای نبی این باشد که اعراب از نسل آنحضرت خواهند بود
 بجهت اینکه اعراب بیابان دوست و صحرای نبی و سکار کی می باشند بلکه این معنی
 در این مقام انب خواهد بود زیرا که در مقام بشارت دادن خدا بواسطه ملائک
 بهاجر خبر صحرای نبی حضرت اسمعیل علیه السلام را یکی و خوشی دارد که هاجر را بآن
 نسی حاصل شد موجب کوار شدن زحمت زیروستی و در غایت سار او را
 کرد و همراه معنی این باشد که عرب از نسل اوست بالا تمام مرده خواهد بود
 بوجود پیغمبر آخر الزمان از نسل حضرت اسمعیل علیه السلام و این بزرگ ترین مردها و بزرگ
 کوار شدن هر نوع زحمت میتوان بود و العلم عند الله تعالی و فقره دست او در هر
 و دست هر دو را یعنی از پیغمبر توریته چنین ترجمه کرده یعنی او بر همه مسلط
 و همه را در محال خواهند بود و فقره بعد که بر روی هر برادران مسکین کردی جمله
 نایدی میکند و میتواند بود که مراد از نیت و شریعت بوده باشد چه بد
 معنی و نیت در کتب انبیاء بسیار استعمال شده است و علماء و مفسرین بآن تصریح
 نموده اند از جمله در اول کتاب از میا و اواخر نشان هجدهم مذاخیم اول و در
 نشان سیوم و هفتم و سی سیوم و سی هفتم و چهارم کتاب بر قبیل که ذکر الکفل
 پیغمبر است بهمان معنی مذکور است پس معنی فقره اول که دست او بر همه
 خواهد بود که و نیت و شریعت حضرت اسمعیل علیه السلام ذریه او که نبی است
 و خاتم پیغمبران بوده باشد بر همه قومها و ملایکها جاری و بعثت آنحضرت
 اختصاصی بکروبی نخواهد داشت چنانچه تمام انبیاء که بعد از حضرت
 خلیل علیه السلام مبعوث شدند بقوم مخصوصی مبعوث بودند و معنی فقره دوم
 که دست هر دو را این است که چون و نیت آنحضرت که قرآن است مشتمل
 است بر جمیع آنچه در عالم موجود و متحقق گردیده و خواهد گردید چنانچه

میفرماید

اولی در

میفرماید و لا یأیس الی الا فی کتاب نبی و میفرماید که او نیت جوامع
 الکلم پس و نیت همه انبیاء مندرج در او و دست هر دو را خواهد بود و الله اعلم
 و برهمنیستند از مطلع بر طور کلام مخفی نخواهد بود که وعده فرمودن خدا بهاجر که
 نسل تو بسیار خواهد کرد بحقیقتی که شمرده نشود اشاره است باینکه هر یک بسازد
 که حضرت ابراهیم علیه السلام داده شده است و موجب سرور آنحضرت گردیده در شانها
 فرزندانست که در دم هاجر است تا موجب خوشنودی کامل برای هاجر تواند
 گردید و ایضا در همان بارش بعد از فقرات چند که با نیت فیه دخل ندارد
 آیاتی چند مذکور است که حاصل معنی آن آیات این است که خدا با خلیل خود
 چند شرط فرموده است بشرط آنکه آنحضرت پیروی کند راه او را اول آنکه نسل
 کند نسل و ذریه او را بسیار بسیار **آنکه** برومند کند ایشانرا بحقیقتی که
 نهند کرده و طوائف و جمیع پادشاهان از ذریه آنحضرت **در** **هم** **آنکه** بزرگ
 و پادشاهی را خدا در ذریه آنحضرت جاوید قرار دهد چهارم آنکه زمین
 کفایت که محل سکناي آنحضرت بود بذریه آنحضرت مسلم باشند از ایشان انتفاع
 نکرده **چهارم** آنکه نگاه دارند شریعت را که اقامه آن در آن او آن خسته گردان در
 روز هشتم بود و چه گویند میتوانند بود که ظهور تمام ای و عهدها در بنی اسرائیل
 بوده باشد و عبارت ذریه که مشتمل بر این فقرات است اول آن نیست و نیت
 ابرام بن تسیم سنانا الی اخرها و هر که خواهد که بر تفصیل آن مطلع گردد رجوع
 بنوریه نماید و ایضا در آنچه بعد از این فقرات در همان بارش میفرماید که
 و یوختی او ناه و کمر نانی منینا الحان و یوختیها و هاننا لکونیم ملخ عیم
 منینا یهینوم یعنی آفرین کنم او را یعنی ساره را و بنی بدیم از او بنو نری
 و از ساره قومان و پادشاهان قومان بهمین حد دلیلست بر عدم اختصاصی

ظهور و عدها در بنی اسرائیل زیرا که در عده بارشاهی و بنی یک اولاد ساره
 لکونیم فرموده و همون کویم نفرموده چنانچه در آیات سابقه که حضرت ابراهیم
 علیه السلام فرموده لکونیم فرموده و در همان پاداشی بعد از ذکر مرده رسیدن
 حضرت ابراهیم بنو لک استحقاق و سجود شکو کردن آنحضرت و استبعاد کردن
 از فرزند هم رسیدن از مرد صد ساله و زن نود ساله میفرماید که و یؤمن ابراهیم
ان هذا الهم لوریتنا علی عجل کفایح و یؤمن الهم ابا ان سارا ایشتا یولد
لحان و نارا انا ات سکونیتی و یقولون ای بریتی ایستولیت عولام لوز
عوا حرا و الهم اعل شفیقا هینا برختی او تو و یفریتی ان تو و یفریتی
ان تو یفریتی عولام سارا لکیم یولد و یقولون تو یولد و یقولون
بریتی اقیم ات یستی و ایست یلد کنا سارا لکوعید هره یساراها اعرت یعنی
 گفت ابراهیم خداوند کاش اسمعیل زنده بماند بدو که تو فرمود خدا اما ساره زن تو
 خواهد زاید از برای تو پسری که بخورند او را استحقاق برانگیختن از سر خط خود را
 با و بر خط عولام بنسل او و بعد از او و با اسمعیل خبر دادم تو ترا که او را نمی
 اورا در و مندن کم او را بسیار بسیار از او زاید و دوازده بزرگ بدو هم او را
 بقوم بزرگ و من خط خود را بسیار دارم با استحقاق که زاید برای تو ساره در سال
 دیگر هو الفکر که آنچه از فقره او بی استفاده میکرد کمال مبادت داد با
 آنچه اعتقاد علماء بنی اسرائیل است از این که ناجی و خدا پرست و امتی که حق
 باشند مختص امت با و لک استحقاق و حضرت اسمعیل هرگز در غرض نبوده و در نظر
 خلیل هیچ اعتبار نداشته و اولاد آنحضرت تمام عاصی و بر باطلند تبیین
 این اجمال اینکه چه گویند میباید بود که حضرت خلیل الرحمن با آن عظم سال
 و بزرگی و مرتبه عیسی که بیست و نهم آنحضرت را اسرف از جیب پیر

اینست که حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که ای سارا ایشتا یولد
 لکونیم و اینست که حضرت اسمعیل علیه السلام فرموده که ای سارا ایشتا یولد
 لکونیم و اینست که حضرت اسمعیل علیه السلام فرموده که ای سارا ایشتا یولد
 لکونیم

می دانند

میدانند بعد از بشارت یافتن بوجود فرزندیکه خدا پرست مخلص و نسل او و خدا پرست
 و شریعت و دین تا آخر این عالم در میان آن سلسله بر پا خواهد بود خواهی ای
 و نمائند که کاش اسمعیل زنده بماند و حال اینکه بر وجود اسمعیل با اعتقاد
 ایسان یعنی از خضران و فیان و کفران چیزی منسوب نیست کلا و حاشا و معاذ الله
 که چنین باشد بلکه معنی این آیه چنین است که چون بر حضرت ابراهیم یقین شد بود
 که تمام شروط که خدا با و وعده کرده در نسل و ذریه حضرت اسمعیل ظهور خواهد
 نمود و یقین است هم دانسته بود که آنکسکه خدا او را از همه کسی دوست
 میدارد و بشارت و مرتبه او کسی نخواهد رسید و سرور کل عالم و تمام بنی آدم
 خواهد بود از نسل او و هم خواهد رسید فلهمذا در وقت مرده رسیدن بوجود
 استحقاق که فرقیست مرده بزرگ بود برای حضرت ابراهیم خصوصا بعد از یاس
 از فرزند بهم رسانیدن خواست که اظهار شکو نموده باشد بدو که آید بر من
 نماید که خوشی و سرور من بوجود آن کسی که بدو که تو تراست بقیست و اظهار
 این را نمیکند که با وجود چنین مرده از آن فراموش نگردد معطل نظری بغیر ازها
 کسی که بر گرفته و دوست تو است ندارم و تمام همت من مصروف است بر تقاضای
 همان شجره که چنین کسی نمره الله میتواند بود و گوید در جنب چنان موهبتی بسیار
 مواهب هیچ و نایب است و مرا همی شرافت کافیت که بی عطاسه است فرزند
 که از نسل او حبیب و دوست تو بعل خواهد آمد و از این جهت است که خداوند
 عالم را در جواب حضرت خلیل خود چنین میفرماید که ای فرزندم که ساره من را بد
 بر کنده ماست و بعضی سر و خط خود را در باره او و اولاد ظاهر خواهم ساخت
 چنانچه یکی از آنها خشنه کردن در روز هشتم و دوازدهم است و ای سر و خط در باره
 اسمعیل یقین نبوده عیته اینکه نزول این حکم بساها بعد از تولد حضرت اسمعیل

بود و علما و مفسران توریته تصریح نموده اند خصوص در شی که مفسر معتبر این است
که شری که در ایت بر بنی ایت یعنی مذکور است غرض از آن خشنه کردن در
هشتم است و هم چنین بعضی شروع و دیگر هم مدت مدید در ذریه او بر پا بود و خطبه
فرموده که ایت بر بنی او تو را امرها و چون در این خطاب لفظ عولام مذکور شد
و این لفظ مشترک است میان معنی جاوید و زمان طویل و مظنه بود که تو هم شود
که باید ظهور در خداوند جلیل با حضرت خلیل در نقل حضرت اسحق تا جاوید
ماند و بیخبره رفع این تو هم فرمودند که خدا اسمعیل بتوراده شده است و او برکت
داره شده است و او را بسیار خواهد کرد و مؤذ مؤذ و بزرگان موعود از نسل او
بهم خواهند رسید و لفظ مؤذ مؤذ که معنی آن غایبه الغایه است در این مقام
استعمال شده است فرموده تا اینکه فریفته باشد بر اینکه عولام در وقت اسحق
معنی زمان طویل است و البته بزرگی و پیغمبری از خاندان او نقل نمایند
اسمعیل خواهد شد و هرگاه کسی بزرگان دوازده نفر را که خدا خبر داده که از حضرت
اسمعیل بوجود خواهند آمد حمل نماید بر او صیای حضرت خیر البشر که آمده است و این
و این مطلب را تا کند مرده سابق قرار دهد که عجمه اطمینان خاطر خلیل مذکور شد
باشد و در خواهد بود بلکه بنظم معنی کمال مناسبت دارد و الله اعلم و این بیانات
در تفسیر لفظ عولام در این مقام بر تقدیر است که آخرام آخرایه بوده باشد
و لفظ و لیسماعیل عطف بر ما قبل بوده معنی ای چنین باشد که سر جاوید در
نسل اسحق و اسمعیل هر دو با هم بعمل خواهد آمد چنانچه در واقع چنین شد
و مدتی او را اسحق بزرگ و صاحب شریعت بوده بعد از آن نسل شریعت
و بزرگی ایشان شده با و لا و اسمعیل تعلق گرفت و تا جاوید در این سلسله
خواهد بود و چون علما و مفسران بنی اسرائیل باین معانی خود را راغب نمیدانند

و الله اعلم

و از روی عناد چشم از امثال اینها میپوشند و چنانچه عمل نمایند بر آنچه اقتضای
ایشان است که جمیع این سر و پا با و لا اسحق تعلق دارد و لازم میاید که حکم خدا در
باشد زیرا که از وقت خرابی تا فی بدلت المقدس که تا این زمان که قریب به هزار سال پیش
بزرگی و پادشاهی و سایر سر و پا از میان بنی اسرائیل بیرون رفته دست ایشان بجای
بنده نیست فلذا بدین بیان از تفسیر این آیه ساکت ماند چشم از آن پوشید این
نکته در بارش و بر آیه از سفر برایش بعد از نقل متولد شده اسحق و
باز شده آنحضرت و بیاضت کردن حضرت ابراهیم در قومه را مذکور است که و تو
لا ابراهیم کارش ها اما هفت و ایت بنه کن لا یورثنی فیها اما هفت عیم بنی عیم
و برع هدا تا مؤذ یعنی ابراهیم علی او دوت بنو و تو من الیم الی ابراهیم
ال یرع یعنی علی هفت و علی اما فاعلم ان من یورث الخاسر انما یرع بقوله کن
بلیغی شیخه الخازن و کم ایت بنیها اما لغوی لیمونکی در خواهد بود یعنی
گفت ساره بحضرت ابراهیم که بیرون کن این کنیزت و پس او را که برات نگذارد
با پس من اسحق بد آمد ای معنی بسیار در نسل ابراهیم بسبب فرزند خود فرمود تا خدا
با ابراهیم که بد نیاید بنظر تو آنچه گفت بتو ساره درباره کودک و کنیزت تو بسو
معنی او را که با معنی خواند میشود بتو نسل تو و بنو این فرزند کنیز را بر قدم بزرگ
قرار میدهم که فرزند تو است **و عولام** گوید که آنچه در این چند آیه مذکور است
مؤید است قوی بر آنچه در تفسیر این آیات مذکور شد زیرا که چون سلطنت
و بزرگی یافتن اسحق مقدم بود بر اسمعیل با لیت در آن او آن اسمعیل در تحت
فرمان اسحق بوده فرمان برداری نماید امر شد بحضرت ابراهیم که باید آنچه خواهد
کسان اسحق است بعمل آید و چون حضرت ابراهیم بزرگی اسمعیل را دانسته بود
او را در اول این معنی بسیار بد آمد و آنچه در این مقام که مقام تریج اسحق و اسمعیل

تف

اسحق در

و الله اعلم

بنوا که میترسیم که از هببت آنا بچیم و فرمود خداوند تعالی که نیکو گفتند این قوم و کوبا
 قوم بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند که در هر وقت و در هر پیغمبری که می آید
 شود باید بر وضع نزول الواع بوده و اما عقده و بوق و آوازه ها بوده و بعد از آن است
 و التماس رفع این حکم نموده خاستند که بر طبق نزول وحی بیاورند و وضع نموده باشد
 خداوند عالم بر ضعیفی ایشان در حق نموده فرمود که خوب گفتند و ایشان از نموده داد
 و فرمود که بانی آیت لَهُمْ مَقَرٌّ مَقَرٌّ وَأَنْتَ دُبَّارٌ يَبْنُو
وَدُبَّارٌ إِلَهُمَّ إِتْ كُلْ أَيْشِرْ أَصُولُ لَوْ لَعَلِّي بِغَيْرِي مَبْعُوثٌ مِثْلَكَ بِأَيَّانَ
 از میان برادران ایشان مثل تو بدین علم خود را بدی و او سخن گوید باینان
 پیغمبر را فرمان دهم او را چون در مقامی که وحی بدی پیغمبر گذارد شود و بعد
 از آن وحی می آید و ایاتی با آن طاب باشد که تمام خلق از او امد اعظم نموده بهرند
 و وحی از جانب خداست چه گویند از او امد خواهند کرد و البته در مقام انفا
 خواهند آمد لهذا میفرماید که وَلَهَا يَأْهُهَا إِلَهُي أَيْشِرْ لَا تَسْمَعُ أَنْ دُبَّارٌ
أَيْشِرْ بِدَرْ لَيْتِي أَوْ لَيْتِي مَقَرٌّ أَخِي هَذَا بِأَيَّانَ أَيْشِرْ بَارَزْد لَدِي
وَأَبَا لَيْتِي إِتْ أَيْشِرْ لَا أَصِيرُ بِغَيْرِي إِلَهُمَّ إِحْرِي مِثْرَ هَذَا بِأَيَّانَ
 همه یعنی همان مردیکه نشود سخن مرا آنچه بفرماید آن پیغمبر فرستاده
 من بنام من انتقام میگیرم از او اما آن پیغمبری که دعوی دفع کند
 سخن گفتی بنام من آنچه من فرموده باشم او را بگفتی و آنچه سخن
 گوید بنام معبودان دیگر کشته شود آن پیغمبر و چون از آن فتره مسنفاد
 شد که سخن گویند بنام خدا و شخصی خواهد بود یکی آن فرستاده وحی
 که خدا او را فرستاده باشد و از منکوا و انتقام خواهد گسید و تمام آنکه
 منتی بوده بدفع سخن خود را بخورد و چنین کسی واجب القتل

کافر است و نیز میانه این دو نفر شکل و از برای همه کس مقبض است و با وجود این
 پیروی و اطاعت پیغمبر بر هر فرد واجب و کسی از این تکلیف معاف نشود بلکه باید
 علاوه بر این نصب شود که همه کس را مصلحت باشد که بواسطه آن در مقام تحقیق برآمده
 راست کور از روی کونیته ناپدید و میباید آن علامت چیزی باشد که فهمیدن
 برای همه کس آسان باشد بوده طلب کنند آن نیز از پیغمبر محتاج با سبب فراوان
 نبوده باشد تا هر فرد را جدا جدا ممکن شود که در مقام امتحان برآید و با سبب
 او را فهمیدن مقبض شود پس خداوند عالمیان آنچه را از همه آسان تر و در اختیار
 فرموده معجز را اخبار واجب قرار داده چنانچه میفرماید که وَحَنِّي نُوْمِرَ تِلْكَ
عَنَا اِيْحَاءَ نِدْمِ اِيْتِ هَذَا نَا اَسْمِ لَادِيْرُوَادُنَايِ اَسْمِ يَدْرُ هَذَايِ
نَسْمِ اَدُنَايِ وَلَا يَفِيْهِ هَذَا نَا اَوْ لَا يُوْهُ هَذَا نَا اَسْمِ لَادِيْرُوَادُنَايِ
 براد و ن و پسر و هدایای لا تا غور میبینو یعنی اگر بگوئی بدل خود که چه کند
 بدانیم آن سخن را نفورده است خدا آنچه سخن گوید آن پیغمبر بنام خدا و شود
 آن سخن و بر وقوع نیاید آن سخن است که نگفته است از اخذای و بجا سخن
 گفته است آن پیغمبر نویسد از او یعنی آن پیغمبر نیست که خدا از منکر او
 استقام کُذِّمُوا نَكْرًا در آن توریته مذکور است که لا قام نابی بنو یسرا
 گویند یعنی بر خیز پیغمبر بگو از اسرائیل مثل موسی و چون از آیات در رد
 موضع از آیات مذکور تصریح شده است که آن پیغمبر موعود مثل موسی خواهد
 بود باید از غیر بنی اسرائیل بوده باشد و چون علماء بنی اسرائیل چنین میگویند
 که آن پیغمبر باید از سلسله ایشان باشد در این مقام سخنی چند ابرار میتوانند
مُؤَادِل اینکه لفظ لا قام در آیه میفرماید است و معنی آن اینست
 که برخواستند نه اینکه بر خیزد و جواب از آن اینست که در لغت عربی لفظ

[illegible][illegible]

ماضی معینی مستقبل بسیار است و چنانچه در لغت عربی هم این رسم شایع است
و فریب بر اینکه در این مقام معینی مستقبل است این است که در بنی اسرائیل که مراد از حضرت
یعقوب بوده است پیش از موسی پیغمبری نبود مگر حضرت یوسف و علمای بنی اسرائیل
به پیغمبری یوسف اعتقاد ندارند و آنحضرت را پیغمبر میدانند و بر تقدیر یکدیگر آنحضرت
پیغمبر بوده باشد معلوم است که مقصود از این آیه ترجیح حضرت موسی بر حضرت
بنیامانی نیست پس غرض از این آیه نام معینی استقبال است و **ویم** آنکه تقدیر است که تمام
چیزی است که این آیه را در آن آیه با بنیم آن با بنیم یعنی که معلوم کند او را خدا
و بر و مقصود از این آیه این است که پیغمبری بر غیبه از بنی اسرائیل در صلوات
که معنی گوید با خدا و بر و و از این لازم نیاید که در هیچ صفت مثل موسی نبوده باشد
بلکه در هر یک کلمه الله بودن مثل موسی خواهد بود پس صحیح است که این پیغمبر مثل
موسی است در سایر صفات و مثل موسی نیست یعنی در معنی گفتی با خدا و بر و
و کلمه الله بودن جواب میگوئیم که این تاویل کمال بابت طریقه با اعتقاد بنی اسرائیل
دارد زیرا که ایشان موسی را پیغمبری خلق و ربی و خدای میدانند و قائل نیستند
که کسی را بدی باید مرتبه حضرت موسی میتواند رسید و اعتقاد بابی معنی از
اصول دینی ایشانست چنانچه بعضی از علمای ایشان تصریح نموده پس این تاویل
حکمی خواهد بود بدین رضای طرفین و اینجا میگوئیم که آنچه در آن آیه است
در وصف پیغمبر موعود مذکور است که معنی خود را بدی او میکند از ظاهر
معنی آن این است که با و بر و معنی خواهم گفت پس معنی چینی خواهد
که آن پیغمبر مثل موسی باشد در اینکه خدا او را معلوم کند و بر و و و و و و
و اینجا میگوئیم که بنا بر این تاویل باید پیغمبری از بنی اسرائیل بغیر از حضرت
موسی با خداوند جلیل مناجات نکرده باشد و چنانچه مناجات هم کرده باشد

جواب نهند و این خود باطل است که بسیاری از انبیاء بعد از موسی با خداوند
مناجات نموده از انجذاب سؤالات و خواهشها مخورند و بموجب انبیا و شطه
ملک فایده دیدن چنانچه از نزد تربت کتب انبیاء معلوم میشود **سیم** آنکه
ساید مراد از مثل موسی بودن این باشد که مثل موسی است در اینکه معبود
بر خصوص بنی اسرائیل نه بر همه قومها و امتها چند در مرتبه و شان و سایر صفات
مثل موسی نبوده باشد و برای تقدیر میان آیتین منافی نیست جواب خواهیم
گفت که آیات پیغمبر صاحب شریعت تازه عن شریعت حضرت موسی خواهد بود
با برهان شریعت معبود خواهد شد تقدیر اول خدای معقد بنی اسرائیل است
زیرا که ایشان شریعت حضرت موسی را همیشه میبدانند و مطلقا تغییر آن را
نمیشود و تمام نزاع ایشان با سایر فرق عالم بر همین مطلب است چنانچه بعد از این
تفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بر تقدیر ثانی مناسب چینی بود که لفظ
ثانی که صیغه مفرد است و در این مقام مذکور شده بصیغه جمع او اگر در ذری که
جمع انبیا که بعد از حضرت موسی معبود شدند در این صفت شریک و در کمال
یکی و جمع بلا بر مح پس لابد باید که آن پیغمبر را صفت دیگری بوده باشد که در آن
صفت شریک باشد و سایر انبیا در آن صفت شریک نباشند تا موجب ترجیح
نمانند و هرگاه این معنی معینی و معلوم شود در صفت و ستم آن نظر کرده خواهد
چهارم آنکه لفظ پیغمبر **احم** دلیل است بر اینکه آن پیغمبر باید از بنی
اسرائیل باشد جواب میگوئیم که جمیع بنی اسرائیل آدم با یکدیگر برادرند و در
نزدیکه مکرر بر او و عیسی را که برادر حضرت یعقوب است برادر بنی اسرائیل
خوانده چنانچه در واسطه یاراسی اینه هده با زیم از سفر پنجم میفرماید
که وایت لما علمت منو لوزا تم عو بریم بکبول احم بن عیسا و هم چینی

از کتب انبیا و شطه
ملک فایده دیدن
چنانچه از نزد تربت
کتب انبیاء معلوم
میشود **سیم** آنکه
ساید مراد از مثل
موسی بودن این
باشد که مثل موسی
است در اینکه
معبود بر خصوص
بنی اسرائیل نه
بر همه قومها و
امتها چند در
مرتبه و شان و
سایر صفات
مثل موسی
نبوده باشد و
برای تقدیر
میان آیتین
منافی نیست
جواب خواهیم
گفت که آیات
پیغمبر صاحب
شریعت تازه
عن شریعت
حضرت موسی
خواهد بود
با برهان
شریعت
معبود
خواهد شد
تقدیر اول
خدای معقد
بنی اسرائیل
است زیرا که
ایشان
شریعت
حضرت موسی
را همیشه
میبدانند و
مطلقا
تغییر آن
را
نمیشود و
تمام
نزاع
ایشان
با سایر
فرق
عالم
بر همین
مطلب
است
چنانچه
بعد از
این
تفصیل
مذکور
خواهد
شد
ان شاء
الله
تعالی
و بر
تقدیر
ثانی
مناسب
چینی
بود که
لفظ
ثانی
که
صیغه
مفرد
است
و در
این
مقام
مذکور
شده
بصیغه
جمع
او
اگر
در
ذری
که
جمع
انبیا
که
بعد
از
حضرت
موسی
معبود
شدند
در
این
صفت
شریک
و در
کمال
یکی
و جمع
بلا
بر
مح
پس
لابد
باید
که
آن
پیغمبر
را
صفت
دیگری
بوده
باشد
که
در
آن
صفت
شریک
باشد
و سایر
انبیا
در
آن
صفت
شریک
نباشند
تا
موجب
ترجیح
نمانند
و هرگاه
این
معنی
معینی
و معلوم
شود
در
صفت
و ستم
آن
نظر
کرده
خواهد
بود

در چند آیه دیگر بعد از این هم اولاد بعضی را برادر ایشان خوانده بلکه ایدوم را
 که طایفه از کفار اند و از اولاد حضرت ابراهیم هم نیستند و در موضع توریته
 برادر بنی اسرائیل خوانده یکی در بارش زوت حوقت از سفر چهارم در آنجا که
 مذکور است و بیشتر مؤمنان را خیمه میفادیش از میخ ایدوم گوه امن اخینا بنی اسرائیل
 و دیگر در بارش یکی نهی از سفر پنجم در آنجا که میفرماید که بیشتر ایدوم یکی
 اخینا هو و در غیر این مواضع هم مذکور است پس ذکر اینکه آن پیغمبر باید از برادر
 ایشان تا بلکه نکالت دارد بر اینکه از بنی اسرائیل خواهد بود و اندک بعد از آنجا
 الامور و ایضا در فصل چهل و دوم کتب شیطان مذکور است آیه که ترجمه اش
 ای است این است اینکه بنده من اعانت کنم او را بر کند من پسندیده من جان
 من بدلم و حی خود را با و شریعت از برای قومهای و ن آورد و این صریح در اینکه شریعت
 آن بنده غیر شریعت موسی خواهد بود زیرا که شریعت موسی پیوسته آورده شده
 بود و از زمان حضرت موسی تا زمان حضرت شیطان معیول نبوده و مع نکل و عده
 اینکه بیرون خواهد آورد معنی ندارد و در این فقره که شریعت از برای قومه
 بیرون خواهد آورد دلیل دیگر است بر اینکه آن شریعت غیر شریعت موسی
 است بجهت اینکه موسی مبعوث بر قوم خود خاص بود و ایضا در فصل پنجاهم
 کتب شیطان مذکور است که ترجمه اش این است بسنوید من ای قوم من ای
امت من از من گوئی کنید که دستوری از من بیرون خواهد آمد و شریعت خود را
 از برای رو سنانی قومه را فراهم دارد و در کتب حقیقی آیه مذکور است
 که ترجمه اش این است که بنویس و حی را و واضح بنویس بر لوحی تا آسان
 باشد خواندن آن بر قاری که دیگر پیغمبری بوده است و گفتگو خواهد کرد
 از قیامت و در رفع نخواهد گفت که دیگر کند امید و از بابی که او آمدنی

المن

است و بر نمیکند و هر که سخت روی کند با او شایسته نباشد بآه کسی جان او بیغیر
 مستحق کشتن است و خوبان با ایمان آوردن بآن زنجی کنند مؤلف گوید که آنچه در
 این آیه از کتب حقیقی مذکور است کو یا نا کید و تجدد همان خبر است که از توریته
 نقل شده است زیرا که منکر آن شخصی موعود را در هر دو موضع واجباً نقل باید
 کرده و ما این آیه را با آیات کتب شیطان در موضع دیگر ذکر خواهیم کرد با آنچه از این
 هر دو استنباط میشود و ایضا در محققه دانیال تصریح باینکه حکم توریته نسخ خواهد شد
 مذکور است و چون اراده چنینی است که پیشتر از آن در این رساله ذکر نمایم
 این مقام از نقل آن میگذریم و حواله بموضع دیگر مینمایم بدانکه بعد از دلیل
 بر اینکه شریعت توریته ابد نیست و باید نسخ بشود اینست که تمام احکام توریته
 مفقود است باینکه باید در زمان بودن بنی اسرائیل در زمین کنعان و معمود
 بودن بیت المقدس فعلی است که جمیع احکام توریته وابسته به بیت المقدس
 و چنانچه حکم توریته ابدی میباشد نقیض بر زمان و مکان معیول نباشد با وجود
 اینکه در چند آیه از آیات توریته مذکور است که در مت بنی اسرائیل از آن زمان
 کوتاه خواهد شد و ما آن آیات را نقل خواهیم کرد و آنچه الحال علمای بنی اسرائیل
 قرار داده اند و در سایر بلاد بعمل میاورند محض اختراع و از بدعتهای ایشان
 است و در توریته و سایر کتب معتبره مطلقاً از این عبادات خبری و اثری نیست
 و ما در فصل در این مقام ابراهیم نموده در فصل اول اثبات مفقود بودن شریعت
 حکم توریته مینمایم و در فصل دوم اختیاری بودن عبادات و امتداد و در میان
 یهود را بلبوت میبرسانیم و در فصل سیم جواب از آنکه که بر ابداً بودن
 حکم توریته اقامه نموده اند میگوییم و بالله التوفیق فصل اول در اثبات
 مفقود بودن حکم توریته بر زمان بودن بنی اسرائیل در ارض بیت المقدس در باران

دست است از این ریش عمل کنید با آن شد یعنی که زبانی بشما سپرده است و ایضا اعتقاد
 بنی اسرائیل این است که انبیا خبرهای بسیار از احکام آینه داده اند و هر روز
 انتظار از این می کنند بلکه میگویند که جمیع آنچه در عالم خواهد شد انبیا خبر داده اند
 مثل آنکه میگویند که ما شیعیان پیروان خواهد آمد و عمل بر تعبد توبه خواهد نمود پس
 چه گونه میتوان بود که با وجود آن اخبار هیچک از انبیا خبر از احکام می شنایند از خبر
 از تعبد ما شیعیان که با اعتقاد قاسد ایشان سر تعبد توبه است داده باشند و حال
 اینکه احتیاج بخبر دادند می شنایند تر است بجهت اینکه آن احکام در زمان ماضی ضرورت
 بود که احادیث از انبیا در میان بنی اسرائیل نبود و تمام جهان و سرگردان بودند
 بلکه بجهت آنکه از انبیا و سفارت کردن با قاضی توبه هم بسیار ضرورت بود بجهت
 اینکه ناپیت المقدس بر پا بود همیشه پیغمبری بود که خلق را هدایت نماید و ایشان را
 بمنزل نجات رساند و بعد از خرابی بیت المقدس اول انبیا از ایشان منقطع شد
 و اعتقاد ایشان اینست این است که در بیت المقدس بانی انبیا نداشتند با وجود
 اینکه در تاریخ یوسف بن کوریان که تاریخ معتبر ایشان است و هم چنین در قرآن
 هم مذکور است که حضرت عیسی و حضرت زکریا و حضرت یحیی در بیت المقدس
 بانی بودند که اسم حضرت عیسی در آن تاریخ مذکور نیست اما اسم حضرت
 یحیی و زکریا مذکور است و چون که حضرت زکریا و یحیی بسارت دهنده بودند
 حضرت عیسی بودند اسم ایشان از میان انداخته اند و در هیچ موضعی
 اسم ایشان مذکور نیست مگر در تاریخ مذکور که حق تعالی بدل او انداخته
 و اسم ایشان بقیه بی مذکور ساخته است و ایضا در توبه و سایر کتب حکایات
 احوال ماضیه که عجیب ظاهر نفی بر نقل آن متصور نیست بسیار است پس
 چگونه میتواند بود که از این احکام با وجود شدت احتیاج ساکت باشند

و انما

و اگر آن اغراض کنده ابوام نموده تا بیا بگویند که لفظ توبه در لغت عبری بمعنی
 دستور است و چه مانع از اینکه آنچه در سفارشات انبیا بلفظ توبه مذکور
 شده بمعنی لغوی بوده شامل توبه و می شنایند و باید نه اینکه حل بر معنی اصل
 نموده خصوص توبه از آن فهمیده شود جواب میگویند که بعین بلکه تمام آنچه
 در سفارشات انبیا مذکور است لفظ توبه را هر وقت در لفظ ها و کلام هر وقت
 هر دو اسم اسانه است یعنی این توبه همین توبه و با وجود لفظ و آن بر
 اشاره چگونه حل بر معنی عام میتوان نموده و **سیم** اینکه در تاریخ و کتب بنی
 اسرائیل مذکور است که چون در خرابی اول بیت المقدس بنی اسرائیل با سببی
 افتادند و هفتاد سال در زمین بابل ماند بعد از آن کورش مجوس ایشان را
 مرخص نموده بیت المقدس برگشتند و چون بانی زمین رسیدند توبه را بلکه
 خط خود را بنی فراموش نموده بودند و در باره حیرت در اندیشه چاره جو
 سرگردان میگشتند تا اینکه عزیر که توبه را از حفظ داشت و فراموش نگذاشته
 بود تا بیا بجهت ایشان فرست و در صورتی که کتابی را سالها معین بر ایشان
 بوده در هفتاد سال فراموشی گشته که پنج شعند باینکه شخصی بنی اسرائیل
 بنویسد چگونه ممکن است که می شنایند با آن بزرگی که باید لا اقل ده برابر توبه
 باشد در ده هزار سال در حفظ نگاه داشته باشند و این وجه و وجه اول
 اگر چه استبعاد است اما در مقام افاده یقین میکند و اکثر علماء بی اسرائیل
 گفته اند که وقتیکه بنی اسرائیل از اسیر عی بابل نجات یافتند و بر زمین
 کنعان آمدند خط عبری را با لمر فراموش نموده بودند و این خط که الح
 مینویسند بلفظ آشوریت مشهور است یعنی خط همان جانت زمین بابل
 است **سیم** اینکه در چند موضع از توبه مذکور است که چیزی از احکام توبه را

و اگر آن اغراض کنده ابوام نموده تا بیا بگویند که لفظ توبه در لغت عبری بمعنی
 دستور است و چه مانع از اینکه آنچه در سفارشات انبیا بلفظ توبه مذکور
 شده بمعنی لغوی بوده شامل توبه و می شنایند و باید نه اینکه حل بر معنی اصل
 نموده خصوص توبه از آن فهمیده شود جواب میگویند که بعین بلکه تمام آنچه
 در سفارشات انبیا مذکور است لفظ توبه را هر وقت در لفظ ها و کلام هر وقت
 هر دو اسم اسانه است یعنی این توبه همین توبه و با وجود لفظ و آن بر
 اشاره چگونه حل بر معنی عام میتوان نموده و **سیم** اینکه در تاریخ و کتب بنی
 اسرائیل مذکور است که چون در خرابی اول بیت المقدس بنی اسرائیل با سببی
 افتادند و هفتاد سال در زمین بابل ماند بعد از آن کورش مجوس ایشان را
 مرخص نموده بیت المقدس برگشتند و چون بانی زمین رسیدند توبه را بلکه
 خط خود را بنی فراموش نموده بودند و در باره حیرت در اندیشه چاره جو
 سرگردان میگشتند تا اینکه عزیر که توبه را از حفظ داشت و فراموش نگذاشته
 بود تا بیا بجهت ایشان فرست و در صورتی که کتابی را سالها معین بر ایشان
 بوده در هفتاد سال فراموشی گشته که پنج شعند باینکه شخصی بنی اسرائیل
 بنویسد چگونه ممکن است که می شنایند با آن بزرگی که باید لا اقل ده برابر توبه
 باشد در ده هزار سال در حفظ نگاه داشته باشند و این وجه و وجه اول
 اگر چه استبعاد است اما در مقام افاده یقین میکند و اکثر علماء بی اسرائیل
 گفته اند که وقتیکه بنی اسرائیل از اسیر عی بابل نجات یافتند و بر زمین
 کنعان آمدند خط عبری را با لمر فراموش نموده بودند و این خط که الح
 مینویسند بلفظ آشوریت مشهور است یعنی خط همان جانت زمین بابل
 است **سیم** اینکه در چند موضع از توبه مذکور است که چیزی از احکام توبه را

که و زیاد نمکنید پس اگر احکام مستنفا موافق و مطابق احکام تورات است پس
 بر جنبه که و رای آنچه در تورات است ندارد و اگر مخالف با تورات است عمل
 با آن مستلزم زیاده و کم شدن تورات است و بنویس تورات مورد و خواهد بود
چهارم اینکه در بارش شریف از سفر پنجم از جمله وصایای حضرت موسی بقوم
 این مذکور است که حاصل معنی آن اینست که هرگاه امری بر تو مشکل شود برو
 سوال کن از کوهی بیت المقدس تا در آن مقام از این تورات حکم کن و تاکید بسیار
 میفرماید که آنچه از گفتار تورات را آن کوهی بنا اعلام کنی عمل کنی و همین
 و شمال میل میکنی و چنانچه احکامی دیگر میبود بنایت تخصیص این تورات
 داده شود بلکه لا اقل حکم مطلق با لیت مذکور شود **پنجم** اینکه در کتاب
 یوسف بن کوبیان که از کتب معتبره ایشانست مذکور است که در او از حضرت
 المقدس پایی بنی اسرائیل رو کرده شده طایفه که ایشان را پاره و ششم میگفتند
 بعضی اعمال و عبادات بعمل میآوردند و آن طایفه دیگر که با اسم قرانیم مذکور
 بودند بر طایفه او را از پیغمبر نموده از ایشان دلیل بر بیعت آن افعال میطلبیدند
 و ایشان مستسکی بعضی از عمل آباء و قول علما انداختند قرانیم را قبول نکرده
 سخن ایشان این بود که آنچه میکنند در تورات نیست و آنچه در تورات نیست دلیل
 نخواهد بود تا آخر الامر کار بجدان و قتال کشیده خلق کینه بقتل رسید و چنانچه
 این همه احکام از جانب خدا میبود طایفه پاره و ششم بان استمال جسته سخن
 خود را بگویند نشانند و قرانیم را غیر سید که بر آنچه غیر تورات باشد انکار نمایند
اکمال بدانکه عمل عبادات و احکام بنی اسرائیل در این زمان چهار عمل است
 و کمال اعتنا با آنها میکنند بلکه آنها را داخل اصول دینی خود میدانند و اعتناء
 ایشان باین احکام بسیار است از احکامیکه در تورات مذکور است بیشتر

این چهار عمل است که در این زمان
 و اعتنا با آنها میکنند و کمال
 باین احکام بسیار است از احکامیکه
 در تورات مذکور است بیشتر

اول عبادت هر روز ایشانست که از نماز بومیه میخوانند و هم اینکه درگاه عبادت
 در ریزه و بجهت یافت سود از احرام میدهند **سیم** اینکه ذبح حیوانات را باید عالم
 مسائل دینیة ایشان بکند و در بعضی چیز چنان عالمی حرام است **چهارم** آنکه گوشت
 حیوانات را با لیل و نهار بخورند حتی در یک سفر هم جمع نمیکند و تا از خوردن یکی
 تا چند ساعت ننگزدان دیگری را بخورند و در خصوص نماز بومیه خود میکنند
 که این عوض آن قربانهاست که در زمان اقامت بیت المقدس واجب بود و در این
 باب دلیلی اقامه نموده اند بلکه خود قائلند که دلیل ندارند و حال سخن بدلیل
 معلوم میشود که چیت و آنچه دلیل میکنند بر اینکه باید ذبح را عالم بکند و اگر غیر ذبح
 ذبیحه یافت شود حرام است این است که در تورات مذکور است و ذابختنا و اخلنا
 کاشین صیو یلینا یعنی ذبح نمایند و بخورید چنانچه فرمود ترا و این عبارت فرمود
 ترا را اعلای بنی اسرائیل دست او بر خود کرده اند میگویند فرمود ترا خبر است لسان
 فرض از این عبارت فرمود ترا اینست که چون قبل از موسی ظاهر جلدی را که بر روی
 میکنند یا می برد بخورند این فرمان آمد که چنین میکنند بلکه بعد از آنکه گفت ترا و فرمود
 ترا عمل آورید یعنی بکردن ذبح نمایند و بان و طمان بوده دلیل بخورید و از این
 قیل کاشین صیو یلینا در آنها بسیار است از آنچه در بارش می پانیم چیت و آنچه
 صید صیو بندها گفته کاشین صیو یلینا ایضا در بارش یک تپا اول چیت اسباب
 و اساسی خیمه معابد یکی چیت آداب عید فطری بندها و در هر دو گفته کاشین صیو یلینا
 یعنی چنانکه فرمود ترا و ایضا در تورات مذکور است که و انشید قدس تقیون اینی
 و با سار یساره مزینا لا توخلو لکلیت تسلیخون اولی یعنی مردمان مقدس
 نمایند برای من و گوشت در سحر افتاده نخورید برای من بندگان
 از او کاشی معلوم میشود که دلالت این آیات بر اینکه ذبیحه غیر عالم حرام است و کاه

در مرتبه ذبیحه عیسی تا بهرام است چه خواست این قدر هست که از مفهوم عبارت
 چند موضع از توبه خدای این با اعتقاد ایشان میتوان فهمید یکی مفهوم همان آیه
 انشی قدیس که از اول دلیل پنداشته اند و دیگر آیه که در پاریس هم پانجمین از مفرد
 مذکور است و ترجمه اش اینست که اگر شاخ زنی کاوی مردی یازنی را و بعد از آن
 مرد یازن سنگسار کند آن کاو را و خورده شود گوشت آن و دیگر مفهوم آیه که در
 پاریس کی پنجاهم مذکور است و حاصل آن نفی است از خوردن ذبیحه کفار و چنانچه
 ذبیحه غیر عالم حرام میبود چه احتیاج به تخصیصی فکر حرام بودن این ذبیحه مخصوص بود
 و انضاد پاریس آخر موت از سفر سیم مذکور است که این آیه می بیند
 و می گوید هکذا بنو عام این با صور صید حیا او عوفی اشیه یثا خیل و سافخ
 ات دامز و خیساً هو یغافار یعنی مردی از بنی اسرائیل باغریبی که در
 میان ایشان جا گرفته است سکار کند حیوانی یا مرغی که ماکول اللحم باشند
 و بعد از خوردن او را باید بپوشانند آن خورد را عجاك و از این آیه مستفاد که سکار
 کرده بنی اسرائیل با کسی در میان ایشان باشد و خدا پرست باشد از
 قبیل بنوکان ایشان میتواند بود خورد هر چند در این دلالت نوع خفائی هست
 و اما در خصوص حرام بودن لبنیات را با گوشت و لبنی را این کلمه دانسته
 اند که لا تبشّل کذبی یحلب انمو یعنی طبع مکن گوشت بزغاله را با شیر مادر
 او و طریق استدلال با این کلمه در میان علی و بنی اسرائیل باین نحو است که میگویند
 این کلمه در سه موضع از توبه مذکور است در موضع اول منع از طبع فهمید
 میشود و در موضع دوم منع از اکل آن و در موضع سیم منع از مطلق انتفاع
 بودن بآن هرگاه این معانی فهمید نشود باید نکور بکند و نکور به فایده خواهد
 بود عرفی و سستی این استدلال کمال ظهور دارد زیرا که بسیاری از احکام

و قس

و قس کتب سماوی هست که مکرر مذکور شد چه اینکه در توبه حکم کرده و در
 موضع مذکور است بسیار و موجود میباشد و هیچکس بران نکور نکرده و نفی
 و بر نفی بریکه که نکرده گفته شود چه چیز دلالت دارد که این علت نکور است و بعد
 تسلیم آنچه میتوان گفت گوشت بزغاله و شیر مادر اوست نه گوشت و لبن
 راه استدلال را در اینجا بیان نکرده بودند و مثل سابق مصلحت گذارنده بودند و نه از
 برای ایشان بلین بود خداوند عالم همه کس بیده بصیرت کرامت کنی و هم چنین
 استدلال کردن بآیه دیگر که در توبه مذکور است و آن اینست که شورا و سینه او تو
 و ات بنو لا تلتئموا بیوم اجاز یعنی کا و با کوسفند را با بچه آن در یک روز جمع
 مثل استدلال سابق است بلکه اندکی از آن پریشان تر و نام تو زیر آیه در آیه
 مطلق اسم لبنیات نیست **حاصل** سید در ذکر آیه که بر ابدی بودن توبه اقامه
 نموده اند و جواب از آنها بدانکه اعتقاد جمیع علمای بنی اسرائیل از تقدیم و متاخر
 اینست که شریعت حضرت موسی ابدی است و بعضی از ایشان این اعتقاد را داخل
 اصول دین میدانند و دیگری بر او انکار نموده و گفته که داخل اصول دین بودن این
 اعتقاد مسلم نیست نهایت اعتقاد جمیع یهود اینست که شریعت موسی ابدیست
 و متاخری این طایفه در اثبات این مطلب ادله چند اقامه کرده اند بعضی نقل و بعضی
 عقیده و مقدمه بنی ایشان گفتار با دله عقلیه نموده اند از آن ادله نقلیه در کلام ایشان
 اثری نیست بلکه از کلام ایشان معلوم میشود که چیزی که دلالت بر این مدعا کند در
 کتب انبیا موجود نیست و ما ادله عقلیه بسیار از که حد صلاح حکم و اتفاق میان
 متقدمین و متاخرین ایشان است فکر نموده جواب از آنها میگوینم و بعد از آن با دله
 نقلیه که متاخرین آن را بکلمه یافته و دلیل پنداشته اند پرداخته بعون الله انهارا
 بنو جواب میگوینم و من الله الاستعانة والتوفيق اما ادله عقلیه ایشان سه دلیل است

در توبه عیسی تا بهرام است چه خواست این قدر هست که از مفهوم عبارت
 چند موضع از توبه خدای این با اعتقاد ایشان میتوان فهمید یکی مفهوم همان آیه
 انشی قدیس که از اول دلیل پنداشته اند و دیگر آیه که در پاریس هم پانجمین از مفرد
 مذکور است و ترجمه اش اینست که اگر شاخ زنی کاوی مردی یازنی را و بعد از آن
 مرد یازن سنگسار کند آن کاو را و خورده شود گوشت آن و دیگر مفهوم آیه که در
 پاریس کی پنجاهم مذکور است و حاصل آن نفی است از خوردن ذبیحه کفار و چنانچه
 ذبیحه غیر عالم حرام میبود چه احتیاج به تخصیصی فکر حرام بودن این ذبیحه مخصوص بود
 و انضاد پاریس آخر موت از سفر سیم مذکور است که این آیه می بیند
 و می گوید هکذا بنو عام این با صور صید حیا او عوفی اشیه یثا خیل و سافخ
 ات دامز و خیساً هو یغافار یعنی مردی از بنی اسرائیل باغریبی که در
 میان ایشان جا گرفته است سکار کند حیوانی یا مرغی که ماکول اللحم باشند
 و بعد از خوردن او را باید بپوشانند آن خورد را عجاك و از این آیه مستفاد که سکار
 کرده بنی اسرائیل با کسی در میان ایشان باشد و خدا پرست باشد از
 قبیل بنوکان ایشان میتواند بود خورد هر چند در این دلالت نوع خفائی هست
 و اما در خصوص حرام بودن لبنیات را با گوشت و لبنی را این کلمه دانسته
 اند که لا تبشّل کذبی یحلب انمو یعنی طبع مکن گوشت بزغاله را با شیر مادر
 او و طریق استدلال با این کلمه در میان علی و بنی اسرائیل باین نحو است که میگویند
 این کلمه در سه موضع از توبه مذکور است در موضع اول منع از طبع فهمید
 میشود و در موضع دوم منع از اکل آن و در موضع سیم منع از مطلق انتفاع
 بودن بآن هرگاه این معانی فهمید نشود باید نکور بکند و نکور به فایده خواهد
 بود عرفی و سستی این استدلال کمال ظهور دارد زیرا که بسیاری از احکام

اول آنکه چون اعتقاد ایشان چنین است که هیچ مخلوقی بسان و مرتبه و رتبه حضرت
 حضرت نبی وجود نیامده و نخواهد آمد پس میگویند که شریعت چنین کسی باید منسوخ
 نشود و بر آنکه منسوخ شدن شریعت دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت
 اولست از صاحب شریعت دوم و مادر جواب میگویند که تمام آن دلیل موقوف
 بر اثبات همان دو مقدمه که اعتقادی ایشان است و آن مقدمه ادعاء محض است
 و هیچ دلیل ندارند و آنچه منتهای دلیل ایشان است آنست که در توبه و در
 چهارم در پاره‌اش بخل و محامد مذکور است و آن در مقامیت که بنی اسرائیل حضرت
 کلیم الله را منتهی بصیرت داشتی باز می که بر آن حضرت حرام بود دانسته اند و خدا
 و فد و جیم مهر باری در مقام برات آن بزرگوار بفرمود و مریم خواهر او میفرماید
 که چنین سخنان مگویند در باره پیغمبر خود که خدا با او سخن میگوید و چنین نیست
 بنده من موسی را و است در همه خاندانی من امی و معتبر و در بر سخن میگویم بار
 و بنور من نقل میکند چه سبب نتواند سخن گفتی در باره بنده من موسی و در و
آیه قبل از این آیات مذکور است که مینه عانا از میوه میگویند که اقامه ایشان
علی بنی ها از آنها یعنی موسی بسیار متوانع تر است از هر انسانی که بر روی آن
 زمین است و خلاصه آنچه از این آیات مستفاد میگردد همین قدر است که موسی
 در نزد خدا صاحب مرتبه بوده و کسی نمی تواند مطلب نیست و باینکه آنحضرت پیغمبر
 مرسل و صاحب کتاب و مرتبه رفیع و شان بزرگ و عظیم خدا و افضل از بسیار
 از آنها بوده همه کسی اقرار دارند و مطلقا احتیاج باثبات ندارد و بنی اسرائیل
 را ضرورت نیست که از برای اثبات این مقدمات این گناه شنیع خود را که اسناد
 دادند چنین امر شنیعی بچنان پیغمبر عظیم القدری بوده باشد اظهار نمایند
 سبحان الله یا از خدا بترسم و از خلق از بیم نکرند استغفر الله یعنی و اتوب الیه

اینکه چون اعتقاد ایشان چنین است که هیچ مخلوقی بسان و مرتبه و رتبه حضرت نبی وجود نیامده و نخواهد آمد پس میگویند که شریعت چنین کسی باید منسوخ نشود و بر آنکه منسوخ شدن شریعت دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت اولست از صاحب شریعت دوم و مادر جواب میگویند که تمام آن دلیل موقوف بر اثبات همان دو مقدمه که اعتقادی ایشان است و آن مقدمه ادعاء محض است و هیچ دلیل ندارند و آنچه منتهای دلیل ایشان است آنست که در توبه و در چهارم در پاره‌اش بخل و محامد مذکور است و آن در مقامیت که بنی اسرائیل حضرت کلیم الله را منتهی بصیرت داشتی باز می که بر آن حضرت حرام بود دانسته اند و خدا و فد و جیم مهر باری در مقام برات آن بزرگوار بفرمود و مریم خواهر او میفرماید که چنین سخنان مگویند در باره پیغمبر خود که خدا با او سخن میگوید و چنین نیست بنده من موسی را و است در همه خاندانی من امی و معتبر و در بر سخن میگویم بار و بنور من نقل میکند چه سبب نتواند سخن گفتی در باره بنده من موسی و در و آیه قبل از این آیات مذکور است که مینه عانا از میوه میگویند که اقامه ایشان علی بنی ها از آنها یعنی موسی بسیار متوانع تر است از هر انسانی که بر روی آن زمین است و خلاصه آنچه از این آیات مستفاد میگردد همین قدر است که موسی در نزد خدا صاحب مرتبه بوده و کسی نمی تواند مطلب نیست و باینکه آنحضرت پیغمبر مرسل و صاحب کتاب و مرتبه رفیع و شان بزرگ و عظیم خدا و افضل از بسیار از آنها بوده همه کسی اقرار دارند و مطلقا احتیاج باثبات ندارد و بنی اسرائیل را ضرورت نیست که از برای اثبات این مقدمات این گناه شنیع خود را که اسناد دادند چنین امر شنیعی بچنان پیغمبر عظیم القدری بوده باشد اظهار نمایند سبحان الله یا از خدا بترسم و از خلق از بیم نکرند استغفر الله یعنی و اتوب الیه

بجز این که در این کتاب مذکور است که هیچ مخلوقی بسان و مرتبه و رتبه حضرت نبی وجود نیامده و نخواهد آمد پس میگویند که شریعت چنین کسی باید منسوخ نشود و بر آنکه منسوخ شدن شریعت دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت اولست از صاحب شریعت دوم و مادر جواب میگویند که تمام آن دلیل موقوف بر اثبات همان دو مقدمه که اعتقادی ایشان است و آن مقدمه ادعاء محض است و هیچ دلیل ندارند و آنچه منتهای دلیل ایشان است آنست که در توبه و در چهارم در پاره‌اش بخل و محامد مذکور است و آن در مقامیت که بنی اسرائیل حضرت کلیم الله را منتهی بصیرت داشتی باز می که بر آن حضرت حرام بود دانسته اند و خدا و فد و جیم مهر باری در مقام برات آن بزرگوار بفرمود و مریم خواهر او میفرماید که چنین سخنان مگویند در باره پیغمبر خود که خدا با او سخن میگوید و چنین نیست بنده من موسی را و است در همه خاندانی من امی و معتبر و در بر سخن میگویم بار و بنور من نقل میکند چه سبب نتواند سخن گفتی در باره بنده من موسی و در و آیه قبل از این آیات مذکور است که مینه عانا از میوه میگویند که اقامه ایشان علی بنی ها از آنها یعنی موسی بسیار متوانع تر است از هر انسانی که بر روی آن زمین است و خلاصه آنچه از این آیات مستفاد میگردد همین قدر است که موسی در نزد خدا صاحب مرتبه بوده و کسی نمی تواند مطلب نیست و باینکه آنحضرت پیغمبر مرسل و صاحب کتاب و مرتبه رفیع و شان بزرگ و عظیم خدا و افضل از بسیار از آنها بوده همه کسی اقرار دارند و مطلقا احتیاج باثبات ندارد و بنی اسرائیل را ضرورت نیست که از برای اثبات این مقدمات این گناه شنیع خود را که اسناد دادند چنین امر شنیعی بچنان پیغمبر عظیم القدری بوده باشد اظهار نمایند سبحان الله یا از خدا بترسم و از خلق از بیم نکرند استغفر الله یعنی و اتوب الیه

اینکه چون اعتقاد ایشان چنین است که هیچ مخلوقی بسان و مرتبه و رتبه حضرت نبی وجود نیامده و نخواهد آمد پس میگویند که شریعت چنین کسی باید منسوخ نشود و بر آنکه منسوخ شدن شریعت دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت اولست از صاحب شریعت دوم و مادر جواب میگویند که تمام آن دلیل موقوف بر اثبات همان دو مقدمه که اعتقادی ایشان است و آن مقدمه ادعاء محض است و هیچ دلیل ندارند و آنچه منتهای دلیل ایشان است آنست که در توبه و در چهارم در پاره‌اش بخل و محامد مذکور است و آن در مقامیت که بنی اسرائیل حضرت کلیم الله را منتهی بصیرت داشتی باز می که بر آن حضرت حرام بود دانسته اند و خدا و فد و جیم مهر باری در مقام برات آن بزرگوار بفرمود و مریم خواهر او میفرماید که چنین سخنان مگویند در باره پیغمبر خود که خدا با او سخن میگوید و چنین نیست بنده من موسی را و است در همه خاندانی من امی و معتبر و در بر سخن میگویم بار و بنور من نقل میکند چه سبب نتواند سخن گفتی در باره بنده من موسی و در و آیه قبل از این آیات مذکور است که مینه عانا از میوه میگویند که اقامه ایشان علی بنی ها از آنها یعنی موسی بسیار متوانع تر است از هر انسانی که بر روی آن زمین است و خلاصه آنچه از این آیات مستفاد میگردد همین قدر است که موسی در نزد خدا صاحب مرتبه بوده و کسی نمی تواند مطلب نیست و باینکه آنحضرت پیغمبر مرسل و صاحب کتاب و مرتبه رفیع و شان بزرگ و عظیم خدا و افضل از بسیار از آنها بوده همه کسی اقرار دارند و مطلقا احتیاج باثبات ندارد و بنی اسرائیل را ضرورت نیست که از برای اثبات این مقدمات این گناه شنیع خود را که اسناد دادند چنین امر شنیعی بچنان پیغمبر عظیم القدری بوده باشد اظهار نمایند سبحان الله یا از خدا بترسم و از خلق از بیم نکرند استغفر الله یعنی و اتوب الیه

نهایت این مراتب مساوات ندارد باینکه کسی دیگر مثل آن حضرت یا بهتر از آن حضرت
 بهم رسد و تا میسر شریعت آنحضرت باشد بلکه عبارت است از عمل بنی ها از آنها یعنی
 بلکه تا بنده میگویند و ایضا میگویند که چون بعد از این باب که قاطعه ثابت خواهد شد
 که پیغمبری مبعوث بر جمع بنی اسرائیل آمد و خواهد شد و بعد از اثبات این مقدمه
 دلیل لازم میآید که آن پیغمبر اسرار حضرت موسی را بداند و علم فاد که عقیده ایشان
 اینکه معلوم است که عرض از جهت رسل و ازال کتب یغیران رسانیدن احکام الهی
 بعد از همان احکام که قبل از آنکه آن موجب صلاح معاش و معاشی ایشان نبود نیست
 و در مورد اینکه پیغمبری مبعوث شد و تمام آنچه را که صلاح معاش و معاشی من طلب است
 رسانیدن ارسال پیغمبر دیگر که تا میسر پیغمبر اول تا بنده میگویند است زیرا که آن پیغمبر
 هرگاه امر کند یا آنچه پیغمبر اول بآمر کرده و حال اینکه عرضی نیست که آن پیغمبر اول
 امر کند باینکه پیغمبر اول امر کرده و حال اینکه عرضی نیست که آن پیغمبر اول
 احکام آورده است پس آنچه را پیغمبرانی بیاورد مخالف صلاح و خدای فرموده
 خدا خواهد بود و ظاهر است که مدعی آن دروغ گو است و قابل پیغمبری نیست پس
 هرگاه پیغمبری بعد از پیغمبری مبعوث شود از یکی از دو قسم خالی نیست یا اینکه پیغمبر
 تا میسر تا پیغمبر اولست و بر بار دارند شریعت او خواهد بود چنانچه اینها بعد از
 حضرت موسی باری وضع بودند و مبعوث شدند و شریعت حضرت موسی را بر پا داشتند
 و باینکه پیغمبر اول شریعت را کامل و تمام بنا آورده و محتاج است باینکه دیگری
 از تمام نماید و آنچه را او بیان نکرده بیان کند مثل حضرت موسی که بعد از حضرت
 ابراهیم مبعوث شد و شریعت آنحضرت را تمام کرد که تمام و کامل نبود تمام کرد
 و چیزی از احکام آنحضرت را نسخ نکرد و علماء ایشان تصریح کرده اند باینکه
 نسخ در احکام الهی محال است و بعد از تمهید و بیان این مقدمات میگویند

فخر از ادعای آنکه بنی اسرائیل را پیغمبری مبعوث شد و تمام آنچه را که صلاح معاش و معاشی من طلب است رسانیدن ارسال پیغمبر دیگر که تا میسر پیغمبر اول تا بنده میگویند است زیرا که آن پیغمبر هرگاه امر کند یا آنچه پیغمبر اول بآمر کرده و حال اینکه عرضی نیست که آن پیغمبر اول امر کند باینکه پیغمبر اول امر کرده و حال اینکه عرضی نیست که آن پیغمبر اول احکام آورده است پس آنچه را پیغمبرانی بیاورد مخالف صلاح و خدای فرموده خدا خواهد بود و ظاهر است که مدعی آن دروغ گو است و قابل پیغمبری نیست پس هرگاه پیغمبری بعد از پیغمبری مبعوث شود از یکی از دو قسم خالی نیست یا اینکه پیغمبر تا میسر تا پیغمبر اولست و بر بار دارند شریعت او خواهد بود چنانچه اینها بعد از حضرت موسی باری وضع بودند و مبعوث شدند و شریعت حضرت موسی را بر پا داشتند و باینکه پیغمبر اول شریعت را کامل و تمام بنا آورده و محتاج است باینکه دیگری از تمام نماید و آنچه را او بیان نکرده بیان کند مثل حضرت موسی که بعد از حضرت ابراهیم مبعوث شد و شریعت آنحضرت را تمام کرد که تمام و کامل نبود تمام کرد و چیزی از احکام آنحضرت را نسخ نکرد و علماء ایشان تصریح کرده اند باینکه نسخ در احکام الهی محال است و بعد از تمهید و بیان این مقدمات میگویند

که چون شریعت حضرت موسی تمام و کامل است و جنبی از احکام نمانده است که در آن
 شریعت بیان نشده باشد پس بحث پیغمبر دیگر که از جانب خدا که حکمی کند که در
 شریعت موسی نباشد ممنوع خواهد بود و جای اینکه نسخ احکام توبه نموده
 حکمی بجای حکمی قرار دهد و این دلیل چندی و جبر و بواسطه **اول** اینکه چگونه
 میتواند بود که صلاح معاد و عاقبتی در تمام عمر عالم نسبت به جمیع طوائف و اعم
 یکی چنین بوده باشد اصلا تغییر و تفاوت در آن راه نیابد و صلاح طایفه مخالف
 صلاح طایفه دیگر نباشد و حال اینکه هر طایفه را رفتاری دیگر و ادابی
 جدا میباشد هرگاه یکی از ایشان یکی را ترک نموده طریق طایفه دیگر را بپوشد
 نقل عقلا قبیح خواهد بود بلکه شخصی واحد که بر طریق طایفه واحد بوده باشد
 و در هر مانی چیزی دیگر و طلب اوست مثل اینکه مگر کسی را در حین طفولیت
 در دامن پدر خود نشانی جایز بلکه خوش نما است و بعد از آن بتدریج نسبت
 رفتار او در خدمت پدر خود تغییر نموده کار مجانی میسر کند که بغیر از استاد
 در خصوص پدر و منعی دیگر او را لایق نیست پس میتوان گفت بود که امری در میان
 مستلزم صلاح بوده همان امری در وقت دیگر مستلزم فساد گردد پس پیغمبر اول
 در همان اول امر بان نموده پیغمبر ثانی در همان مانی از آن نفی کند و **دوم** اینکه
 قول باینکه شریعت پیغمبر اول تا تمام است کلامی است بی معنی زیرا که آن
 احکامی که آن پیغمبر بنیاده در آن وقت آمدن آنها ضروری بوده یا نه بر تقدیر
 اول مفاسد بسیار لازم میباشد از آنکه عمل که در خدا و مکره و مخفی گردا
 بنده بندگان و بی فایده بود و از سال پیغمبر و بر تقدیر مانی آن شریعت
 تمام بوده نقضی نخواهد داشت **سوم** اینکه علمای بنی اسرائیل تصور می
 نموده اند که نسخ بسیار در احکام الهی واقع شد و احکام بسیار مجایز احکام

دیگر مجایز

دیگر مجایز گردید از آن جمله موسی بنی اسرائیل بود و فصل سیم از باب چهارم کتاب عیاریم
 کرده که بنفع و تدبیر کتب سابقین گردیدیم و یافتیم که حلال خود کوفتی حرام میکرد
 و حرام در وقت حلال میکرد و چنانچه بر حضرت آدم و فرزندان او تا آن نوع
 خوردن غیر گیاه زمین حرام بود و در میان نوع اکل حیوانات مطلقا حلال شد و چنانچه
 حلال بود تا اینکه حضرت موسی اکل حیوانی را که در حرام فرمود و هم چنین عقول
 بعضی از مامور بدینی از زمان حضرت موسی حلال بود و آنحضرت از احرام ساخت
 و ساختن میباید که عبارت از موضع مرتفعیست که بجهت گذاشتن قربانی میسازند و در
 اول نسبت موسی حلال بود و آنحضرت در پای کوه دوازده میباید ساخت و بعد
 از چند وقت در حیوة موسی حرام شد و آنحضرت منع از ساختن آن فرمود و بعضی دیگر
 از مواضع را نیز مقرر کردند **چهارم** اینکه آنچه میگویند که شریعت موسی تمام است
 مقصود از آن چیست هرگاه غرض اینست که آنچه بنی اسرائیل را در آن وقت ضروری
 در آن شریعت مذکور است مسلم میدانیم اما چه دخل بعد از آن دارد و اگر مقصود این
 است که مشتمل بر آنچه تا آخر عالم بنی آدم را ضروری شود ممنوع است زیرا که بعضی
 ربیبی برای اقامه نشده بلکه هیچکس این ادعا نکرده است و چگونه کسی میتواند
 ادعا بکند و حال اینکه در کتب بعضی از انبیاء مذکور است که شریعتی بهم خواهد
 رسید که بر بلندیاها آواز گشت و عبارت ایشان مشتمل بر رکوع و سجود باشد و امثال
 این بسیار است و ما بعد از این اگر آنها را بخواهیم بخود و هم چنین خبر نقل قضا
 و احوال بنیشت و دوزخ و زنده شدن مردها مطلقا در شریعت موسی مذکور نیست
 و چگونه میتواند بود که در شریعتی که کامل و تمام بوده است مطلقا خبری از اس
 آفت نبوده باشد **مؤلف** میگوید که در عبارات علماء بنی اسرائیل در تقدیر بر دلیل
 مجایز کلام شریعت موسی شریعت توبه مذکور است و ما بجهت دفع بحث اینکه هرگاه

و در کتب سابقین که در این باب چهارم کتاب عیاریم
 کرده که بنفع و تدبیر کتب سابقین گردیدیم و یافتیم که حلال خود کوفتی حرام میکرد
 و حرام در وقت حلال میکرد و چنانچه بر حضرت آدم و فرزندان او تا آن نوع
 خوردن غیر گیاه زمین حرام بود و در میان نوع اکل حیوانات مطلقا حلال شد و چنانچه
 حلال بود تا اینکه حضرت موسی اکل حیوانی را که در حرام فرمود و هم چنین عقول
 بعضی از مامور بدینی از زمان حضرت موسی حلال بود و آنحضرت از احرام ساخت
 و ساختن میباید که عبارت از موضع مرتفعیست که بجهت گذاشتن قربانی میسازند و در
 اول نسبت موسی حلال بود و آنحضرت در پای کوه دوازده میباید ساخت و بعد
 از چند وقت در حیوة موسی حرام شد و آنحضرت منع از ساختن آن فرمود و بعضی دیگر
 از مواضع را نیز مقرر کردند **چهارم** اینکه آنچه میگویند که شریعت موسی تمام است
 مقصود از آن چیست هرگاه غرض اینست که آنچه بنی اسرائیل را در آن وقت ضروری
 در آن شریعت مذکور است مسلم میدانیم اما چه دخل بعد از آن دارد و اگر مقصود این
 است که مشتمل بر آنچه تا آخر عالم بنی آدم را ضروری شود ممنوع است زیرا که بعضی
 ربیبی برای اقامه نشده بلکه هیچکس این ادعا نکرده است و چگونه کسی میتواند
 ادعا بکند و حال اینکه در کتب بعضی از انبیاء مذکور است که شریعتی بهم خواهد
 رسید که بر بلندیاها آواز گشت و عبارت ایشان مشتمل بر رکوع و سجود باشد و امثال
 این بسیار است و ما بعد از این اگر آنها را بخواهیم بخود و هم چنین خبر نقل قضا
 و احوال بنیشت و دوزخ و زنده شدن مردها مطلقا در شریعت موسی مذکور نیست
 و چگونه میتواند بود که در شریعتی که کامل و تمام بوده است مطلقا خبری از اس
 آفت نبوده باشد **مؤلف** میگوید که در عبارات علماء بنی اسرائیل در تقدیر بر دلیل
 مجایز کلام شریعت موسی شریعت توبه مذکور است و ما بجهت دفع بحث اینکه هرگاه

تربیت توبه تمام است پس احکام مناجات و انکسار است لفظ تربیت توبه را
 مویع بدل کردیم و این بحث را که فی الحقیقه محبت عمده بود از ایشان منقطع ساختیم
سیم اذ آنکه عقیده ایشان در این است که با اعتقاد ایشان دلالت میکند بر اینکه
 تربیت توبه تا حال فسخ نشود و این است که میگویند که چون در وقت نزول توبه
 علامات بسیار ظاهر شد از صاعقه و برقیها و آوازه های غریب و در آن وقت
 شخصه هزار کس در پای کوه جمع شد بودند پس شاه کتابی یا سند بعضی دیگران را
 سود باید تمام آن علامات در وقت نزول ظاهر شد و آن جمیع فراهم آید و اما
 هنوز از امور اتفاق نیگاه پس تربیت توبه هنوز فسخ نشود و بعد از این دلیل
 آنکه اظهراست که احتیاج به بیان داشتند باشد و گویا فراموش کرده اند آنچه را
 خود در روز حقیقت در پای کوه استماع نمودند که ما را طاقت دیدن و شنیدن این
 علامات و آوازه ها نیست و میترسیم که هرگاه دیگر اتفاق افتد بجزیم و خداوند عالم
 انعامی ایشان را بزرگتر است استماع ایشان را با جابت مقرون فرمود و بایشان وعده
 داد که پیغمبر دیگر که صیور شود سخن خود را بدی او میگوید و این علامتها را
 در جایی نزول می ظاهر میسازد و ما آن ایات را در فصل اول گذشتیم باب چهارم از آن
 سوفیه نقل نموده از ترجمه کردیم اذ آنکه نقلیه ایشان اول دلیلست که
 هارمتم که یکی از مفسرین معتبر ایشان و اعتقاد بادی بودن تربیت توبه را
 داخل اصول دین میکرده ذکر کرده است و آن اینست که در سفر پنجم توبه در
 بازائی راه آنحضرت مذکور است که ای کُلِّ هَذَا بَارِئٌ أَنْتَ الْوَحْدُ مَصْنُوعٌ
أَوْ تَوَلَّيْتُمْ لَمْ تُولَدْ عالا و لا یفرغ میگویند یعنی هرگاه آن شخص را
 که فرمان میدهم شما را از نگاه دارید برای عمل کردن نه بفرایند بر او و نه
 کم کنید از او مفسر مذکور از اینکه فرموده است که کم و زیاد میکند استکمال برسی

برای بودن نموده و گویا چنین فهمیده که هرگاه خدا یا نفر را امر کند که شهادت بخورد
 و مقصر میکند آنچه را امر فرمان میدهم به کم و زیاد بعد او دید بر جناب اقدس
 ایضا نیز لازم میشود که آن امر را تعین ندهد و نتواند که هیچ منظر و تعریف در آن
 بفرماید و بطلان این اتفاقا کمال ظهور دارد و تصدیق آن آیه لفظ لا اوتیف و لا افرغ که
 بصیغه منکم مجای لا یوتیف و لا یفرغ مذکور بود یعنی من که خداوند فرمان زیاد
 و کم نمیکند را ای مجای راست **سیم** اذ آنکه نقلیه دلیلست که از این مفسر مذکور
 ذکر نموده و آن اینست که در سفر پنجم در بار این آیه و لبا ینوعه عو کلام لغت
 ایت کل ویرهنورا هنوت یعنی این پنهانها از برای خدای خالق ما و آن اسکارها
 برای ما و فرزندان ما همیشه برای بقاء او در در هر ستمنان توبه اینک را و آن
 آیه را بدو وجه میتوان فهمید اول آنکه لفظ عو کلام قید ماقبل بود معنی چنین
 میشود که پنهانها از برای خدای و اسکارها برای ماست همیشه و تکرار آنکه از
 لغت نا آخر بوده باشد معنی این است که سخنهای این توبه از برای عمل
 کردن و عجا آوردن است و بنا بر این توجیه لیمحو صبه دلالت بر بقای مفسر
 نمیکند و **سیم** اینکه لفظ عو کلام را قید ما بعد گرفته معنی چنین شود که این
 ستمنان توبه از برای عمل کردن است همیشه و گویا مفسر مذکور آیه را این
 معنی حمل نموده بلکه استدلال بسته است و معنی نخواهد بود که عو کلام را قید
 ما بعد گرفتاری بعد است بجهت اینکه هرگاه قید ما بعد بود بایست در آخر ذکر شود
 و قطع نظر از اینکه آنچه ای قید را ضرور دارد اول آیه است زیرا که چون مذکور
 شد که از برای ما و فرزندان ما همیشه میرفت که کسی توهم کند که از برای فرزندان
 بی واسطه ایشان باشد پس بجهت رفع این توهم قید عو کلام ضرور بود مگر
 اینکه عبارت بطریق دیگر توجیه نموده بگوئیم که عو کلام قید اول و لغت

ما آنوقت اسکارها باشند و حاصل معنی چنین شود که اسکارها برای ماست همیشه
 و آن عمل کردی نیست این توریته است و علی ای تقدیر در جواب میگوئیم که اولاً بر مفسر
 مذکور لازم میاید که حکم بر بطلان احکام خدا توریته از سننا و غیره نماید چنانچه سابق
 بر این اشارت کردیم و بنایا بر او لازم است که لغت عدو لازم را حمل بر معنی جاوید نماید
 و سابق بر این اشارت نمودیم که این لفظ از لغات مشترکه و چند معنی استعمال شده
 چنانچه در توریته و سایر کتب انبیاء مکرراً استعمال شده معنی زمان طویل بلکه عینی
 کافی استعمال شده و مقصود از آن هفتاد سال است از آنجمله در کتاب انبیاء در
 شأن بیست و نهم مذکور است که بنی اسرائیل را بگو که بسبب نافرمانی شما خواهیم شما را
 بنده خود بنحسب النصر را بر زمین شما و این زمین را خراب خواهیم کرد خواب کردی ما عوالم
 و در ایام بعد از آن خبر داده که بنی اسرائیل بعد از هفتاد سال از اسیری خلاص شده و بنایا
 این زمین را آباد خواهند کرد بلکه در میان بنی اسرائیل عدو لازم را بیونیک تفسیر میکنند
 و یونیک بمعنی بقاء سال است چنانچه در مقام حکم از آمدن بنده باین تفسیر شده است
 و یوسف بن ابودر حو مقام رد بر هارمیم بسبب بیست استعمالات عدو لازم را در غرض
 معنی جاوید جمع نموده و در کتاب عیقا ریم ابراد کرده است هر که خواهد با آن رجوع
مؤلف گوید که هارمیم این دو دلیل را بیکدیگر متصل کرده و باین نحو تفسیر کرده که از
 این اول مستفاد میشود که همین توریته مخصوص را یعنی مدعی که و زیاد تا جاوید عمل
 آورند و یا اعتقاد خور چنین بنده باشند که دلیل باین وجه مذکور تمام تراست و چون
 بعد از آن تعالی جواب از آن دو دلیل داده شد معلوم خواهد بود که حال این ترکیب
 چه خواست و ابضا با هارمیم مضایقه نموده از او استفسار مینمایم که آیا جمیع
 آنچه در توریته مذکور است معمول به است یا چیزی در توریته هست که نباید
 بآن عمل کرد پس مؤلفی البته باطل خواهد بود و شق اول منتهی مطلب است زیرا که

ما از توریته

ما از توریته و سایر کتب انبیاء اثبات نموده خواهیم که نمود که توریته موقت
 است و باید ترک کرد و پیغمبری دیگر که مبعوث بر کافه ماسی بوده باشد
 مبعوث خواهد شد بلکه مبعوث شده است و چنانچه قضا عین توریته باین آیات عمل
 مینمایند باید توریته را که کسود لا باید بدین معنی شدن ان قابل شوند سیم از ادله نقلیه
 اثبات دلیل است که از این همان مفسر مذکور ابراد کرده است و آن اینست که در
 بارش ایتیم بنصنا بیم ایه مذکور است که مضمون آن اینست که فرمانها که من
 فرمان دادم شما بپوشیده نیست و در نیست از تو در آسمان نیست که بگوئی
 کی میاورد و انرا برای من و در کنار در بایست که بگوئی که میورد و انرا میاورد
 بلکه نزدیک است شما که در آن و زبان شما است باید عمل بیاورید و مقتضی
 مذکور گفته که چون میفرمایند که در آسمان نیست یعنی در آسمان دیگر حکم و
 نیست و ضعف این دلیل از آن اظهر است که احتیاج به تحقیق راستنایند بلکه
 مؤلف از ذکر این دلیل محال بسیار کسید **چهارم** از ادله نقلیه ایشان
 دلیلی است که از آنها رقیتم از کتاب یکی از انبیاء که او را ملا میگویند
 استنباط کرده و طریق استنباط او چنین است که میگوید که در آن کتاب
 مذکور است که فیروز تو رت مؤمنه عید فی این صیویتی او تو مجورب و در توریته
 عمل کل لیس ایل حوقیم و میثیا طیم یعنی یاد آورید و ستوری و وید بنده من
 که فرمان دادم از او در کوه سینا بر عهد بنی اسرائیل و سمها و شرعیتها و در
 بعد از آن گفته که هینه النوحی شلیک لا یختم ات الیا هنافی لغیه بریم
 اد نافی هکاد و ن و هتوزا و هتینب لیت البوت عدل با یم و لب با یم علی ابو
 نام بن ابود و هیکتی ات ها ارض حرم یعنی اینک من میفرستم بر شما را بنایا
 نبی را پیش از آمدن روز خدای بزرگ سم هکناک و بگو که داند دل پدر

اولاً در توریته و سایر کتب انبیاء اثبات نموده خواهیم که نمود که توریته موقت است و باید ترک کرد و پیغمبری دیگر که مبعوث بر کافه ماسی بوده باشد مبعوث خواهد شد بلکه مبعوث شده است و چنانچه قضا عین توریته باین آیات عمل مینمایند باید توریته را که کسود لا باید بدین معنی شدن ان قابل شوند سیم از ادله نقلیه اثبات دلیل است که از این همان مفسر مذکور ابراد کرده است و آن اینست که در بارش ایتیم بنصنا بیم ایه مذکور است که مضمون آن اینست که فرمانها که من فرمان دادم شما بپوشیده نیست و در نیست از تو در آسمان نیست که بگوئی کی میاورد و انرا برای من و در کنار در بایست که بگوئی که میورد و انرا میاورد بلکه نزدیک است شما که در آن و زبان شما است باید عمل بیاورید و مقتضی مذکور گفته که چون میفرمایند که در آسمان نیست یعنی در آسمان دیگر حکم و نیست و ضعف این دلیل از آن اظهر است که احتیاج به تحقیق راستنایند بلکه مؤلف از ذکر این دلیل محال بسیار کسید چهارم از ادله نقلیه ایشان دلیلی است که از آنها رقیتم از کتاب یکی از انبیاء که او را ملا میگویند استنباط کرده و طریق استنباط او چنین است که میگوید که در آن کتاب مذکور است که فیروز تو رت مؤمنه عید فی این صیویتی او تو مجورب و در توریته عمل کل لیس ایل حوقیم و میثیا طیم یعنی یاد آورید و ستوری و وید بنده من که فرمان دادم از او در کوه سینا بر عهد بنی اسرائیل و سمها و شرعیتها و در بعد از آن گفته که هینه النوحی شلیک لا یختم ات الیا هنافی لغیه بریم اد نافی هکاد و ن و هتوزا و هتینب لیت البوت عدل با یم و لب با یم علی ابو نام بن ابود و هیکتی ات ها ارض حرم یعنی اینک من میفرستم بر شما را بنایا نبی را پیش از آمدن روز خدای بزرگ سم هکناک و بگو که داند دل پدر

بفرزندان و دل فرزندان را بیدار کند و ایام و روزم مران ریش را و خرابی نفس
 مذکور میگوید که تکرار این آیه بعد از اینه اول و نیست بر اینکه باید در همه و شریعتی است
 موبی و قرار باشد مردم با آن عمل نمایند تا آنکه ایام و ایام را در دنیا متصل بر روز
 خدا که روز قیامت است خواهد آمد چنانچه فرموده لغیر یوم و آنانی پس باید
 شریعت حضرت موبی تا قیامت برقرار باشد و عادی جواب میگویند که هاریم را از
 یکی زد و امر لازم است یا اینکه باید اقرار کند باینکه ایام پیش از قیامت معصوم خواهد
 تا معنی اخرایه دویم که ایام مهربان گرداند دل پس و پدر را بر یکدیگر و مهربانی موجب
 عدم خرابی آن زمینی گردد درست آید زیرا که در قیامت کار زمینها شده خراب مهربان
 در میان پدر و پس تصور نیست پس کلام میاید که شریعت موبی مقتدی بوقتی بوده
 تا زمان آمده ایام با باشد و بعد از آن نسخ شود و باینکه التزام کند که مهربان گرداند
 و لها کسی دیگر است و اخرا این آیه با اول دخل ندارد پس اصل استدلال او باطل خواهد بود
 زیرا که مبتنی است بر اینکه باید معنی هر دو آیه که بعد از هم نکرده به متصل باشد و کن
 این اتفاق کنند از هیچیک از این دو آیه بنیانی استدلال نمیشوند و ایضا میگویند
 که هرگاه هاریم آیات بعد از یکدیگر به متصل نموده از آن معنی میفهمد باید از تمام
 توبه و هم چنین کتب دیگر غیر از یک معنی تفهم دیگر که تمام آیات آن بعد از یکدیگر
 مذکور است و هر یک بما قبل و ما بعد خود متصل است و اتصال بعضی و انفصال بعضی
 دیگر نوجوب بلا مرجح است بلکه میگویند ملا فخر پیغمبر آیه اول را در مقام موعظه فرمود
 و مثل آن موعظه در کلام دیگر انبیاء موجود نیست و باعث برای طریق و عطا اینست
 که بنی اسرائیل در بیت المقدس اول تا فرمائی بسیار کردند و خدا از ایشان انتقام
 و ایشان را بسیری تحت انصر گرفتار کرد این پیغمبر بایشان مینماید که معصیت نکنید
 و احکام و فرمانهای حضرت موبی بر پا دارید و در آیه دوم خبر از آمدن ایام پیغمبر داده

چنانچه

چنانچه عادت تمام انبیاء اینست که خبر از آمدن پیغمبر بعد از خود میدهند و اگر در این مقام
 بر مفسر مذکور که از بزرگان علمای یهود است نقل نموده دل او روشن کنیم و با او در فهم
 معنی آیه موافقت نموده اتصال دو آیه را بیکدیگر فرماییم و بپذیریم که باید شریعت
 تا معصوم شدن ایام در روز بزرگت سهمناک برقرار باشد و جواب میگویند که روز
 بزرگت سهمناک در بسیاری مواضع از کتب انبیاء مذکور است که بر غیر روز ثانی است
 المقدس که آن وقت ظهور حضرت عیسی ابن مریم بود قرار نمیکند در جمله آیه که روز خدای بزرگ
 و همان در کلام انبیاء بسیار است از جمله اوایل کتاب حضرت پوسل پیغمبر ثانی در اوایل کتاب
 حضرت سفیاء پیغمبر در نشان سیرام کتاب حضرت ارمیا پیغمبر همچنین ای ایما را انیس
 نزدیک بودن قیامت نکرده مگر هه ای ایما در او آخر بیت المقدس ثانی در روز معصوم
 شدن عیسی ابن مریم قرار میگیرد و پس چنانچه در نشان سیرام کتاب حضرت ارمیا پیغمبر
 مذکور است اول آنها خبر از نجات باقی بنی اسرائیل از اسیری تحت انصر و ساخته شدن
 بیت المقدس ثانی و خبر داده بعد آیه که اول او اینست که هر وقت یکی کار دل هیوم یعنی وی
 که چه بزرگ است آن روز مثل آن روز دیگر نشود وقت دشواری و عذاب است آن روز
 از برای اولاد یعقوب و از آنهم فرج یابند آن روز بزرگی که فرموده روز تولد عیسی
 مریم است اینک فرموده وقت دشواری عذاب است از برای اولاد یعقوب انسانی
 اند که ایمان با حضرت بناورده اند و منافق شده اند اینک فرمود فرج یابند کار آن
 کسانی اند که ایمان با حضرت آورده فرج یافتند در باب الیاس نبی هم مذکور است
 که جماعت انصاری کلا انتقاد ایشان اینست که در زمان حضرت عیسی حضرت الیاس
 ظاهر شدند و در انجیل هم مذکور است بعضیها از انجاء حضرت یحیی الیاس دانسته
 اند و بجهت در آن زمان حضرت الیاس معصوم شده جماعت بنی اسرائیل اسم او را هم
 مثل حضرت زکریا و عیسی انداخته اند و علمایان تصریح کرده اند پس مفسر مذکور را چه

خرابی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

که الحال میکنیم اینست که باید نام بنی اسرائیل را بنامند و احکام را بداند و باید
شناختن و دانستن از روی یقین بوده در آن باب تقلید را دارند و هر کس
علم حاصل باشد و در این صورت من خدای ایشان با هم و ایشان قوم من و من هم
میانمزم کناهان ایشان و میکنم از خطاهای ایشان و بعد از این فقرات آیه مذکور
است که ترجمه اش اینست که چنین فرمود خدای بندگان و آفتاب بر روی رویشانی
روز و ماه تاب و ستارگان بر روی رویشانی شب شکافند و دریا و جمیع آفریده آن
خدای رب العالمین که اگر بگوید و تعیین کند این رسمها که نزد من است نیز فرزندان
اسرائیل باطل شوند از بردن قوم من و روزگار را ببعی اگر از این شرط که من کردم
بگردند و آنرا نگاه ندارند و حق از مراعات نکنند من که خداوند آفتاب و ماه ستار
ها و خالق و معترف جمیع اشیا و رب العالمین پس از ایشان انتقام کنم و ایشان را
باطل کنم باطل گردی هر کس برخیزد و چنانچه الحال بر ایشان رحم نموده با ایشان
عهد کردم و دیگر نگویم و جمیع آنچه را خدا در این آیه خبر داده است اتفاق
افتاد و بنی اسرائیل مراد از روی با سیرج افتادند و بعد از هفتاد سال بنی
کفان برگشتند و مدتی دیگر در آن زمین بمانند گذراندند و بعد از آن خراب
شدند خرابی که دیگر بر نخواستند و علماء یهود همین آیه آخر را بنیائی نقل نمود
با آن استدلال بر این بود که شریعت موسی میگویند و میکنند که مراد از اینکه
اگر این رسمها بگرد و بنی اسرائیل باطل شوند این است که اگر روشی کردن
آفتاب و دریا و ماه تاب و ستارگان را بگرد و بنی اسرائیل باطل شوند گشتن این رسمها
منع است پس بطلان شریعت بنی اسرائیل ممنوع خواهد بود و بنا بر این معنی
قطع نظر از اینکه نظم سخن از یکدیگر خواهد گشت قیود بی مصرف در کلام
بسیار خواهد شد و بنا بر این لفظ هو قیم ها که مقتد با هم اساره است

علا

چنانچه در این آیه مذکور است که اگر بگوید و تعیین کند این رسمها که نزد من است نیز فرزندان اسرائیل باطل شوند از بردن قوم من و روزگار را ببعی اگر از این شرط که من کردم بگردند و آنرا نگاه ندارند و حق از مراعات نکنند من که خداوند آفتاب و ماه ستارها و خالق و معترف جمیع اشیا و رب العالمین پس از ایشان انتقام کنم و ایشان را باطل کنم باطل گردی هر کس برخیزد و چنانچه الحال بر ایشان رحم نموده با ایشان عهد کردم و دیگر نگویم و جمیع آنچه را خدا در این آیه خبر داده است اتفاق افتاد و بنی اسرائیل مراد از روی با سیرج افتادند و بعد از هفتاد سال بنی کفان برگشتند و مدتی دیگر در آن زمین بمانند گذراندند و بعد از آن خراب شدند خرابی که دیگر بر نخواستند و علماء یهود همین آیه آخر را بنیائی نقل نمود با آن استدلال بر این بود که شریعت موسی میگویند و میکنند که مراد از اینکه اگر این رسمها بگرد و بنی اسرائیل باطل شوند این است که اگر روشی کردن آفتاب و دریا و ماه تاب و ستارگان را بگرد و بنی اسرائیل باطل شوند گشتن این رسمها منع است پس بطلان شریعت بنی اسرائیل ممنوع خواهد بود و بنا بر این معنی قطع نظر از اینکه نظم سخن از یکدیگر خواهد گشت قیود بی مصرف در کلام بسیار خواهد شد و بنا بر این لفظ هو قیم ها که مقتد با هم اساره است

غلط خواهد بود و مطلقا هر چه بگوید بگوید و ظاهر آنکه از این آیه استنباط میشود
دلیل وقت بودن است نه این که بودن و نظر باینکه مقدم بر مثل هاریم و اتصال و منفصل
سند اند که این آیه دلیل بر ایشان است نه از برای ایشان مطلقا ذکر این دلیل آنکه در
مذکور مستند شده اند و علمای این زمان از این معنی غافل شده خود را هدف سهام
ملاحت ساخته اند **باب سیم** در فکر علامه مابین در کتب اینها جهت ظهور و بقیه مطلب
شریعت مذکور است و بیان اینکه مصداق این آیات و علامات کسیت و در آن چند فصل است
فصل اول در علامه مابین که از توره استنباط میشود در سیزدهم در بار این شوقیلم مذکور
است که مابین بنی اسرائیل از آنها و ما تمام این آیه را در اول باب دوم در کتب نقل نموده
ترجمه کردیم و در اینجا ثابت شد که باید با بنی اسرائیل بوده باشد و باید با بنی
برادر زاده و بنیه او از بنیه موسی که نباشد و صاحب شریعت تازه باشد و نزول شریعت
بر آنحضرت بطریق نزول الهی که با صاعقه ها و او را باور نباشد و معجزه او پیغمبری باشد
که از غضب خدا از منکران او جزعه او انتقام کند و او را تسلط کند بر هر دین
پس در مرتبه این علامات بر اینهاست که بعد از حضرت موسی از بنی اسرائیل معجزه
ممنوع خواهد بود و هم چنین بر حضرت عیسی بن مریم نیز نیست **فصل دوم** در آنکه آنحضرت
از بنی اسرائیل بود بلکه این علامات با تمام بر احوال حضرت خاتم النبیین محمد بن عبد
صادق است زیرا که آنحضرت از بنی اسمعیل نه از بنی اسرائیل و برادر بنی اسرائیل
بابی اسمعیل ظاهر است و نزول وی و شریعت بر آنحضرت بطریق سخن در دهان
گذشتن بود و هیچکس نقل نکرده که در حین نزول وحی بر آنحضرت ظاهر شده باشد و این
بصیرت بودن آنحضرت از آن مشهور تر است که احتیاج باینکه دانسته باشد از آنجمله
خبر دادن باینست که بعد از من پیغمبری معصوم نخواهد شد و حال هاریم و در وقت
سال از زمان آنحضرت گذشته و کسیکه ادعای پیغمبری بکند بهم نرسیده چه جای آنکه

بنی اسرائیل را بنامند و احکام را بداند و باید شناختن و دانستن از روی یقین بوده در آن باب تقلید را دارند و هر کس علم حاصل باشد و در این صورت من خدای ایشان با هم و ایشان قوم من و من هم میانمزم کناهان ایشان و میکنم از خطاهای ایشان و بعد از این فقرات آیه مذکور است که ترجمه اش اینست که چنین فرمود خدای بندگان و آفتاب بر روی رویشانی روز و ماه تاب و ستارگان بر روی رویشانی شب شکافند و دریا و جمیع آفریده آن خدای رب العالمین که اگر بگوید و تعیین کند این رسمها که نزد من است نیز فرزندان اسرائیل باطل شوند از بردن قوم من و روزگار را ببعی اگر از این شرط که من کردم بگردند و آنرا نگاه ندارند و حق از مراعات نکنند من که خداوند آفتاب و ماه ستارها و خالق و معترف جمیع اشیا و رب العالمین پس از ایشان انتقام کنم و ایشان را باطل کنم باطل گردی هر کس برخیزد و چنانچه الحال بر ایشان رحم نموده با ایشان عهد کردم و دیگر نگویم و جمیع آنچه را خدا در این آیه خبر داده است اتفاق افتاد و بنی اسرائیل مراد از روی با سیرج افتادند و بعد از هفتاد سال بنی کفان برگشتند و مدتی دیگر در آن زمین بمانند گذراندند و بعد از آن خراب شدند خرابی که دیگر بر نخواستند و علماء یهود همین آیه آخر را بنیائی نقل نمود با آن استدلال بر این بود که شریعت موسی میگویند و میکنند که مراد از اینکه اگر این رسمها بگرد و بنی اسرائیل باطل شوند این است که اگر روشی کردن آفتاب و دریا و ماه تاب و ستارگان را بگرد و بنی اسرائیل باطل شوند گشتن این رسمها منع است پس بطلان شریعت بنی اسرائیل ممنوع خواهد بود و بنا بر این معنی قطع نظر از اینکه نظم سخن از یکدیگر خواهد گشت قیود بی مصرف در کلام بسیار خواهد شد و بنا بر این لفظ هو قیم ها که مقتد با هم اساره است

منجی بگوید بنده برگزیده خدا را که این همه تعریف و ثنائی او فرموده حمل کند شخصی
 بت برستی که هرگز خوار نشاخته باشد و از این قبیل سخنان بسیار در این مقام گفته اند
 که در نقل آن فائده بسیاری نیست پس بر میگردد به تحقیق کلام حضرت شیخ و میگوید که
 آنچه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی بر می آید که نصاری معتقد اند صدق نژاد
 زیرا که میفرمایند که آن بنده نکر بر ذلتان بنده برتری شریعت را و این آیت است بر اینکه
 آن بنده مأمور بجهاد باشد و حضرت عیسی بر مری مأمور بجهاد نبود و آنچه در فقره
 آخر مذکور است که بکتاب و جزیرها امید و آید باشند دلیل بر اینست که آن بنده
 معبود بر تمام عالم باشد و حضرت روح الله چنین نبود و صدق این علامت در
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر است زیرا که شریعت و حجت تازه بآن حضرت داده شد
 و از برای قومه و تمام خلق بیرون آورد و بر همه معبود بود و با کفار و مشرکین جهاد
 تا اینکه بدی او در آمدن یا قبول جزیه کردن و ضعیف نشد و هیچ جنگ نیکبخت و سلب
 صاحب سطوت و شوکت را تا بوی و مقام ساخت و با این همه مرتبه با خود قرار داد
 بلکه بر روی خالک می نشست و بر خر برهنه ردیف سوار میشد و بایندها و ضعیفان
 محبت میداشت و هرگز خدا بلند نکرد و شریعت او باطل از زمین حتی جزیرها و راهها
 بر میسد و بعد از این آیات فقرات چند که مستقل بر جدیت نبی اسرائیل و اینکه از
 کائنات انسان بازخواست خواهد کرد مذکور است و بعد از آن خطاب بحضرت شیخ
 فرموده میفرماید که خواندم ترا بر اسبقی و حکم کرم دست ترا و نکلیداری
 ترا بری شریعت و در سنائی قومها برای شکافتن چشمها گوران و بیرون
 آوردن بندها از بند و خلاصی کردی و ندانان از ندانان تاریک متهم خدا اینکه
 که هواسم من است و عزت را بدیگری ندادم و سنائی خود به بت ندادم پیشینیا
 آمدند و این کارا پیش از آمدن شما اعلام میکنم مدح گویند از برای خدا مدح تو

اینکه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی بر می آید که نصاری معتقد اند صدق نژاد زیرا که میفرمایند که آن بنده نکر بر ذلتان بنده برتری شریعت را و این آیت است بر اینکه آن بنده مأمور بجهاد باشد و حضرت عیسی بر مری مأمور بجهاد نبود و آنچه در فقره آخر مذکور است که بکتاب و جزیرها امید و آید باشند دلیل بر اینست که آن بنده معبود بر تمام عالم باشد و حضرت روح الله چنین نبود و صدق این علامت در حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر است زیرا که شریعت و حجت تازه بآن حضرت داده شد و از برای قومه و تمام خلق بیرون آورد و بر همه معبود بود و با کفار و مشرکین جهاد تا اینکه بدی او در آمدن یا قبول جزیه کردن و ضعیف نشد و هیچ جنگ نیکبخت و سلب صاحب سطوت و شوکت را تا بوی و مقام ساخت و با این همه مرتبه با خود قرار داد بلکه بر روی خالک می نشست و بر خر برهنه ردیف سوار میشد و بایندها و ضعیفان محبت میداشت و هرگز خدا بلند نکرد و شریعت او باطل از زمین حتی جزیرها و راهها بر میسد و بعد از این آیات فقرات چند که مستقل بر جدیت نبی اسرائیل و اینکه از کائنات انسان بازخواست خواهد کرد مذکور است و بعد از آن خطاب بحضرت شیخ فرموده میفرماید که خواندم ترا بر اسبقی و حکم کرم دست ترا و نکلیداری ترا بری شریعت و در سنائی قومها برای شکافتن چشمها گوران و بیرون آوردن بندها از بند و خلاصی کردی و ندانان از ندانان تاریک متهم خدا اینکه که هواسم من است و عزت را بدیگری ندادم و سنائی خود به بت ندادم پیشینیا آمدند و این کارا پیش از آمدن شما اعلام میکنم مدح گویند از برای خدا مدح تو

و نه

اینکه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی بر می آید که نصاری معتقد اند صدق نژاد زیرا که میفرمایند که آن بنده نکر بر ذلتان بنده برتری شریعت را و این آیت است بر اینکه آن بنده مأمور بجهاد باشد و حضرت عیسی بر مری مأمور بجهاد نبود و آنچه در فقره آخر مذکور است که بکتاب و جزیرها امید و آید باشند دلیل بر اینست که آن بنده معبود بر تمام عالم باشد و حضرت روح الله چنین نبود و صدق این علامت در حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر است زیرا که شریعت و حجت تازه بآن حضرت داده شد و از برای قومه و تمام خلق بیرون آورد و بر همه معبود بود و با کفار و مشرکین جهاد تا اینکه بدی او در آمدن یا قبول جزیه کردن و ضعیف نشد و هیچ جنگ نیکبخت و سلب صاحب سطوت و شوکت را تا بوی و مقام ساخت و با این همه مرتبه با خود قرار داد بلکه بر روی خالک می نشست و بر خر برهنه ردیف سوار میشد و بایندها و ضعیفان محبت میداشت و هرگز خدا بلند نکرد و شریعت او باطل از زمین حتی جزیرها و راهها بر میسد و بعد از این آیات فقرات چند که مستقل بر جدیت نبی اسرائیل و اینکه از کائنات انسان بازخواست خواهد کرد مذکور است و بعد از آن خطاب بحضرت شیخ فرموده میفرماید که خواندم ترا بر اسبقی و حکم کرم دست ترا و نکلیداری ترا بری شریعت و در سنائی قومها برای شکافتن چشمها گوران و بیرون آوردن بندها از بند و خلاصی کردی و ندانان از ندانان تاریک متهم خدا اینکه که هواسم من است و عزت را بدیگری ندادم و سنائی خود به بت ندادم پیشینیا آمدند و این کارا پیش از آمدن شما اعلام میکنم مدح گویند از برای خدا مدح تو

و تسبیح کنند و از کائنات زمین و دریاها و جزیرها و بیابانها و شهرها و خانهها و کوهها
 که مسکنی اولاد قیدار است و ساکنان کوهها از سر کوهها و بلندیا و فراز کنند و عزت
 از برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در جزیرها و اطراف تعلیم کنند و بعد از چند فقره دیگر میفرماید
 که بر من کور از برای کسی که ندانسته و ایسان از ایجاد بر من که ندانسته باشند و عیاق و یاری
 کند پیش ایسان باشد بر و سنائی بدل کنم و یکی را هر ایماوی بدل کنم این سخنان را
 که خبر داده ام البته خواهم کرد پس من منور و سیاه شوند انجمت که پناه ببت میدهند
 و میگویند نه بنمای ریخته که شما خدایان مایند **مواضع** که این قیدار همان قیدار
 حضرت اسمعیل است و اولاد قیدار عربند و این فقره صریح است بر اینکه این اسلی
 که عبارت از مدح و تسبیح تو از برای خدا قرار دادند و در بلندیا و فراز کردن و عزت از برای
 خدا قرار دادن و راه هوار راست و جاده مستقیم که بر کسی معلوم نبوده باشد و شرف
 شامله که جمیع اهل عالم را شامل باشد و عجز برها و اطراف عالم برسد تا ما از خود خارج
 بود و طالب حق را از این واضح تر و دلیلی مزین است و تطبیق جزئیات این فقرات بر احوال
 پیغمبر آخر الزمان و امتا حضرت احتیاج بذکر ندارد و هر نقل کننده میفهمد بر میگردد
 به ترجمه تمهیدی خداوند عالم در یک آیه ذکر فرموده که آن بنده مؤمنی و ناخوان با
 و از کسی تعلیم نگرفته باشد و حاصل معنی آن آیه اینست که انجمت امتیسی و کور
 بشنید و به بیند نیست کور و کوری مثل بنده می که بفرستیم او را مسلم و فرمان بردار
 است و چیزی را امیدند و میسوزند نهایت ندیده و نشینند می انکار و خدا میفرماید
 بسبب راستی او بزرگ کند کتاب را و قوی گرداند و بعد از آن میفرماید که این قوم
 تا آن سده غارت رسیده شده و پریشان احوال شوند و جوانان ایسان همه را
 پنهان شوند و غارت و تا آن کرده شوند و خلاصی کنند برای ایسان نباشد
 کسبکه شفاعت ایسان بکنند کسب در میان شما که این را بشنود و گوش کند و طاعت

اینکه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی بر می آید که نصاری معتقد اند صدق نژاد زیرا که میفرمایند که آن بنده نکر بر ذلتان بنده برتری شریعت را و این آیت است بر اینکه آن بنده مأمور بجهاد باشد و حضرت عیسی بر مری مأمور بجهاد نبود و آنچه در فقره آخر مذکور است که بکتاب و جزیرها امید و آید باشند دلیل بر اینست که آن بنده معبود بر تمام عالم باشد و حضرت روح الله چنین نبود و صدق این علامت در حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر است زیرا که شریعت و حجت تازه بآن حضرت داده شد و از برای قومه و تمام خلق بیرون آورد و بر همه معبود بود و با کفار و مشرکین جهاد تا اینکه بدی او در آمدن یا قبول جزیه کردن و ضعیف نشد و هیچ جنگ نیکبخت و سلب صاحب سطوت و شوکت را تا بوی و مقام ساخت و با این همه مرتبه با خود قرار داد بلکه بر روی خالک می نشست و بر خر برهنه ردیف سوار میشد و بایندها و ضعیفان محبت میداشت و هرگز خدا بلند نکرد و شریعت او باطل از زمین حتی جزیرها و راهها بر میسد و بعد از این آیات فقرات چند که مستقل بر جدیت نبی اسرائیل و اینکه از کائنات انسان بازخواست خواهد کرد مذکور است و بعد از آن خطاب بحضرت شیخ فرموده میفرماید که خواندم ترا بر اسبقی و حکم کرم دست ترا و نکلیداری ترا بری شریعت و در سنائی قومها برای شکافتن چشمها گوران و بیرون آوردن بندها از بند و خلاصی کردی و ندانان از ندانان تاریک متهم خدا اینکه که هواسم من است و عزت را بدیگری ندادم و سنائی خود به بت ندادم پیشینیا آمدند و این کارا پیش از آمدن شما اعلام میکنم مدح گویند از برای خدا مدح تو

کند با خبری **مفهوم** که انچه بر بنی اسرائیل وارد شد از غارت شدند بقتل آمدن مسکین
و انچه که در کور شده کوه شفاعت ایشان نکند در مقدم قتل قریبه در دست ظاهر شد
دیر که بعد از کشتن ایشان عهدهی را که بار سول الله بسته بودند و مساحتی با کفا
و بعد که در جنگ اعراب بر سر مدینه جمع شدند بودند حضرت رسول و حصار ایشان
مستط شدند و حکم بقتل عام ایشان فرموده ایشان چون بنی از بعثت با انصار حلیف
بودند استدعا نمودند که حضرت رسول برای ایشان حکم کند با انچه رای سعد انصار را اقتضا
نماید و مظنه انچه چنین بود که چون با سعد سابقه خصوصیت و اشنائی داشتند شفا
ایشان خواهد کرد و حکم بقتل ایشان نخواهد کرد حضرت سید رسول استدعا را ایشان را
با جابت مقرون فرموده با حصار سعد فرغانه دار و سعد انصاری بعد از حضور حکم بقتل
عام ایشان نموده اهل آن قریه تمام علفه شمشیر اهل اسلام کردند و بجمع وجه شفاعت
کردن ایشان مجاهر سعد خطور نکرد چه جای اینکه ایشان شفاعت کند و صدق کلام خدا
که عجزت سبحانه فرموده بود بظهور رسید و مراد از خبری که میفرماید که کبیت بشنود
اطاعت کند با خبری همان آخری است که در اول و بی مذکور شد که پسینان آمدن
و آئیندگان از پیش از آمدن بشما اعلام میکنم و انچه علماء یهود در تفسیر آن ذکر کرده
اند که مراد از آخری بقیه است که در آخر کلام ایشان میبایست برسد حرفی است
بی معنی زیرا که اطاعت کردن بقیه نامعقول است و بعد از این آیات میفرماید که
کی بنی اسرائیل را در ورطه غارت و تالان گرفتار کرد بغیر از خدایی که معصیت
کردیم او را و رضای او را تحصیل نکردیم و کتاب او عمل ننمودیم غضب کرده و کارزار فرمود
شد و آتش فتنه شعله کشید و ایشان انهار را چون قرار دادند و چنین دانستند که انگاه
دیگران است و کوبام را از این فقره جواب عجیبی گوید باسد که عباد اکیبی تو هم کند
که چه گونه میتواند بود که بنده بر کوبیدن خدا که تمام او رحمت و رحمت و شنائت

باز می

و از برای هدایت قوم را مبعوث شد و میفرماید که مردم را بسوی خدا دعوت کند بنی اسرائیل که از
نعمان محبت ظاهر خدا پرست مختص با ایشان بود بکشد و ایشان لغارت کند و جواب میگوید که آن
بنده ظلم نمیکند و بنی اسرائیل بدو سبب مستوجب ابراز ابراهام شد اند یکی اینکه کناه بسید
کرده بودند و دوم اینکه خود را کناه کار نمیدانستند و چه بنی میدانستند که ایشان هیچ کلاه
نکوه اند و دیگران که کارند و لطف صفت و دوم در جوش آوردن در پای غضب قیامت
سیر و رسیدن الاوائست از اول لغوه با الله میفرماید **سیم** از این که در کتاب
سعیان مذکور است آنکه در فصل چهل و پنجم ذکر شده و آن بعد از خدا باقی است که خداوند
اعمال بنی اسرائیل میفرماید و میگوید که ای باقی ماندگان قومه ها در یک مکان نزدیک میکند
جمع شوند یا نمانند استند انعامت که بدست خود بیت میرانند و انهار خدا بان خود
قرار میدهند و عبادت آنها میکنند در تنگاری ایشان از آنها ممکن نیست و از یکدیگر بگوش
کنند که ای بت پرستی را از قدیم کی بشما تعلیم کرد ایا نه من خدایم و نیست خدای غیر از من
و فرموده نیست بغیر از من و چون در آن زمان خدا پرستی بغیر از طایفه بنی اسرائیل
ظاهر نبود و پیغمبری هم بر قریه دیگر مبعوث نشده بود مظنه میرفت که بنی اسرائیل باین
سخنان که شایسته نداد متمسک شوند باینکه هرگاه بت پرستی بدو چه را از برای تمام
غیر از بنی اسرائیل نبوی وارد نمیشد و پیغمبری بر ایشان مبعوث نمیکرد پس بایست
پرستی امری باشد در محض مبنی بر اصل و همین سبب را دلیل ندانند از بت پرستی
منوع نشوند پس فلذا بعد از آن میفرماید که **پنوا** و هیو اسعول این امری
کی انی ال و ان عود فی شبعی یا صامی فی صیدا قار با زوال یا سحر سوب کوفی
غیر از کل یغ تیشایع کل لا سوند یعنی روی کنید من تار سکر سوبدای همه
اهل اطراف من پس که منم خدا و نیست دیگران بذات خود سوگند میفرماید بیرون آمدن
از دهن من منی برایتی و برگشت ندارد که برای من و من سوند هر از انوار قسم

امر نمودن بر یسرائیل را که آن بنده بر گزیده می که بامدن او شمارا اعلام کردیم شما را
 بر پیغمبری او بایستد و سر وقت آمدن تقدیر کند که ایست که خدایه پیغمبران خبر داده
 و ما را اعلام کرده و بر تمام قومها و امتها مبعوث است و تمام ای فضل و فضل قبل از این
 و بعد از این بلکه تمام کتاب حضرت شیعا مشتمل است بر امثال این اخبار و پیغمبر خود بنی
 اسرائیل از بیت پرستی و ما از این فصل بهیمن قدر اکتفا نموده یک آیه دیگر از کتاب آن
 پیغمبر عظیم الشان که خبر در آن از این سخن نیست نقل مینمایم و طالب حق و محقق را هر
 بخورد و امیکذا هم که آن الله بعد می یابا **فصل پنجم** آیات است که در فضل پناه و یکم آن
 کتب مذکور است و آن ایست که **هَفْصُ الْيُحْيَى وَيُحْيَى الْحَيِّ هَازِنُ كُنْ تَوَّابٌ**
مَا يَتَى يَحْيَى وَمُتَابِطٌ لَا يُؤْزِعُهُمُ أَرْكَعٌ قَارُونَ صِدْقٌ يَا صَالِحُ سَعَى وَزَارِعِي
عَلِيمٌ يَسْأَلُ طَوْرَ الْحَيِّ إِيَّاهُمْ يَفْقَهُوْا وَآلُكُمْ رَائِي يَحْلُوْنَ لِيْ كَوْسٍ دَهْدِيْ بَنِي إِسْرَافِيلَ
 من و امت من می کوشی دهید که کتب و دستوری از نزد من بیرون میاید و شریعت
 خود را برای دوستان خود میافزارم و میفهمم نزدیک است راستی می بودن آید و شکای
 من و بقوت بازوی من قومها شریعت می آورند می کرده ها امتد و آریا بند و بقوت
 من امتد و آریا بند **مَوْافَقٌ** که ریشی که یکی از معتبرین پیغمبران اسرائیل است
 تصریح کرده باینکه توبه در کتاب است که به پیغمبری داده شود و تصریح کرده است باینکه
 این علامات تمام ظاهر خواهد شد و آنچه در این آیه وعده شده است تمام در وقت ظهور
 مسافرا برور که در کلام صفیاء پیغمبر مذکور است خواهد شد و ما آن کلام را در این
 کتب نقل نموده مقصد از آن معین خواهیم کرد و ای عزیز که او هم از معتبرین پیغمبران است
 گفته ای عبارت اربعه که در آیه فوق مذکور است ماصدق عبارت هَمَزُ كُنْ تَوَّابٌ
 و بی قولاً قانو مذکور است **ظَاهِرٌ مَسْنُودٌ** و ماصدق و بی قولاً قانو معلوم شد که کتب
 و بعد از این هم ترجمه صحیفه عثمان فانیانین مینمایم و بعد از این آیه آیاتی چند مذکور

است که خلاصه آن خبر است که احکام خدا بر کتب نفاذ و آنچه را میفرماید و وعده میدهد
 خواهد کرد **فصل ششم** در نقل آنچه در کتاب صفیاء پیغمبر مذکور است و صفیاء پیغمبر است
 از آل داوود که در او الکرم بیت المقدس اول مبعوث شد و کتاب او کتابت حضرت مشتمل
 بر سه فصل و تمام آن کتاب مشتمل است بر خبر دادن از احوالاتی که بر بنی اسرائیل و
 خواهد شد از خوابی ایشان و اسیر عیالیشان و برگشتن ایشان به بیت المقدس و آباد
 شدن بیت المقدس و کثرت رویم و جزا و پادشاهان جبار که در کتاب و انبیاال مفضل آن
 مذکور است و در نشان سیم آن کتاب فقره مذکور است که خلاصه ترجمه آن ایست
 که بحجت جمع کردن همه قومها بر شریعت خود همه پادشاهان را بر طرف کنیم بر غنای غنمت
 بر ایشان و کرمی خشم من بسوزد همه زمین را و بعد از آن فقره میفرماید که آن
أَهْلُ الْإِيمَانِ سَأَفَاءُ بَرُّوْا الْقِسْوَ كَلَامٌ لِّسَمِ أَدْنَايَ لَعَابِدٌ وَ سَخِمٌ حَازِ
 یعنی آن وقت بر میگردد انم بقومها لب پاکیزه برای خواندن همه ایشان بنام خدا و
 عبادت کردن ایشان بیک روش و چون این اخبار مطابق است با آنچه در کتاب
 و انبیاال مذکور است و در آن مقام کتاب از این مقام اکتفا بیان شده ما را ضرورت
 نیست که در این مقام تفصیل از انبیاال نموده پادشاهان اخبار و انقراض ایشان را
 بیان کنیم بلکه حواله بوقت ترجمه نمودن صحیفه و انبیاال میکنیم **فصل هفتم** در بیان
 آیاتیکه در کتاب حقوق مذکور است بدانکه حقوق از پیغمبران عظیم الشان
 بوده و آنچه از یاد مخ لویسن بن کوریان معلوم میشود ایست که در وقت مسلط
 شدن نجات النقب بر بیت المقدس و بعد از آن در جبهه بوده زیرا که در فضل سیم آن کتاب
 اول آن کتاب مذکور است که چون زمان پادشاهی نجات النقب رسید پس رسید
 و سلطنت بایلد بدار بایستی که دارا ب مجوس است فرار گرفت و بجای که در کتاب
 و انبیاال مذکور است و انبیاال را در بر که سباع انداخت و در آن وقت بحقوق

که در زمین بیت المقدس میبود و می رسید که بدیدند و انبال برود اخضر بیطی الارض
از بیت المقدس به بابل آمد و در راه در میان دفته با حضرت دانیال صحبت راسته بجا
راهی که آمد بود بر گشت اینست خلاصه آنچه در تاریخ ابن کوریان مذکور است بدانکه
حقوق پیغمبر تسلیت نجات انفس را که مردیت پرست کافر بود بر بنی اسرائیل که خدا پرست
بودند دید و همه روزه اساس قلمنا را از ترابیدید از ای معنی دل ننگ و متفکر شد
که ای حکمت در این چه خواهد بود در مقام مناجات از حضرت قاضی الحاجات حکمت این را
استفسار نمود و مضامین مناجات اخضر در نشان اول از کتاب خود می مذکور
است و فی الحقیقه مضامین است که از دن سوخته و داخل افروخته و احوال پریشان
و دیده گریه سبیه با عزرائیلی که کاهی عسائی بر معشوق میکنند صادر گردیده و در
اول نشان دوم کتابی میفرماید که در آن مقام آستانه منتظر جواب بودم که کاهانی
می آمد که گفت حازون و یا اثر عمل هلو حیت لمن یار و فی قور ابوکی عد
حازون لمعد و یا فی لقصی ولا یکنف ایم بنجیم حاک لریک یو یا بو
ولا یأخر هی عوبده لا یأشر انقوبو و صدیق یا مونا تو حیه
یعنی بنویسی و می را و واضح بنویسی بر لوحی از ای جهت که آسان باشد بر قاری
خواندن که پیغمبری بوعده هست که گفتگو کند از انجام و دروغ نکوبد اگر بگویند
امیدوار باشی بآمدن او که البته امدنی است و دیگر نمیکند هر که سخت روی
کند با او سالتنه نباشد جان او با و صالح بسبب ایمان او در دایره زندگی
کند **مؤلف** که لفظ حازون آنچه در لغت عبری استعمال شده است معنی
نبوت و فی است و در لغت حبش نیست که در جایی بمعنی پیغمبر استعمال شده باشد
و چون در این مقام میفرماید که حازون که بوعده است خواهد آمد و چینی خواهد
گفت و چینی خواهد کرد ظاهر است که بمعنی پیغمبر باشد هر چند نبوت بوعده بود

و ظاهر

و ظاهر بودن لازم دارد که بنی اسرائیل بوعده باشد زیرا که منیع است که نبوت
بی نبی ظاهر شود فلذا در این مقام به پیغمبر تغییر کرده شد و لفظ قبی بمعنی انجام
است و چون در این مقام حضرت جبرئیل استفسار از سبب ولایت و وقوع این امور
که عبارت از غلبه دشمنی بر دوست بوده باشد نموده بود در جواب فرمودند که
پیغمبری خواهد آمد که انجام خبر دهد و در این دو احتمال می رود اول اینکه خبر از انجام
داشتن و دانستن اینکه این امور بجهت سبب اتفاق خواهد افتاد و چه فایده خواهد
منفع خواهد شد از اسرار نیست که هنوز وقت بروز آن نشده و تحقیق پیغمبر است
که خواهد آمد و نورافشیدن این پیغمبر است و آنچه بر تو لازم است اینست که مردمان برای
که بان پیغمبر ایمان آورند و بان پیغمبر پیرو خواهند کرد و اگر کسی را غیور باشد که بگوید
می شود که باید خبری در وقتی بروز کند و جایز نیست بروز آن در وقت دیگر میگویند که از ما
مشهوره است الاموات مرهونه باوقاتنا و بسیاری از اخبار بود که انبیاء سابق خبر نداده
اند و انبیاء که بعد از ایشان مبعوث شدند آن اخبار را گفتند مثل آنچه حضرت موسی علیه السلام
خبر داده انبیاء سابق مثل ابراهیم و نوح و آدم و غیرهم مخبر نداده اند و هم چنین انبیاء بعد از
موسی علیه السلام و دانیال و غیره اخبار بسیار دادند که از حضرت موسی علیه السلام نقل شده است
و دوم از دو احتمال که در آن عبارت میروید این است که پیغمبری در و عده هست که خبر از
انجام که قیامت باشد خواهد داد و دروغ خواهد گفت پس عالمی دیگر که انجام این عالم بود
باشد خواهد بود و تسلیت بدان بر نیکان سبب حصول اجر و مزین درجات نیکان در آخرت
است و بدان مجزاء اعمال خود خواهند رسید و این رحمت کبیرا بخیر و نزه دنیا و آخرت
آن نعمتی است که از برای ایشان باز دادن مهیا است بسیار آسان است و بهر تقدیر این
آیه صریح است در اینکه مراد از این نبی موعود پیغمبران بنی اسرائیل نیستند زیرا که
همچنین از انبیاء بنی اسرائیل خبر از انجام ندادند و نفرمودند که امر عالم و آدم بکمال خواهد

مهید و از قیامت مطلقا ننگورده میاید ایسان نیست و با اعتقاد بنی اسرائیل بعد از حقوق پیغمبری
 مبعوث شد زیرا که دانست که اعتقاد بنی اسرائیل اینست که هر بیت المقدس بی پیغمبر مبعوث نشد
 و چنانچه دانست حقوق بعد از خرابی اول بیت المقدس اینی و بی سزا از آنکه بد و صدق اینی آیه
 بر پیغمبر آخر الزمان کمال ظهور داده زیرا که پیش از کتاب حضرت زکریا قیامت و احکام آخرت است
 و تمام مردم را دعوت با آخرت میفرمود و فی الحقیقه گفتگوی کبریا از آنکه باید نذارک سفر آخرت
 درست کرده نداشت و چون عبارت کتاب حقوق درست خیده شد دیگر احتیاج باین نوعی
 داشت که ما آنچه را علماء بنی اسرائیل در تفسیر این نبی گفته اند و بر کسانیکه قرار داده اند
 ذکر کنیم و بر ابطال آن استدلال نمایم و آنچه در آخر مذکور شد که هر که سخت روی کند با آن
 پیغمبر جان او با و سزاوار نیست اشاره بآن فقره است که توبه در آیه نابی اقامه مذکور شد
 و ما در آن فصل بآن اشاره کردیم و غرض از اینک در موهبه بنویس و واضح کنی بنویس که بوقایف
 اسان باشد خواننده آن اینست که چون این حیرت و شبهه از برای هر کس حاصل میشود و بسبب
 اند که در این مقام مطلقا مانده و کافر شده عدالت خدا را انکار کرده اند و چنانچه حقوق با آن
 عظمی و بزرگ پیغمبری در این مقام متعجب شود از دیگران که در عینت اند چه توقع است فلان اینفرما
 که بنویس و واضح بنویس که یکی شنبه نماند و بعد از این محبت ناکند این مطلب که دنیا پیغمبری
 نماند و در جنب ثواب آخرت قدری نذار و چیزی آید در وقت دنیا و شراب که فی الحقیقه تمام
 الفساد و اصل اساس دیناست و موهبه و مایه اسان مییم که خبر پیغمبر موعود را نکرده اند
نشان از ممکن است آن حضرت داده و قدری از صفات آن حضرت را ذکر نموده و عبارت آن اینست
 که الْوَهْجُ نَبَانِي يَابُوْ وَ قَادُشْ مِيَهْ بَارَانْ سِلْ كِيَا شَامِيَهْ هَدُوْ وَ تَهْدِيَهْ تَوْمَا اَلْهَا
 اَرْقِيْ يَمِيَهْ رَحْمَتِ خُدا از جانب جنوب خواهد آمد و خاصی از کوه باران همیشه خواهد بود
 خواهد پوشاند آسمان را سُرانت و ستایش او بر خواهد کرد و زمینی را مواضع کوبد که لفظ الوه
 در لغت بمعنی اله است و چون خدا را مکانی نیست و آمدن و رفتن نسبت بذات خدا پیغمبر نداشت

پروایان

پس باید بمعنی رحمت خدا و شریع خدا و وحی خدا بوده باشد و در بعضی الوه استعمال شده و ملک
 و این معنی در این مقام مناسب است و جمهور مفسرین پیغمبر باران را بیکه تفسیر کرده اند چه در این
 موضع و چه در مواضع دیگر از توریته و غیره و در بعضی آیه تا و بلی کرده اند که خالی از آن نیست
 و فی الحقیقه سید نبی است و آن اینست که در اول بار اسان توریته عبادتی مذکور است که بر همه
 اسان اینست که خدا اسکار شد از سنا و بد چشید از ساعین و فی الحقیقه چشید از باران و مراد
 از آن ظهور موسی و عیسی و محمد است چه محل تجلی و نزول وحی بر حضرت موسی و کوه
 سنا بود و محل بعثت حضرت عیسی و ساعین بود و محل ظهور نور محمد و باران بود و علماء
 بنی اسرائیل در بیان این آیه گفته اند که او خدا بود که باران تجلی کرد بر بنی اسمعیل و اسان
 تکلیف پیدا داشت توریته کرد و اسان قبول نکردند و بعد از آن بر ساعین تجلی کرد بر فرزندان
 عیسی برادر یعقوب اسان نیز قبول نکردند و بعد از این هر دو بر کوه طور بر بنی اسرائیل تجلی
 کرد و اسان قبول کردند چون عیسی اعتقاد اسان بنی اسمعیل و بنی عیسی در آن عرصه
 نیستند که محل نزول وحی و تجلی الهی باشند اعم از آنکه قبول کنند یا نکنند و این بیان ضد
 مذهب اسان خواهد بود فلان آیه اند و بر طبق تفسیر افزوده اند و گفته اند که برای او
 جماعت تجلی نکرد بلکه خداوند عالم از برای هر قومی ملکی در آسمان خلق کرده که بزرگ
 آن قوم است و اختیار آن قوم در دست اوست و میکانی را بزرگ بنی اسرائیل می
 دانند و جبرئیل را بزرگ بنی اسمعیل و هم چنین سایر طوایف را و گفته اند که تجلی ساعین
 و بارانی بر دو ملک بزرگ بنی اسمعیل و بنی عیسی بوده و آن دو ملک قبول نکردند و بنابر
 این معنی آیه بر عکس ترتیب ذکر می خواهد بود که با اعتقاد اسان اول تجلی بارانی
 بوده بملک و بعد ساعین و بعد سنا و در آیه عکس این ترتیب است و مراد از اسکار
 شدن و در چشیدن و فیض رسانیدن عرض کردن و تجلی بملک و قبول نکردن ملک خواهد
 بود و دلالت این عبارت بر اینست و قد اگر از مقام مشکل تر نیست البته اسان نخواهد بود

ووجه بتمام تفسیر این آیه از کتاب حقوق رسیده است اند حواله تفسیر این آیه از توره
نموده اند و آمده مقدس را از جانب که پاران بهمان تجلی بر ملک بنی اسرائیل نمود
و ملک قبول نکردند معنی کرده اند و این داستان چه بسیار شبیه است بحکایت شخصی که
نام حضرت یعقوب را فراموش کرده بود از کسی پرسید که چه بود نام آن امام که در خواب
سفال خورد آنکی گفت که تمام این عبارت بر خلاف واقع است زیرا که امام نبود بلکه
بود و دختر نبود بلکه پس بود و سفال نبود بلکه کرک بود و بال این همه خورد باطل است زیرا که
غیر و مافوق نظر از آنچه بر این بیان نسبت بایه توره وارد میاید و اینکه مستلزم استنادی
غریب و عجیب است عجز و ملانکه و انبیاء نموده بر آنچه در محل نمودن آیه کتاب حقوق بر این معنی
لازم میاید اشاره میکنیم و میگوئیم که لفظ یا توره در این مقام صیغه مستقبل است و صیغه مستقبل
در عربی بمعنی مانعی استعمال نشده اگر چه لفظ مانعی بمعنی استقبال استعمال شده و اینکه
میفرماید که همیشه خواهد بود با اینکه در اول قبول نکردند عجز نمویا یکدیگر ملائم میشود و این
میفرماید که خواهد پوشانید شرافت آنکه او آسمان را در قبول نکردن و عجز و تجلی خداوند
است بلکه درگاه تفسیر شرافت و امانت نکند و سر اسرار هم بگذرد بسیار مناسب تمام شده
خواهد بود و این فقره که میفرماید که ستایش او و نامی را بر خواهد کرد و معنی ندارد
و خواهد داشت زیرا که امریکه در آسمان اتفاق افتد و خدا یکی از ملائکه خود امری
کند و آن ملک قبول نکند چه دخل برینمی دارد و چه ستایشی که برین میباید بر این
متفرع میشود و این با اعتقاد ایشان تجلی بر ماسع و پاران هر دو شد و هر دو قبول
نکردند و ذکر احدهما در این مقام بدون دیگری وجهی ندارد و اینم این مطلب مطلق
بعبارت کتاب حقوق ملائم نیست و دخل بتعلی که سخن در آن است ندارد سبحان
الله عناد و طجاج و تقصیر و محبت بذهبا با و اجداد و حجت ریاست دنیا شخصی
بچه ملکه های اندازد و کار را بچه جایها میرساند و عاقل را بچه غور و کور میسازد

که خود

که امور بزرگوار را تفهید و باین روشانی بخوبی که مستلزم تفسیر خدا و رسول و ملائکه بوده
و مع ذلک اظهار نماید که توقع اجرا از خدا هم دارم لغوی با الله من ذلك و ما هر چند در این
الزام کرده ایم که نسبت به یکس با از جاده ادب بیرون نگذاشته و مباحثه و مجادله علی
بمباحثه و مرا تبدیل کنیم نهایت در این مقام قلم تیز و اندک سر کشیده نموده چند کلامی
عنان کیخته و حرکت کرده استغفر الله من طغیان العلم بر کشیم تفسیر این کتاب حقوق
در جانب جنوب بودن مکه معلوم که محل بعثت پیغمبر آخر الزمان بود نسبت به بیت المقدس
که مکان نزول وحی بر حضرت حقوق بغیر است کمال ظهور دارد و مذکور شد که پیغمبر
پاران را یعنی مکه تفسیر کرده اند پس ما را احتیاج باین بیانات آن نیست و همیشه بود
آن حضرت باین معنی است که شرافت آنحضرت نسخ خواهد شد و حال هزار و دویست
سال از بعثت آن حضرت گذشته و هر روز ظهور شرافت آنحضرت از روز بیست
بیست است و شاید مراد از پوشیدن آسمان از شرافت آنحضرت اشاره بمقدس معراج باشد
و هرگاه کنایه از بیان شان و بزرگ آنحضرت نبوی باشد مناسب است و حاصل معنی اینکه
ستایش او زمین را پر کند این است که آن حضرت مبعوث بر تمام خلق زمین است زیرا که
معنی ستایش او ستایش کردن خدا راست یا ستایش کردن خلق او راست و هر دو معنی
مستلزم اینست که تمام خلق متابعت او کند و در همین نشان سیم که بتمام شدن آن کتاب
حقوق تمام میشود یعنی دیگر اسرار آن مذکور است هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند
الله التوفیق و الهدایة **فصل پنجم** در نقل آیات و اخباریکه در کتاب بیان
مذکور است و در آن چهار نمایی است **نمای اول** در ذکر صفت در فضل دوم آن کتاب
و اینها مذکور است که در میان دویم پادشاهی تحت القصر پادشاهی خوابی دیده و در
حال و اسفند شد و آن خواب را فراموشی کرد و در آنایان و متجان را طلبید باین گفت
که میفرماید می بگویند که چه خواب دیده ایم و تعبیر آن چیست ایشان گفتند که پادشاه

خواب را بگوید تا آوازه تغییر کنیم پادشاه گفت من خواب خود را فراموش کرده ام و چنانچه خواب
 من بخیر باشد و تغییر از نگویند شما را بقتل می رسانم و چنانچه خواب من بگردد و هرگاه از
 دیدن من و انعام بسیار بشمارم شما را ایسان هر از جواب اول را در مرتبه بعدی رسانید
 غضب بر پادشاه مستول شده ایسان را بقتل رسانید و تغییر بسیار نمود و ایسان بعضی را
 که ایی بر روی زمین نیست که تواند سخن پادشاه را معلوم کند و هرگز هیچ پادشاهی چنین
 تکلفی بدانستنی نکرده است و تغییر از ملائکه آسمان که محبت ایسان با بنی آدم مقدر است
 کبر بران امر قادر نیست آنی غضب پادشاه مستول گشته حکم بقتل تمام مملکت و انستند
 که در آن مملکت حاضر بودند که در وقت حضرت دانیال بانی اسرائیل در زمینی بابل
 بایستی گرفتار بودند و انحضرت را نیز حاضر ساختند که پادشاه انستند بقتل آورند و انیال
 غضب پادشاه بر انستند را از سر کرده جلادان استفسار نمود سر کرده جلادان ملجری
 بنفصل از برای دانیال نقل کرد و انیال خود را پادشاه رسانید و مهلت طلبید که تغییر
 خواب را اعلام کند و بعد از حصول مهلت بخانه خود رفت و پادشاه نیز بزرگان بنی اسرائیل
 حل این مشکل را از خلل مشکلات مستلث نمودند و در شب خداوند عالم این مقدر را
 حضرت دانیال ظاهر ساخت و انحضرت بعد از قیام باده ای شکر و شای حضرت باری سر کرده
 جلادان را اعلام بخشید و او انحضرت را به تعجیل نزد پادشاه برد و بعضی رسانید که
 دانیال آمد که حکایت خواب را با تغییر بیان نماید پادشاه او را نزد خود طلبید و گفت که ای تو
 خواب مرا میدانی و تغییر را میگوئی دانیال گفت که هیچیک از بنی آدم این ستر نمی توانند
 گفت و عالم با آن خدای خالق آسمان است و میخواهد در این خواب خبر دهد تو را از اموری که
 واقع خواهد شد در روزگار ان بعد و نه اینست که من بقتل خود خبر میدهم ترا بلکه با اعلام
 خداست خبر دادن ای پادشاه در خواب دیدی که صنم بزیک که قدش بلند بود و شکوه
 او بسیار بود در برابر تو ایستاده بود و سر آن صنم از طلای خالص بود و سینه و بازو

انقره بود

آنقره بود و شکم و رانی از من بود و ساق او از آهن بود و پاهای او بعضی از آهن
 ار سفال بود و بعد از آن دیدی که سنگی از کوه رها شد و بر پاهای آن صنم که از آهن و
 بود خورده و آن صنم را خورد کرد و باد اجزاء از او منفرد کرد و اثری از او باقی نماند و آن
 سنگ بزرگ شد مثل کوه و تمام روی زمین از آن پر شد اینست خواب تو و تغییر ان اینست
 که توئی پادشاه و پادشاه پادشاهان که خالق آسمان و زمین است پادشاهی و حسن وقت
 و عزت تو بخشد و مستلک کرد تو را بر ساکنان روی زمین از بنی آدم و حیوانات و
 و مرغان هوا توئی آن سر که در آن صنم طلا بود و بعد از تو برخیزد پادشاهی دیگر که از تو
 پست تر باشد و پادشاه ستمی که از من بود مستلک شود بر هر روی زمین و پادشاه
 چهارم باشد قوی چون آهن و چنانکه آهن خود میکند و میتراسد همه آنها را خورد کند
 و بشکند و آنچه دیدی که پاهای او و انگشتان او بعضی از آنها سفال کوزه کوی و بعضی
 از آنها آهن بود پادشاهی ایسان دو صنف باشد یعنی قوی و بعضی ضعیف و این دو
 صنف بیکدیگر مخلوط نشوند چنانکه آهن مخلوط نشود بسفال و در آیام این پادشاهان
 بر انگیز از خدای آسمان پادشاهی را که در روزگار ان نبوده و پادشاهی را بقوم بگوید
 نگذارد خورده کند و تمام کند همه این پادشاهان را و بماند در روزگار ان و آنچه دیدی که
 از کوه سنگ مجوسی خود رها شد و کسی مباد آن نبود و خورد کرد و آهن و مس و
 و نقره و طلا را ساره است باینکه آنچه را که دیدی البته خواهد شد و راست است خواب
 و معتبر است تغییر ان و بعد از این مراتب مذکور است که بخت انصر تعظیم و توفیق دانیال
 بعد از آنکه بنی اسرائیل را انحضرت کرده او را مستلک بر تمام مملکت بابل کرده و ایسان
 باطلای پادشاه هر یک از بزرگان بنی اسرائیل را انحضرتی از خرمات ملکی مامور ساخته
 خود در خدمت پادشاه بود **مواضع** که آنچه از این کلام مستفاد میگردد اینست
 که پادشاهی از زمان بخت انصر تا آخر عالم در پنج سلسله بوده باشد و سلسله اول

اینست که بنی اسرائیل را انحضرت کرده و در روزگار ان نبوده و پادشاهی را بقوم بگوید
 نگذارد خورده کند و تمام کند همه این پادشاهان را و بماند در روزگار ان و آنچه دیدی که
 از کوه سنگ مجوسی خود رها شد و کسی مباد آن نبود و خورد کرد و آهن و مس و
 و نقره و طلا را ساره است باینکه آنچه را که دیدی البته خواهد شد و راست است خواب
 و معتبر است تغییر ان و بعد از این مراتب مذکور است که بخت انصر تعظیم و توفیق دانیال
 بعد از آنکه بنی اسرائیل را انحضرت کرده او را مستلک بر تمام مملکت بابل کرده و ایسان
 باطلای پادشاه هر یک از بزرگان بنی اسرائیل را انحضرتی از خرمات ملکی مامور ساخته
 خود در خدمت پادشاه بود

سلسله است که تحت القز از ایشان بوده و علامت سلسله دوم این است که از سلسله اول است و
 و ضعیف تر باشند و علامت سلسله سیم اینست که عالم گیر بود میباشد و بر تمام روی زمین مسلط
 شود و علامت سلسله چهارم اینکه دو سلسله بایکدیگر بزرگ شوند و بایکدیگر آمیخته باشند
 تا بیکدیگر مخلوط و همزج نشوند و یکی از آن دو سلسله که تغییراتی است بسیار قوی باشند و سلسله
 دیگر که تغییر سفال است و در کتاب داینامیک بلفند حشف ضیاض کور است ضعیف باشند
 و علامت سلسله پنجم اینست که تمام چهار پادشاه را بکنند و ضعیف نشود و همیشه باقی باشد
 و پادشاهی را سلسله دیگر نهد و بقوی دیگر و انکار دارد و خود کند این و مس و سفال و نقر
 و طلا و سایر این علامات که در پنجم مذکور است باید که اثری از هر یک پادشاهان را بقدر تاثیر
 پنجم باقی باشد و الاصادق نخواهد بود که سلسله پنجم در روزگار آن پادشاهان پیدا شود و خود
 کند آهن و مس و سفال و نقر و طلا و سایر اینها را هر یک از این سلسله ها را ملکوت اصم
 گذارده و در میان ایشان در تعیین ملکوت اول و دوم و سیم و چهارم و پنجم و اختلاف
 ایشان در ملکوت چهارم بسیار است و ملکوت پنجم را هنوز منتظر اند و میگویند که آن ملکوت
 مایع است و مایع با اعتقاد ایشان همان کس است که انبیا بوجود او بشارت داده اند و آنچه
 در تعیین ملکوتها گفته اند اینست که تحت القز یعنی حشف داینامیک ملکوت اول است
 و پادشاهان مجوس که بعد از تحت القز بهم رسیدند که کورس و داریا و س از ایشان
 است ملکوت دوم و همانند و مراد از ملکوت دسیم اسکندر روی است و در ذکر ملکوت چهارم
 سه فرقه شده اند فرقه گفته اند که ملکوت چهارم قیاصه اند که در روم میبودند و طیطوس
 روی که بیت المقدس را دفعه نایب خراب کرد از ایشان است و فرقه دیگر گفته اند که مراد
 از ملکوت چهارم ملکوت اسلام است که در نزد بنی اسرائیل بملکوت قیداریه و ملکوت بنی
 اسمعیل مذکور است و قیاصه را داخل ملکوت سیم میکنند و فرقه ثالثه ملکوت چهارم
 مرکب از قیاصه و قیداریه گرفته اند و در نظر تمام ایشان همین مطلب بوده که عبارت

یعنی

یعنی درست کنند که هنوز داخل ملکوت پنجم نشده باشد و از اینجائی که بزرگ از اینها باشد و از
 میباشد خافله شده اند با تفاضل کرده اند و ما بعد از اینکه عبارت را موافق علامات که حشف داینامیک
 در قوه و مطابق آنچه در تواریخ عالم مذکور است معنی کردیم اشاره باین ضعیف بر بعضی از آن است
 خواهیم کرد و الله ولی التوفیق آنچه از ترتیب کتب تواریخ منع اختلاف معلوم میشود این است
 که اول پادشاهان عالم پیش را دیان که اول ایشان کیومرث است بوده باشد و بعد از آن قضا
 دولت ایشان بطایفه که ایشان را کیان می گفتند و اول ایشان کیناد بود تعلق گرفت
 و بعد از آن اسکندر روی بر عالم مسلط شد بعد از آن ملوک الطوائف شد و بعد از ملوک
 طوائف بطایفه دیگر که با ساسانیان شهرت دارند تعلق یافت و ساسانیان بطور دولت
 اسلام منتقمی شدند و این سلسله پادشاهان بزرگ عالم بودند و سایر سلسله ها
 یا تابع بعضی از این پادشاهان بوده اند در ناحیه از تواریخ ملکوت حکمت استعمال را
 کنند یا اینکه زایل یکی از این پادشاهان بزرگ بوده در حکم همان ملکوت بودند یا با
 و شاهی ایشان مختص بشود و ولایتی بود و در تعداد پادشاهان عالم نبودند مثل فرعون
 مصر و پادشاهان بنی اسرائیل و همانقدر اشیاء اینها یکی در زمان ظهور پادشاهان ساسانی
 در میان عرب پادشاهان بهم رسیدند و بزرگی ایشان بسیار شد و با وجود این ساسانیان
 خدمت میکردند و در جنب ساسانیان بسیار ضعیف بودند و باید دانست که علما
 تواریخ در تحقیق تحت القز اختلاف بسیار کرده اند بعضی گفته اند که در ایام پس
 کورس بود و از جانب کیان حاکم بابل بود و مسعودی او را از جانب لغر اسب حاکم
 بابل دانسته اما در ذکر پادشاهان کلدانی بنی او را شمره و کلدانی بنی بتقر مسعودی
 چهل و پنج نفر بودند که در بابل در بنی فرورمان فرما بودند و اول ایشان از انم و جیل
 گفته و سیم ایشان از تحت القز جبار ذکر کرده و از این تقر معلوم شد که مسعودی
 کلدانی را در زمان تحت القز تابع فرس میدانسته و بعضی از متواریخ تحت القز را

پادشاه مستقل بر منور نقل کرده و این قول موافق است با اعتقاد یهود و بهر تقدیر غرض
 از ملکوت اقل بنوع حضرت دانیال تحت النصار است و چنانچه تحت النصار پادشاه مستقل
 بوده باشد خواه از کلدانیین و خواه از غیر ایشان و از کیدان نباشد مراد از کیدان ملکوت
 دوم یکانه خواهد بود و از نظر اسب و کشتاسب و مابعد و بعضی از علماء تواریخ تاریخی
 بطریق جدول عبارت برکی نوشته و در اینجا تصریح کرده باینکه کوروش مجوس کشتاسب است و
 کشتاسب در سلطنت مهور است و علامت ملکوت سیم حضرت دانیال بر غیر اسکندر
 و یحیی صدق نمیکند زیرا که پادشاهی که عالم گیر باشد و تمام بیع مسکون را سیر کند و بعد
 از حضرت دانیال باشد و ملکوت چهارم است و تمام شود بغیر از اسکندر و یحیی نیست و
 از ملکوت چهارم باید ساسانیان باشد زیرا که تمام علامت که حضرت دانیال فرمود
 بر ایشان صدق میکند بجهت اینکه ایشان پادشاهان عرب با یکدیگر بزرگ شدند
 و این بعد از ملکوت طواریف بود و پادشاهان عرب از ایشان ضعیف تر بودند و پس
 خدمت ایشان از امیکردن و بمصالحه و مهارنه روزگار میکردند و با ایشان آشنا
 بودند نهایت مخلوط با ایشان نمی شدند زیرا که مراد از مخلوط شدن چنانچه علماء یهود
 تصریح کرده اند تزویج کرد است و پادشاهان عرب با اینکه از فرس ضعیف تر بودند
 هرگز بتزویج کردن با ایشان راضی نبودند و خبر گشتی کسی که در لغت را در
 این خصوص مقرر است و واقع عظیمه که بنی شیبان را بکبری با کبری در خصوص
 و حق لغت اتفاق افتاد در السنه و افواه مذکور و شعر عرب در این خصوص بسیار
 بسیار گفته اند و این خاتون عاملی این کایت را بتفصیل در کتاب سوانح ص
 نقل کرده و آنچه حضرت دانیال خبر داده که ملکوت چهارم که از اهل است بر هر غری
 غالب باشد در پادشاهان آل ساسان ظاهر بود زیرا که نقل کرده اند که در ک
 کتنامه خاتم یغبران م بخشد و پرویز که یکی از پادشاهان ساسان است س

هفت

هفت پادشاه که یکی خاقان چین و دیگری کرافت هند بود در پایه سر بر او حاضر بودند پس مراد
 اهل پادشاهان آل ساسان و مراد از حشف طینا عرب اند و تمام علامات در ستاره
 و آنچه در وصف ملکوت پنجم فرموده بر ملکوت اسلام که قیداریت است درست می آید زیرا که
 ایشان بزرگ شدند در روزگار همه آل پادشاهان در وقتی که ساسانیان و عرب پادشاه
 بودند و استگند ر نیز هنوز در روم بر پا بودند و کیدان و اسکانیان نیز در دولت
 ساسانیان صاحب اعتبار و سردار و فرمان رو بودند و تمام اینها در ستاره اسلام
 بر مرقع شدند و حال اتوی از هر طایفه از این طواریف نیست و اسلام بر کرد اعراف
 عالم را با هم و او از خود پس معلوم شد که غرض از ملکوت چهارم ساسانیان و عرب
 بودند و از پنجم اسلام و سخن فرقه اول از علماء یهود که ملکوت چهارم را بقیاص
 تعبیر کرده اند بی جا است زیرا که باید ملکوت چهارم دو صنف باشد با هم و غیر مخلوط
 بهم و قیاص بیک طایفه بودند و هم چنین بر قول فرقه دیگر که بقیداریت قرار میدهند
 نیز همین بحث وارد می آید و بر هر دو قول و قول ثالث که بقیاص و قیداریت با هم قرار میدهند
 لازم می آید که ساسانیان را مطلقا التفات فرموده باشد با اینکه ایشان پادشاهان
 بزرگ و صاحب تسلط بودند و بر قول اول لابد قیداریت ملکوت پنجم میشود با اینکه تاویل
 کند و بگوید قیداریت را نیز مثل ساسانیان انداخته و همین قیاص را که ذیل اسکندر ر
 و در الحقیقه پادشاهان علی حد نیستند فکر کرده و بر قول ثالث که ملکوت چهارم را م
 میان قیاص و قیداریت میکنند بحثی دیگر لازم می آید و آن اینست که معنی با هم بود
 و بهم مخلوط شدن باطل میشود زیرا که اولد و لیت قیداریت آخر دولت قیاص بود
 و هرگاه جایز باشد که دو سلسله که با هم نباشند بیکدیگر ضم کرده بیک ملکوت تعبیر
 کنند چه جایز نباشد که تمام پادشاهان عالم را بیکدیگر ضم ساخته بیک ملکوت
 تعبیر شود و خواب تحت النصار بی مصرف شود و از این مراتب تمام قطع نظر نموده

و چون در این زمان که در قیاس و تقیید حیوان چهارم است اختلاف افتاد است که در تقیید ملکوت
 چهارم مذکور شد و همان احوال اینها در این مقام مذکور است و یوسف بن کوریون در کتاب تاریخ
 خود میگوید که بعد از مردن اسکندر پادشاهی مملکت چهارم امیر تقسیم کرده هر یک در یکی از اقالیم
 شدند و بعد از گذشتن روزگاری قیاس و تقیید این سلسله های چهارگانه را بطریق گردید که
 این کویتان مصداق چهارم و چهارم سر حیوان سیم را که با اتفاق جمیع علما یهود اسکندر است
 این چهار امیر میل داشته فلذا در اول ذکر قیاس و تقیید کرده باینکه اینست تقیید حیوان چهارم
 که در کلام و اینان مذکور است نهایت چون یوسف مذکور چهارم سلطان هشتم از قیاس و تقیید
 که تقیید کند که غرض از ده پادشاه گیت و کدام است و مقصود از آن شاه کوچک بیت و خلافت
 کلام این کوریون و برای مقام اینست که پادشاه هشتم از قیاس و تقیید که پدر بطلموس و بی بود و بیاض
 بیت المقدس آمد و در وقت بجا قیام نمود تا اینکه خبر بر طرف شده قبضه فقیهین رسید و وقت
 دوم پدر بطلموس فرا گرفت و او پس خود را بر لشکری که بجا قیامه مشغول بودند سر زد که
 خود برادر الملک رفت و بطلموس بر بیت المقدس تسلط یافت و از اعراب کرد و بنی اسرائیل را
 اسیر کرد و ایساز از لیل ساخت و صاحب تاریخ که یوسف بن کوریون است گفته که من در جمیع
 مقاصد حاضر بودم و همه را برای این مشاهده کردم و چون سایر مشقین یهودی و نصیری
 بغیر از این نداشتند اندک معنی بگویند و عبارت را بر طریق معنی کنند که هنوز زمان ملکوت چهارم
 باقی باشد و نوبت دولت بجا حاضران نرسیده باشد و مغلطه اینست که آنچه میگویند مربوط
 است باینکه موافق علامات درستی می آید یا نمی آید نبوده اند و با اعتقاد خویش نایب منعم را
 حسب خواهش خود معنی کرده اند فلذا در این مقام زیاده بر این که مقصود از این و آن نایب یکی
 چیزی نگفته اند و والد فقیه در رساله موسوم باینشاء الانبیاء که بعد از تشریف لطف اسلام
 آن موثق شده اند تقیید حیوان او که را که اثبات و نفی مطلبی بر آن موقوف نبوده از علما یهودی
 اند و در تقیید حیوان چهارم متابعت یوسف بن کوریون که با الحقیقه اعلم و اقدم آن سلسله است
 و چون در این زمان که در قیاس و تقیید حیوان چهارم است اختلاف افتاد است که در تقیید ملکوت
 چهارم مذکور شد و همان احوال اینها در این مقام مذکور است و یوسف بن کوریون در کتاب تاریخ
 خود میگوید که بعد از مردن اسکندر پادشاهی مملکت چهارم امیر تقسیم کرده هر یک در یکی از اقالیم
 شدند و بعد از گذشتن روزگاری قیاس و تقیید این سلسله های چهارگانه را بطریق گردید که
 این کویتان مصداق چهارم و چهارم سر حیوان سیم را که با اتفاق جمیع علما یهود اسکندر است
 این چهار امیر میل داشته فلذا در اول ذکر قیاس و تقیید کرده باینکه اینست تقیید حیوان چهارم
 که در کلام و اینان مذکور است نهایت چون یوسف مذکور چهارم سلطان هشتم از قیاس و تقیید
 که تقیید کند که غرض از ده پادشاه گیت و کدام است و مقصود از آن شاه کوچک بیت و خلافت
 کلام این کوریون و برای مقام اینست که پادشاه هشتم از قیاس و تقیید که پدر بطلموس و بی بود و بیاض
 بیت المقدس آمد و در وقت بجا قیام نمود تا اینکه خبر بر طرف شده قبضه فقیهین رسید و وقت
 دوم پدر بطلموس فرا گرفت و او پس خود را بر لشکری که بجا قیامه مشغول بودند سر زد که
 خود برادر الملک رفت و بطلموس بر بیت المقدس تسلط یافت و از اعراب کرد و بنی اسرائیل را
 اسیر کرد و ایساز از لیل ساخت و صاحب تاریخ که یوسف بن کوریون است گفته که من در جمیع
 مقاصد حاضر بودم و همه را برای این مشاهده کردم و چون سایر مشقین یهودی و نصیری
 بغیر از این نداشتند اندک معنی بگویند و عبارت را بر طریق معنی کنند که هنوز زمان ملکوت چهارم
 باقی باشد و نوبت دولت بجا حاضران نرسیده باشد و مغلطه اینست که آنچه میگویند مربوط
 است باینکه موافق علامات درستی می آید یا نمی آید نبوده اند و با اعتقاد خویش نایب منعم را
 حسب خواهش خود معنی کرده اند فلذا در این مقام زیاده بر این که مقصود از این و آن نایب یکی
 چیزی نگفته اند و والد فقیه در رساله موسوم باینشاء الانبیاء که بعد از تشریف لطف اسلام
 آن موثق شده اند تقیید حیوان او که را که اثبات و نفی مطلبی بر آن موقوف نبوده از علما یهودی
 اند و در تقیید حیوان چهارم متابعت یوسف بن کوریون که با الحقیقه اعلم و اقدم آن سلسله است

و چون در این زمان که در قیاس و تقیید حیوان چهارم است اختلاف افتاد است که در تقیید ملکوت
 چهارم مذکور شد و همان احوال اینها در این مقام مذکور است و یوسف بن کوریون در کتاب تاریخ
 خود میگوید که بعد از مردن اسکندر پادشاهی مملکت چهارم امیر تقسیم کرده هر یک در یکی از اقالیم
 شدند و بعد از گذشتن روزگاری قیاس و تقیید این سلسله های چهارگانه را بطریق گردید که
 این کویتان مصداق چهارم و چهارم سر حیوان سیم را که با اتفاق جمیع علما یهود اسکندر است
 این چهار امیر میل داشته فلذا در اول ذکر قیاس و تقیید کرده باینکه اینست تقیید حیوان چهارم
 که در کلام و اینان مذکور است نهایت چون یوسف مذکور چهارم سلطان هشتم از قیاس و تقیید
 که تقیید کند که غرض از ده پادشاه گیت و کدام است و مقصود از آن شاه کوچک بیت و خلافت
 کلام این کوریون و برای مقام اینست که پادشاه هشتم از قیاس و تقیید که پدر بطلموس و بی بود و بیاض
 بیت المقدس آمد و در وقت بجا قیام نمود تا اینکه خبر بر طرف شده قبضه فقیهین رسید و وقت
 دوم پدر بطلموس فرا گرفت و او پس خود را بر لشکری که بجا قیامه مشغول بودند سر زد که
 خود برادر الملک رفت و بطلموس بر بیت المقدس تسلط یافت و از اعراب کرد و بنی اسرائیل را
 اسیر کرد و ایساز از لیل ساخت و صاحب تاریخ که یوسف بن کوریون است گفته که من در جمیع
 مقاصد حاضر بودم و همه را برای این مشاهده کردم و چون سایر مشقین یهودی و نصیری
 بغیر از این نداشتند اندک معنی بگویند و عبارت را بر طریق معنی کنند که هنوز زمان ملکوت چهارم
 باقی باشد و نوبت دولت بجا حاضران نرسیده باشد و مغلطه اینست که آنچه میگویند مربوط
 است باینکه موافق علامات درستی می آید یا نمی آید نبوده اند و با اعتقاد خویش نایب منعم را
 حسب خواهش خود معنی کرده اند فلذا در این مقام زیاده بر این که مقصود از این و آن نایب یکی
 چیزی نگفته اند و والد فقیه در رساله موسوم باینشاء الانبیاء که بعد از تشریف لطف اسلام
 آن موثق شده اند تقیید حیوان او که را که اثبات و نفی مطلبی بر آن موقوف نبوده از علما یهودی
 اند و در تقیید حیوان چهارم متابعت یوسف بن کوریون که با الحقیقه اعلم و اقدم آن سلسله است

نموده کلام او را بر طایفه یهود و مسیحی ساختند و تا آن فرموده اند که مراد از شاع کوچک بطحوس که بیت
 المقدس است و خانه آن بطحوس بنی اسرائیل را از قبل کرده و بیت المقدس را خراب کرد و خواست
 که سر ایست خدا را تغییر دهد و در تفسیر اینکه دایره شود و با وقت و دو وقت و نصف وقت میفرمودند
 که شاید مراد از وقت و دیت و ده سال بوده باشد و مراد از دو وقت و دو چندان که عبارت از
 چهار صد و بیست سال بوده باشد و مراد از نصف وقت یکصد و پنج سال بوده باشد که مجموع آن
 هفتصد و سی و پنج سال بوده باشد و در بیان آن مدت که از اجماع بود و مقدمه **اول** که در توجیه
 تفسیر یک وقت بدقت و دیت و ده سال **ثانی** در اثبات امتداد مدت پادشاهی ملکوت بدقت
 هفتصد و سی و پنج سال اما توجیه تفسیر یک وقت بدقت مذکور اینست که ابتداء رفتن یعقوب
 و فرزندان او بعد از وفات یهود آمدن بنی اسرائیل از آنجا که در این زمان در مشقت و تعب بودند
 و دیت و ده سال بوده باشد پس مراد از یک وقت همین قدر است خواهد بود و اما امتداد مدت
 پادشاهی ملکوت چهارم باین پنج است که در بار یوسف و در آخر فصل سیم مذکور است که ابتدا
 پادشاهی ملکوت چهارم با ابتداء پادشاهی هیمونایتیم که یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است
 موافق بود و از ابتداء پادشاهی هیمونایتیم تا خراب شدن بیت المقدس در مرتبه **ثانی** و دیت
 شش سال گذشته بود و از هبوط آدم تا خراب شدن بیت المقدس در مرتبه **ثانی** سه هزار و
 هشتصد و بیست و هشت سال گذشته بود و بعین خاتم النبیین در چهار هزار و سیصد و
 سی و چهار بود و بیت سر سال بعد از بعثت آنحضرت سالان بر سر بقعه ملکوت چهارم
 که پادشاه ایشان هر قل بود نقشند و ایشان را بر طرف کردند بنا بر این ابتداء پادشاهی ملکوت
 چهارم تا وقتی که هر قل پادشاه افراسیاب بر طرف شد است هفتصد و سی و پنج سال میبود
 و شبهه نیست که بعد از انقضاء ملکوت چهارم ابتداء پنجم است پس مراد از ملکوت پنجم اسلام
 است و ایشان اند خانی حاکمان تمام شد خلاصه کلام و الله اعلم بالصواب و فی حق هر که در این
 مقام شبهه چند خاطر میبرد **اول** اینکه در کلام حضرت دانیال تغییر شده است که آن پادشاه

الفر

تغییر شاع کوچک است بعد از ده پادشاه یهود و بطحوس با غنفلر لوسف بن کوریان بعد از هشت
 پادشاه بوده و آنچه مسعودی در مروج الذهب نوشته اینست که بطحوس بعد از شش پادشاه
 پادشاه شد بر اکت و بگری و به تنهایی پادشاه بنوده **دوم** اینکه از کلام حضرت دانیال چنین
 مستفاد میشود که باین پادشاهان ملکوت چهارم بازده نفر باشند و ده نفر تغییر شده شاع و یک نفر
 که در آخر است تغییر شاع کوچک و قیامه بنا بر آنچه مسعودی نوشته از اول تا قیامه که یکی از پادشاهان
 بزرگ ایشان است و او همان پادشاه است که از بیت پرستی یهود آمد و اخلد بن نورا بنیت
 زیاده از چهل نفر بوده اند و هر چند از قیامه تا هر قل جمعی کثیر از ایشان بدقت رسیدند و آنچه
 بعضی در تفسیر و تفسیر گفته اند که همان هشت نفر که لوسف بن کوریان اسم ایشان را مذکور کرده است
 با تفسیر و هر قل بر وجه بلاجم و معنی بی دلیل است و اعتدالی بر آن نیست **سیم** اینکه قیامه
 و قیامه چهل و چهار میباشند که تغییر اول بخت مصریه بوده باشند و ظاهر کلام حضرت
 دانیال اینست که این چهل و چهار پادشاه بعد از این نایبی یهود شدند زیرا که در کلام آن فرشته که از برای
 دانیال حیرانات را تغییر میفرمود فقط یقرون بصیغه مضارع است و مضارع در لغت عربی
 بصیغه ماضی دیده شد و این نایبی از برای دانیال در زمان یسوع مسیح است و بخت انقضاء اتفاق
 افتاد و در آن وقت پادشاهی بخت نصیبه می باشد و موافق بر آن گذشته بود بلکه قریب بتمام
 رسید بود و اگر کسی گوید که چون در نایبی صتم از تمام مضارع کلام دانیال تمخلف و در نایبی
 و ملکوت چهارم را بال سالان تغییر کرده و حال اینکه هر یک از ایشان این سخن را گفته
 بودند بلکه بآن نیز راضی نبودند پس تو را چه چیز مانع است که با ایشان این سخن که مراد از
 دانیال یکی است موافقت نایبی و این را نیز بهمان سالان تغییر کنیم جواب میگوئیم که مراد
 این رساله التزام کرده ایم که سخن بی دلیل نگوییم و از کسی نپذیریم و در بندیم ضامنی
 احدی بغیر از خدای خالق اسمان و زمین نباشیم و از سر زنی کسی نپذیریم و آنچه را حق
 میدانیم و بگری میگوئیم تا اینکه بگوئیم و چنانچه خواهیم که این نایبی را همان تفسیر که در نایبی

صفت ذکر و تفسیر کنیم از عهد بیرون نخواهیم آمد زیرا که معلوم نیست که مقصود از حیوان اول
 کسیت و برپا ایستادن او و در آن سینه با و دل او می زاد اشاره بحیثیت وجه را بکل سینه بود و در
 بیان کرکس دانستن و بعد از بیرون آمدن ریختن چه مقصود است و هم چنین سایر حیوانات و جزئیات
 صفات آنها را می بینیم مانند پس از تفسیر و تفسیر آن گشتن و از آنجا که با اهل آن نمودن اولی خواهد بود
 عسیر است آن یا تفسیر با تفسیر او امری عذر و آنچه بر سبیل احتمال در این مقام مذکور میشود نیست که
 شاید مقصود از این نایب و نایب صفت غیر یکدیگر بوده باشد زیرا که نایب صفت از برای وجه است و اتفاق
 افتاده بود و آن اشاره بود با موری که در مملکت او و ماحوی اتفاق می افتاد و احوال پادشاهان
 بود که در مملکت بابل و آن سرزمینها مسلط بود و خواستند شد و این نایب تعلق بحضرت دانیال
 داشت و ظاهر نیست که ذکر پادشاهان بیت المقدس و احوال آن سرزمین و چگونه حال این
 امر این بوده باشد پس در اصل بر یک معنی کردن بعد خواهد بود و یکی از فوائد قوت
 ما که در این که مملکت چهار نایب صفت را با آن ساسان تعبیر کردیم و بقیاضه تعبیر کردیم
 بود که قاضیه را هرگز بوملکت بابل و آن ولایت است که در تفسیر تحت التفسیر بود و تفسیر هم رسید
 و تفسیر آن ساسان بر آن زمین مسلط بودند و میباید از مملکت این فصل را بجزایر رسید
 که اعتراف و اقرار ما بجز از فهمیدن مقصود از این فصل کلام حضرت دانیال عمو صفت
 اد که دانه بر اصل مطلب اثبات نبوت خاتم انبیاء است میشود زیرا که بعد از آنکه ما اثبات
 آن مطلب را بوجه مختلفه نموده و خواهیم نمود و از آنکه ما این فصل را تفسیر کردیم دلیل بود
 نمیشود زیرا که ایشان نیز در تفسیر با ما اشتراک اند **نمایم** در ذکر غوغ و بزر من فصل
 هشتم کتاب دانیال مذکور است که در سال سیم از پادشاهی بلشعصر بعد از آنکه آن پادشاه
 اولین بر اهل من ظاهر شده بود در کنار رودخانه ایستاده بود چشم را کشادم دیدم که یک
 غوغ در کنار آن رودخانه ایستاده بود و شاخها داشت و آن شاخها بلند بود و یکی بلندتر
 بود از دیگری و آن بلندتری با کارد و نده بود و دیگری و آن غوغ شاخ میزد و بخت مغرب

مغرب

و جنوب شمال و هر حیوانی در پیش او نمیا ایستاد و خلاصی کند بنور حیوانات را از دست او
 و آنچه خواهد بود و دیگر بزرگ شد بعد از آن بزنی را دیدم که از هر بزرگ کوچکی تر بود
 مغرب آمد و بر روی زمین سید کرد و بنور باهای او شدند بر زمین و از میان دو چشم او
 شایع نمود و او شد و بیامد بنزدیک آن غوغ که در کنار رودخانه ایستاده بود و جمله کرد بر او
 و بزر او را در هم شکست شاخهای او را و آن غوغ نتوانست که در پیش او بایستد و او را بر زمین
 انداخت و پایمال کرد او را و بنور خدای می دهند مر آن غوغ را از دست آن بزوان بزرگ کوچکی بسیار
 بزرگ شد و آن شایع که راست بخوبی خود شکسته شد و بر جای آن چهار شاخ دیگر برآمد
 که یکی چهار طرف آسمان بود و از یکی از آن چهار شاخ یک شاخ کوچک بیرون آمد و بزرگ
 شد تا جنوب و مشرق بیت المقدس و بزرگ شد تا بسپاه آسمان رسید و سپاه آسمان و ستارها
 از او زمین انداخت و پایمال کرد و از او برخاسته شد قربانی دانی و انداخته شد جای
 خاص آن و کرد و آنچه کرد و بنور زنی را به شد **موافق** که آنچه در این مقام بقیاضه تفسیر
 کرده شد در کتاب دانیال تلفظ ایل مذکور است و چون مفسرین بعد از ایل را بقیاضه تفسیر کرده
 بودند ما نیز متابعت ایشان کردیم و اگر ظاهر نیست که ایل بمعنی کبکی نوع مذکور است بود
 باشد چنانچه در برخی باین معنی آمده است و باطله مقصود از این کبکی سلسله محوسیه اند که
 پیش از اسکندر سلطان و فرمان فرما بودند و سلطنت ایشان بعد از طرای عالم سواقی مصر و قریه
 که در قریه سلاطین ترک بود و پیوسته با محوسیه جدال میکردند و سید بود و پادشاهان
 اطراف عالم از جنوب و مغرب و شمال متقاد ایشان بوده و فرمایات ایشان را بجز اطاعت چاره
 نداشتند و از همه ان پادشاهان که تابع محوس بودند اهل روم **صغیر** و کوچک تر بودند
 فلذا در این نایب اسکندر را به بزرگ نوع انات کبکی امت تعبیر فرموده و فرمودند که از همه
 کوچک تر بود و شاخ بزرگ آن بخود اسکندر امت که بر پادشاهان محوس مسلط شد و ایشان را
 شکست و بنوعی خود مره و کبی او را بر طرف نکرد و بعد از او آن چهار امین که یوسف بن کوی

تقدیر کرده بسلطنت رسیدن و هر یک در بعضی سلفت کردند و تغییرات چهار شاخ که بجای یک شاخ
 رویند ایشانند و یکی از آن اعیان که در ملکوت دوم فرمان فرما بود قیامه که تغییر آن شام است
 که از یکی از آن شاخها رویند و چون آن بسیار بزرگ شدند و سلفت و عظمت ایشان
 بسیار بود شد و بزرگان بنی اسرائیل که در آن زمان خدا پرست و خردان مختص با ایشان بودند و
 راه هدایت و لشکر خدا بودند چنانکه کردند و الامر لم یطوس بر بیت المقدس مستقر شدند و آن مکان
 مقدس را خراب کردند و رسوم سلفیت بنی اسرائیل که عند آن قربانی کردن در بیت المقدس بود را
 بخواستند شد و آن مکان سر بر خراب و بیا بر ماند و آنچه خواست از جود و کعبه کرد و غیره تا آنکه
 آنچه در این نایب مذکور است که آن شاخ از یکی از شاخهای چهار گانه بیرون آمد مؤید است بر آنچه
 در نایب صم مذکور شد که قیامه ذیل اسکندر پدید آمد و بعد از آن بر گشتیم بنده کلام حضرت دانیال
 آنحضرت میفرماید که شنیدم فرشته با فرشته سخن میگفت و سوال آن این بود که عذراقی لها
 زون فتامید و فیسع سویم تیت و قدش و صبار من معنی تحت اللفظ این فقره اینست
 که تاکی این چهار دانی و ابی کاه شوم دامه شود و قدس و سپاه پایال باشد و در فقره
 رساله انباء الانبیاء میفرماید که حاصل معنی این سوال اینست که پرسید تاکی خواهد بود این
 وجهی و نایبی که تفصیل آن مذکور شد که عبارت از کوارسی احوال سه سلسله ملکوت باشد
 غرض اینکه می پرسد که نهایت مدت پادشاهی سپاه پایال باشد و آنکه تعلق ایشان غضب خدا
 کی خواهد بود و تاکی خواهد بود دانی یعنی حکم قربانی دانی که از جمله عبادات بنی اسرائیل بود
 تاکی خواهد بود و حکمان باقی و منسوخ نخواهد بود و تاکی خواهد بود ابی کاه شوم یعنی آن بت رنج
 تاکی می خواهد داشت و قدس سپاه تاکی پایال خواهند بود یعنی بیت المقدس و لشکر خدا را
 پایال این طاعت بت پرستان خواهند بود و بعد از آن فرشته جواب داد و در جواب خطاب
 حضرت دانیال نمود چون غرض از سوال و حواس اعلام آنحضرت بود و آنچه جواب اینست
 و یوم الی عذراقی تیت القیم و سلسلی ماوت و فیصدق قدش یعنی گفت بمن ناپسند

ت در بعضی از نسخه ها فرشته میفرماید
 که بت پرستان و کفار و منافقان
 عبادت را بایستی که از یاد ببردند و از اسلام
 بپوشانند و فرشته میفرماید که بت پرستان

و باید از دوزخ و سیصد و راست شده قدوس بدانکه بعضی از قضایای دوزخ و سیصد
 بعد از آن سیصد و زبیر که ماند و بعضی از قضایای ساکت ماند آن و بعضی با هم چند و از
 آورده اند که دست نیامد و خلاف آن ظاهر شد و آنچه در بعضی از نسخه ها ظاهر شد
 میاید و آن اینست که دوزخ و سیصد و سیصد سال معنی فرموده و فرموده که چون آن
 سولات این بود که تاکی خواهد بود این بت پرستی و غریب بیت المقدس و آنچه شاهد و مرفی
 است بت پرستی ظهور اسلام بر طرف شد و بیت المقدس از غریب بر آمد پس انهای آن است
 ظهور اسلام خواهد بود و راست شده قدوس یعنی بت پرستی از میان خواهد بود و چون انباء آن
 معلوم شد باید معلوم شد که ابتدا آن یکی و بکه میرسد و فرموده و سیصد سال بر روز شود
 پیش از ظهور اسلام باین قدر زمان آدمی نبود که توان ابتداء قرار داد پس حل بر سال نموده میگویم
 که ظهور اسلام در سال چهار هزار و سیصد و سی و چهار از هبوط آدم بود و ولادت حضرت اسمعیل
 بنق تویت در دوزخ و سی و چهار بوده پس مابین این دو واقعه دوزخ و سیصد سال خواهد بود
 پس ابتداء مدت مذکور ولادت حضرت اسمعیل خواهد بود و وجه اینکه چرا فرشته ابتداء را از ولادت
 آنحضرت قرار داده بر فطنی و بزرگ معنی خواهد بود زیرا که ولادت آنحضرت اول ظهور کرامت
 پیغمبر عریقی بود چنانچه در باب اول این کتاب معلوم شد بر گشتیم بنقل تنه نایب حضرت ربانی
 میفرماید که بعد از دیدن این علامات طلب خدایتانها نمودم دیدم در برابر من کسی بصورت
 ایستاده و ندانی شنیدم از میان فکر که گفت ای جبرئیل همان با و این وی را و بیام جبرئیل
 به پهلوی من و من از آمدن او ترسیدم و پرورد و افتادم گفت بمن جبرئیل که بفهم ای فرزند آدم
 این نایب را که متصل است بقیامت حق از سخن گفتن او بپوش شود و پرورد و افتادم جبرئیل
 مرا بر داشت و گفت ترا اعلام میکنم از آنچه خواهد شد تا عاقبت این غضب آن غی که دیدی
 که صاحب شاخها بود پادشاه ماد و پادشاهی خواهد بود و آن بزرگ پادشاهان یا و آن خواهد
 بود و آن شاخ بزرگ که از میان دوزخ بیرون آمد و این ایشان خواهد بود و آنچه در بعضی نسخه ها

دست

در هر چه و در هر چه که میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 مربوط میشود و هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 این است که هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 چهارم آنست که هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 و گفته اند سه امر اول در آن زمان که بیت المقدس آباد شد بعد از مدتی و در هر چه میگویند
 کرده اند و هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 گفته اند که این سه امر اول در آن زمان که بیت المقدس آباد شد بعد از مدتی و در هر چه میگویند
 ثانی تغییر کرده اند و هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 اسرائیل و قریح یافت و بزرگ شد و هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 المقدس می باشد و بزرگ شد و بطلان امثال این سخن را و عدم ربط آن بقصو
 ظاهر است و خلاصه آنست که هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 هفته هفت سال است و این معنی در میان بنی اسرائیل شایع است و هیچ هفتاد هفته چهار
 صد و نود سال میشود و ابتداء مدت هر چند معلوم نیست اما چون از سخنان جبرئیل که
 بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر میشود که انتباه آن خراب شدن بیت المقدس ثانی از مدت
 طیطوس و هر چه پس بنا بر این ابتداء مدت خراب شدن بیت المقدس هر چه میگویند
 زیرا که مابین این دو خرابی چهار صد و نود سال بود و مراد از قطع شدن این مدت بر بنی
 اسرائیل و هر چه خاص که بیت المقدس است تغییر و تقدیر این مدت است و این را باید
 که پیش از آن از برای ایشان مهلت نیست و بعد از آن نقصان این مدت باید ایشان برون
 شوند و مذهب و ملت ایشان نسخ شود و بیت المقدس خراب شود و پادشاهی و بنی
 از ایشان بدیگران منتقل شود و مراد از آوردن راسخی عالمها قرآن است که هر چه میگویند
 صادره عالمها در آن مذکور است و معنی ختم شدن نبی و نبوت ظاهر است و مراد از بزرگ

مذکور

شده خاصان ظهور یغیر آخر الزمان است که با آن حضرت ختم شد نبوت تمام شد خلاصه معنی انبیا الانبیاء
 و آنچه بخاطر یغیر میسر در این مقام ایست که نوشته میشود بدانکه کلمه غنیج را در کتابها و اینها بر
 شده نوشته اند و طایفه یهود و از احباب یزدغنیج را بعضی مقلع شده ترجمه میکنند و بر سه سلم یابی
 معنی میتوان بود که خلاصه آن چنین باشد که هفتاد هفته دیگر بر قوم نوح قرار داده شد و امر آنرا باین
 معنی ملت بریده و اندازه کرده شد و این معنی را از کتاب سارائیم نیز میتوان فهمید و هر چه میگویند
 هفتاد یا نود و یکو احتمال دارد که متغیر بر قوه اولی باشد و معنی چنین شود که هفتاد هفته دیگر
 فرصت از برای قوم نوح و شش نوح قرار داده شد تا در این مدت گناهان گناه کند و خطاها را تمام کند
 الی آخر فقرات و کویا مراد علماء بنی اسرائیل غزی می معنی بوده در آنجا که گفته اند که سه امر اول
 در آبادی بیت المقدس اتفاق افتاد و بنا بر این معنی شاید که مراد از سه فقره آخر عبارت از بیت المقدس
 معنی بنی مریم بوده باشد و خلاصه این باشد که این مدت دیگر به بنی اسرائیل فرصت داده شد که
 چنین شخص عظیم الشان از ایشان هم رسد و کتاب خدا را ظاهر کند و نبوت بوجود آورد و مراد
 بنی اسرائیل ختم شود نهایت در مقام آبرایی بذهی میرسد و آن ایست که سه امر اول از
 شش امر در آبادی بیت المقدس اتفاق نیفتاد زیرا که ایشان بعد از دخول در آن زمین
 بسیار کردند و هر روز به مدت نازده از برای خود قرار دادند و بر قتل انبیاء مثل زکریا و عیسی
 و غیره اقدام نمودند حتی اینکه چنین میدانند که حضرت عیسی را نیز کشتند و مطلقاً در قتل
 گاهی را کفار کنند یا از معصیتی پشیمان شوند و نبودند تا اینکه ثانیاً رسید بایشان آنچه بعد از
 رسید و شاید کسی در جواب گوید که خدا ایشان را فرصت داد و از برای ایشان که ای اعیان
 و ایشان بر پا نداشتند و بر پا نداشتند یعنی نقصی بود از برای ایشان و میتوان بود که
 ست علت موجبه فرصت داده به بنی اسرائیل بوده باشد و حاصل معنی چنین شود که چون
 لبب التماس و استدعاء حضرت و انبیا با جمعه دیگر از جهات مثل امیر بودن و رحمت گشت
 و غیره گناهان گذشته ایشان کفار شد و هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند
 اینها را در هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند

اینها را در هر چه میگویند معنی آنست که معنی تحت اللفظ این است که هر چه میگویند

موسس پس باین جهت این وقت دیگر برای ایشان قرار دادند چون احتمال میقت که حضرت دانیال
باید یکی را بجا میبرد که با کاهان ایشان امری به خود و دین عالم بایشان توهم فرمود و گفت
که چقدر باید فرصت و راحت ایشان در این وقت قلیل مقدار شود و چه راتا اعظم ایشان مرده
نباشند فلذا مقدرة آخر بجهت رغبتی منبسطه فرموده و طریق دلالت آن بر مقلدین خواست
که چون نزد ارباب ملا عمر دنیا موجد و از برای آن آبداء و انتهای مقدار است مخصوص نزد یهود
که بر این مطلب کمال اصرار دارند و تمام ایشان بجهت حضرت دانیال را معلوم بود که خاص خاصا
بزرگ خواهد شد و راستی عالمیان خواهد آورد و بظهور آن بزرگوار بنوقت ختم خواهد شد و این
امور از جمله مقدرات است که تغییر در آن ممکن نیست پس ایشان را خبر داد که از این بقیه زمان شما
نمیرسد و میباید که بعد از این وقت اسباب ظهور خاص خاصان فراهم آید و فی الحقیقه این نیز فرمود
بود پس اسرائیل را از بزرگ ایشان پیش از ظهور اخضریت بسیار سابق بودند و مطالب اخضریت
بودند چنانچه هنوز اظهار این مطلب نمیکنند و میگویند که ما انتظار او را میکنیم و همه روز و شب
در راه وصول آن حضرت هستیم و اگر کسی گوید که آن آخر هفتاد هفتاد که آن وقت خراج الهی
است در مرتبه نانی تا ظهور خاص خاصان که مصداق آن پیغمبر آخر الزمان علیه و آله صلوات
الله علیک امان است زمان طویلی فاصله بود پس انقطاع هفتاد هفتاد را بظهور اخضریت چه نسبت
و قیام ظهور اخضریت مقارن آخر هفتاد هفتاد اتفاق میافتاد این معنی درست میباشد جواب
میگویند که این مطلب را بدو به تفسیر میتوان کرد اول اینکه چون عادت الهی چندی جاری شده
که انبیاء و ادر و رفیع مبعوث کرد اند که خلق را بکمالی و خلافت فرود رفته باشند خصوصا انبیاء
اولوا اعظم العزم عظیم السان مثل آنکه حضرت خلیل و حکیم را فرستاد مکرر و توفیق که نمود و فرعون
دعوی خدایت کردند پس بنا بر این باید ظهور خاص خاصان نیز که بر تمام عالم مبعوث است نباید
مکود و توفیق که تمام عالم در جاهلیت بوده محتاج به پیغمبری باشند و چون خدا پرست در عالم غلبه
مختص به نبی اسرائیل بود لازم میبوید که آن سلسله نیز از نظم اقتاد سلسله از خدا پرستان در عالم

و بدانند

بر اینست تا بآنکه عادت الهی خاص خاصان مبعوث بر عالمیان کرد پس از نبی اسرائیل مسیح
بود از برای ظهور اخضریت و واجب بود که در زمان طویلی پیش از ظهور اتفاق افتد ویم اینکه چون
ظهور حضرت عیسی قریب بانتهاء هفتاد هفتاد اتفاق افتاد و اخضریت از بسیار انبیاء صریح تر باشد
وجود خاص خاصان فرمود چنانچه پیش از اخضریت کسی بنام مبارک اخضریت ننموده و حضرت عیسی
نفرمود که به خود میفرماید ما انا الا نبی است در آن جا که میفرماید انما انا نبی و در آنجا که میفرماید
انما انا نبی رسول الله الیکم مصداقاً لما بین یدت من التوبه و مبعوثاً بر رسول باقی من بعدی
امده احمد یعنی گفت عیسی بر مریم ای نبی اسرائیل بدوستی که من فرستادم خدایم بسوی شما
حالی که تعین کند ام توبه را و بسایر دهنده م برسد که میباید و اسم او که است پس
عمر حضرت عیسی اخضریت را و ظهور و اتفاق افتاد که پیش از آن اتفاق نیفتاده بود و کلام
اخضریت نصیح شکره بود بلکه حاسا بر انبیاء صفات آن بزرگوار را خبر داده بودند و بهر تقدیر خلا
صفتی چنین شد که خداوند عالم دعاء حضرت دانیال را استجاب فرمود و گناهای نبی اسرائیل
را آمرزید و هفتاد هفتاد روز زمان ایشان افزود و علت زیاد بر این مهلت نهادن را اینهاست
و جمیع اعلام فرمود این بود آنچه در این مقام بجا میفرمود و چنانچه بعد از این معنی از نبی
تروندیک تر بجز طر مسد یا از جای استنباط شود ملحق بتمام خواهد شد و هرگاه یکی از نویسندگان
در این کتاب را معین در سبب و طر مسد بایست آن منت گذارند بیاید و انت که آنچه در آخر
هر فصل از کتاب دانیال مذکور است تفضل امور و تفرقه در این هفتاد هفتاد است برین
اجمال و تفضل آن زینیه ذکر نیست بلکه خواهد بکتاب دانیال رجوع کند و ایضا بیاید و نسبت
که ایراد این نایبی هفتاد هفتاد بیابا ابعی نبود احکام توبه از این کتاب انبیا
نهایت چون تمام کلام حضرت دانیال در این باب مذکور شده بود و بجز دخیلی هم باین مطلب
داشت در این مقام ذکر شد **احکام فصل** در این کتاب دانیال مذکور است که
سزایم پادشاهی کوروش فارسی سه هفتاد بسیر انداخته کین بودم و مقام و شرب نمودم

و در روز بیست و چهارم در کنار در خانه بزرگ ایستاده بودم که شخصی بهودت انسان بر من ظاهر شد
بهینت غیب و لباس غریب پوشیده بود و من بسیار ترسیدم و پیوسته گفتم آن شخص بنزد من آمد
برداشت و بمن گفت من از قدم که بفهمم ترا آنچه واقع میشود بفرم تو که یک پیچیده دیگر بود
کاران هست و من نیز نقل میکنم تا آخر سخن و سخن از این کلام نقل میشد بود که پیچیده دیگر
فصل ششم در مدحی کردن و در آن دو بیان است **بیان اول** در احوال او که در آن
او و آن چنان است که یکی از علماء بنی اسرائیل که او را بنیاس میگفتند و مستجاب الدعوه بود و زوجه
را حل نام و آن بختی بسیار خوش طبع و فرمان بردار و صاحب حسن و جلال بود و پیوسته
از خواستگاری میفرمود که او را فرزند می گرفتند و در این مسئلت تفریح و کرمه و زاری بسیار میکرد
تا اینکه فرقی بنیاس بقیسی که به زاری را حل را شنید و عجز و تقیر او را در طلب فرزند دید
و دلش بر آن صفت سوخته در طلب فرزند با آن زن هم در استان شد و تیرمعه ایسان بهد
اجابت رسید و آنرا حل در راحل ظاهر شد بعد از آنش ماه از ابتدا و حل پسری نیکو صورت
پاکیزه سیرت قدم بر همه عالم نهاد و تولد آن مولود در روز پنجشنبه اول تشری الاول سال
حد و بیست از خزان بیت المقدس در مرتبه مافی بود و این سال سی و چهارم مقدمه است
بر ولادت با سعادت خاتم انبیاء محمد مصطفی و این مولود را عثمان نام کردند و چون متولد
بشود رفت و بعد از سر برداشتن گفت که این برده انسانی که شما ببینید بر بالای آن قصد
پناه و پناه برده دیگر هست و بر یاقی آن برده ها چهار حیوان است و بر یاقی حیوانات که
بلند پایه است و بالای آن کریمه آتش سوزانده و در مسکرات آن کریمه و کریمه نام از آن
است بنیاس چون این سخنان را از فرزند خود شنید و از سخن گفتن منع بلیغ فرموده با
با و گفت که خاموش باش پس عثمان خاموش شد و ماه و از ده سال سخن نگفت و راحل
پیوسته که به زاری نموده می گفت کاش ما را فرزند می شد بود زیرا که عاقبت فرزند ما
لال و بی زبان شد و زنی بنیاس از مهرش خود باز گشته داخل خانه شد و راحل بیچاره

عادت او بود بخت بنیاس قیام نموده باهای او راست و عثمان را بنزد پدر او و معیت تمام تفریح
و زاری است و التماس کرد که بهیاس عا کند تا خداوند عالم او را کویا کرد و اندک با او از ایشان بگو
بهیاس گفت که خواهی شنیدی که عثمان سخن گوید اما چون کویا کرد و سخنان گوید که مردم از آن
خوف بردند و راحل التماس کرد که دعا کن که خدا او را کویا کرد و سخنان را بخشد و بجل گوید بنیاس
ده روز بهیاس گذارنده او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخنیک بجل بگوید و کسی ننهد مگر در شکم
آن سخنان بجل آید و باین روش او را خصمت سخن گفتن را چون آن کودک کویا بگوید و بجل را
حرف بجل گفت که تمام اخبار از او این است و خبر داد که شلم اینست خود و فر خواست که
و بعد از چندی آن مولود مسعود جان از بچان افزای سپید و او را در قرینه کفر بر هم که از قرای بلیغ
است در مکانی که بجل نفر علماء بود و مد فون بودند و فر کردند **مؤلفه** بجل چون مقصود کودک
از آن بی مبارک تبارت بظهور حضرت خاتم النبیین و ذکر اوصاف حمید از جناب اخبار تو
است که بعد از آن حضرت تا زمان ظهور مهدی آل محمد و ظهور حضرت عیسی بر سر زمین و سوره
اتفاق خواهد افتاد و هر چند بسیار از آن اندک آید و مفهوم است زیرا که با خبر از واقعه است که فر
و فرج نیافته یا خبر از باز سیه نهایت بسیاری از آن عبارات ظاهر است که چه معنی دارد و کلام
علماء بود در آن ترغیب میفرمودند و از اسمل مبارکت خود تفسیر میکردند و نیز از این چاره ندانند
که ترک دین با و اجلا خود نموده پیروی مذهب حق نمایند و این با خبر از ایشان که بجل بر
و طایع اند مطلقا موافقت ندانست فلذا بقدر وسع و طاقت سعی در اخفاء کتاب مذکور نموده چنان
کرد که نشان آن در صفحه در کار نماند و کسی از آن خبر ندانست و باید اما چون محور عالم منوط بقیست
دیگر است فخر آن در کتب حفظ الی محفوظه اند و ناچیزی قبل از این زمان که کتاب از کتب بنی
اسرائیل را که موسوم است بنا کید و منسوخه بقالب خفته برده بودند که بقالب رسانند و نسخ کردند
با آن کتاب در یک جلد بود و بقالب بر سید علماء بر صحت آن شهادت دادند زیرا که بنده از آن کتاب
بر اینست که کتابی بجمعت **نقد** در و علماء بر روی و درستی از سؤالات نداشتند و بجل میفرمودند

بقالب غیر از کلام بود کتاب مذکور غالب رسید به الجمله نشانه آن در عالم انسانی بهر ساندیک
 از آن نسخ در راه عباده بود و نقل و دریافت که فی الحقیقه علم از جمیع علماء طایفه خود بود رسید و این
 در معانی آن تا مثل بسیار فرموده بسیار بر اینجه که مقصود از آن عبارت یقینا همان بود تفسیر فرمودند
 و بعضی را در بر به اتمام گذاشتند و بعد از آنکه آن مرحوم مجبور رحمت ایزدی پیوست فقر در کتاب است
 و آنچنان مرحوم ترجمه فرموده بودند توکل و تامل بسیار کرده بعضی دیگر از فقرات از با اعتقاد ناقص خود
 تفسیر ضمیمه افکار ایشان نمود و وضع کتاب مذکور بر این طریق که در هیچ اول شروع بحرف الف مشهور
 نموده اند اول مصداق بالغا است و در دوم بیا و میثم جمیع و در چنین مآثر فرشت و در وی دوم یکی
 در اول است و او را ال می رسد که در دوم نیز تمام بود بحقیق از جهات آن ایالت از میان رفته
 باشد و الله تعالی بعلیم **بیان دوم** مذکور وی که در میان بنی اسرائیل به نبوت هیلدا
 مشهور است و **حرف الف** مشتمل است بر تمام حروف الفبای که از آن ناماء فرشت بوده باشد **حرف الف**
 انبیا امنا امنا منزعج نربانا عابدا هدا منانا سید بن امنا یعنی بیا سید و بی و عابده که
 بکنند و حرکت دهند تمام خلق را کرده شود و خرابیها بدست برکنند مراد از این اینجه از ظهور اسلام
 است و از آنچه میفرماید که از آنجا بکنند و حرکت دهند تمام خلق را است و این است که چون پیش از
 نبوت خاتم پیغمبران پیغمبری بر خلق مبعوث باشد و مستانه نشد بود بلکه بر بسیاری از انبیا
 هیچ پیغمبری مبعوث نشد و غیر از بنی اسرائیل که بر کزیدان خدا بودند و خدا ایشان را بر تمام خلق آن
 تفصیل داده بود طایفه دیگر کتابی و پیغمبری و شریعت در آنها ندانستند و سایر خلق نیز بهنام
 بودند و هنوز مرتبه که توانند عقل و دلیل چیزی از مبدأ و معاد بفهمند توفیق نگوده بودند و چون
 بر مرتبه کمال که حیات از انسانیت بوده باشند رسیدند و قابل اینکه در غرضه تکلیف در ایشان شد
 خل و انعام پیغمبران از آن زمان تمام عالم مبعوث گردانیدند و حضرت علی علیه السلام خطاب به امت
 اللیل کافه فرموده تا اینکه از غنیمت از راه طایفه قطع نظر ننموده مجموع ریسوی خدا و قیامت دعوت
 نماید و پیغمبری اخصیض مصل پیغمبری خلیل الله نبوه که اختصا **حرف ا** اول پیغمبری دانسته باشند و

که باشد و بناد فرشت شد تا
 بالغ رسید و چند مرتبه پیش
 نبوت وی مبعوث و چهارم و پنجم
 بطریق دیگر اول است

مثل پیغمبری کلیم الله و روح الله بود که بر بنی اسرائیل مبعوث و مبعوث بودند پس معنی این فقره که تمام خلق
 از آنجا بکنند و حرکت دهند چنین شد که آن حضرت تمام خلق را از آنجا کنده بسوی خدا حرکت داد و هیچیک را
 در مرتبه خود و آنجا نگذاشت که نور از آنجا نبیناند و بسوی خدا حرکت ندهد و فقط هدا تا آنکه بخوابی
 تفسیر شریفی است با آنجه علماء تفسیر کرده اند و قریب است بلفظ عربی زیرا که در عربی هدا یعنی
 خرابی است و حاصل معنی این فقره اینست که بظهور اسلام خرابی بسیار شود و فی الحقیقه چنین شد و
 بظهور اسلام مآکن بسیار بدست ایشان منقرض و خراب شد مثل سر و قریظه و تفسیر و بنی قریظه از آن
 بودند و تمام پادشاهان از عجم و روم و غیره را بدست ایشان منقرض شدند چنانچه حضرت دانیال
 خرداده بود و بسیاری از شهرهای ایشان خراب شد و تمام عبادت خانه های ایشان برکنده
 و طاق ایوان کسری بخرید و لاقت با سعادت آنحضرت شکست و بنیاد مسلمانان بزرگ از عرب
 نزل پذیرفت و بعضی از علماء بنی یهود در این زمان لفظ هدا را از انعام می تفسیر کرده
 و میبایست بود که مقصود از انعام بیع و فسخ و جدال باشد که پیش از ظهور اسلام در میان
 خلق بر پا بود چنانچه در جاهلیت هر طایفه و قبیله بایکدیگر جدال و نزاع داشتند پیوسته
 در نزاع و نا امنی بوده قتل و قتل کمال ارتفاع داشت و مقتلات اوس و خزیم و قریظه
 و تفسیر هنوز در السنه و اقواء مشهور و در اسعار عرب مذکور است و بوجود آنحضرت ظهور
 اسلام با طمأنینه و طرف و آتش قتلها خاموش گردید و خداوند عالم تالیف قلوب ایشان نموده تمام را
 بیکدیگر برادر گردانید و معنی بدست پیغمبر است زیرا که خاتم پیغمبران از اولاد اسماعیل
 و آنحضرت فرزندانها بر کنیز ساره بود و حکایت ایشان بتفصیل در اوائل همین کتاب گذشت
حرف ا بعنا نانا دنشا و حرد بن کرسا حیا برین حالنا و هلیس قینا بدانکه لفظ
 دنشا در فقره فقر نیست که در جاتی از کتابهای عبری استعمال شده باشد و در کتاب الفقه که
 الحال در نزد فقیر موجود است ضبط شده و والدین فقیر این لفظ را در این مقام بفراموشی
 کردن تفسیر کرده است و در بعضی ترجمه ها معنی کنایه نقل رسیده و در ترجمه فارسی که یکبار در

پیغمبری

المجلد ١

و در یک کج از زیات ملاحظه که محمد و خویش
میراجت و بزرگ و وعید بران در دلا
طردار اعظم ملوک و عهد ثابت و وعید
دورخ در اینجا جمع و نیت در دل
نویسند هم نیت مسکن

09

مكتبة دار الكتب والخطوط العامة
بمكة المكرمة

۱۰۸

درست دوم در حق این تائید برتر فرموده و در حق چهارم میفرماید که چه اندر قدم نرسیده اند و الله اعلم پس این
ناما نماند این تا صاحب فهم نیستند این تا ولیعبد را ندانند در بر خود برانداخته اند و در حق پنجم میفرماید
که بنویسید این را در قدم پنجم و بدین حد که چشم است بر این تا و نمی بینند و کسی است بر این تا و نمی بینند و از این نمی بینند
و در حق ششم میفرماید که بنویسید و در حق هفتم میفرماید که بنویسید و در حق هشتم میفرماید که بنویسید و در حق نهم میفرماید که بنویسید
که چه میکنند این تا در شهر و در کوچه بر این تائید می کنند و در حق دهم میفرماید که بنویسید و در حق یازدهم میفرماید که بنویسید
و غیر می کنند تا این تا و در انجام و ترتیب می کنند و در حق بیستم میفرماید که بنویسید و در حق سی و یکم میفرماید که بنویسید
و در حق سی و دوم میفرماید که بنویسید و در حق سی و سوم میفرماید که بنویسید و در حق سی و چهارم میفرماید که بنویسید
گفتند و در حق سی و پنجم میفرماید که بنویسید و در حق سی و ششم میفرماید که بنویسید و در حق سی و هفتم میفرماید که بنویسید
این تا از یکدیگر و در حق سی و هشتم میفرماید که بنویسید و در حق سی و نهم میفرماید که بنویسید و در حق سی و دهم میفرماید که بنویسید
و در حق سی و یازدهم میفرماید که بنویسید و در حق سی و بیستم میفرماید که بنویسید و در حق سی و یکم میفرماید که بنویسید
که چه می کنند و در حق سی و دو میفرماید که بنویسید و در حق سی و سه میفرماید که بنویسید و در حق سی و چهار میفرماید که بنویسید
بدانکه من و من نفوس از این تا بروید تا شهر و آنرا که چه می بیند و در حق سی و پنج میفرماید که بنویسید و در حق سی و شش میفرماید که بنویسید
میگویند و در حق سی و هفت میفرماید که بنویسید و در حق سی و هشت میفرماید که بنویسید و در حق سی و نهم میفرماید که بنویسید
و در حق سی و دهم میفرماید که بنویسید و در حق سی و یازدهم میفرماید که بنویسید و در حق سی و بیستم میفرماید که بنویسید
تائید برتر فرموده که اگر این تائید برتری من و من نفوس از این تا بروید تا شهر و آنرا که چه می بیند و در حق سی و پنج میفرماید که بنویسید
این تا از هر کسی این تائید برتری من و من نفوس از این تا بروید تا شهر و آنرا که چه می بیند و در حق سی و پنج میفرماید که بنویسید
خواهد بود و در حق سی و شش میفرماید که بنویسید و در حق سی و هفت میفرماید که بنویسید و در حق سی و هشت میفرماید که بنویسید
تا نزد ارم میفرماید که بنویسید و در حق سی و نهم میفرماید که بنویسید و در حق سی و دهم میفرماید که بنویسید
از برای این تا که بود در حق سی و یازدهم میفرماید که بنویسید و در حق سی و بیستم میفرماید که بنویسید و در حق سی و یکم میفرماید که بنویسید
و با تائیدی بر تائید و کبر از برای این تا بنویسید و در حق سی و دو میفرماید که بنویسید و در حق سی و سه میفرماید که بنویسید
این تا از هر کسی که بنویسید و در حق سی و چهار میفرماید که بنویسید و در حق سی و پنج میفرماید که بنویسید و در حق سی و شش میفرماید که بنویسید

میرزا

[illegible]

مجلس تدریس و تحقیق در معارف اسلامی
از بنیاد معارف و اوقاف

و نود و نه

بجلی

[illegible]

之

[illegible]

مؤلفین اسمی ذیلکارانہ کہ از اصول فارسی
مجموع التجميع بتقدیر از الفیاض واصل
و تصحیح از امیر و استاد امیر القاسم میرزا محمد قاسم

و

9A

14

طیغ و زهر

* نامزد

افق

[illegible]

مختص بكتابخانه مسعودیه - قلم
۱۵۱۱ - خارج بغداد

V5

مخلصنا من العبودية يا خير من الله
 ويا خير من العبد الالف من العبد
 الالف سلام وتحيته رحم الله من قرأه
 في اول ايام الحمد لله اوله وآخره
 وقله راو باطنه
 اهل مخبر اهل
 رب العالمين

مكتبة بكتابخانه مسجد اعظم - ۱۳۰۲
الزکاء بکتابخانه خارج کشور

به بیعت و عهدی ایضا بطواف مرقد مادرم بگو از قنای کربله حد شرع طایر دارم
 چنین و جمعه برادران بندگان و زاری خواران بگو شکاری کافران را بری میزد خواهم
 تو شرح میکنی این نان و عظم و کینه کافران بخواه کوبت این نان و عظم آمده ببرم
 به سلم زینب بیوا جبری بر قدش ایضا بگو اگر کم نگرینم قنای بیگانه میخورم
 که نه عرم و نه برادری نه در هر یک از اینها نه کان مولود داری نه امان ز فرقه کافران
 را زود به مد ظفر از خفا ز فرقه بچها رستم بریده شد قنای نفس او فدا به برادر
 نه غم ایبرم ایقدر کونم کینه بد پدرم هزاران جور کشته کوفت عمار صغیر

کتابخانه

اینموسه پند
چو از آینه می بیند
چو از آینه می بیند
چو از آینه می بیند



